تداوی روحی

برای افراد و جامعه

مردم در انتظار و درین پرده راه نیست
یا هست و پرده دار نشانم نمیدهد
حافظ

بقلم

دانشمند محترم

آقای کاظم زاده ایرانشهر

مرکز فروش تربیت تهران

﴿چاپ دوم﴾

هفتمین نشریه
روزنامه یومیه اخگر

اصفهان

کتابخانهٔ ایرانی - مزنگ - لاهور
KITABKHANA-I-IRANI,
LAHORE.

۱۳۱۳

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
سر آغاز چاپ دوم	۵
سرآغاز چاپ اول	۶
دیباچهٔ مؤلف	۸
۱ـ منشاء امراض فردی و اجتماعی	۱۲
۲ـ رکن اساسی در صحت فردی و اجتماعی	۱۹
۳ـ روح و قوای خالقهٔ او	۲۷
۴ـ قوهٔ ایمان و معجزات آن	۳۰
۵ـ قوهٔ فکر و قدرت آن	۴۶
۶ـ قوهٔ خیال و اهمیت آن	۷۶
۷ـ شعور باطنی و وظایف آن	۸۲
۸ـ کشفیات و دستور تداوی سیوکوئه	۱۰۰
۹ـ تأثیرات قوهٔ خیال	۱۰۹
۱۰ـ قوهٔ اراده و نفوذ آن	۱۲۵
۱۱ـ قوهٔ جاذبهٔ شخصی و اجتماعی	۱۳۹
۱۲ـ خلاصه و خاتمه	۱۵۳

دانشمند محترم آقای کاظم زاده

ایرانشهر مؤلف کتاب

بنام خداوند

﴿ سرآغاز چاپ دوم ﴾

کتاب تداوی روحی که در سال ۱۳۰۷ درپاورقی روزنامه اخگر منتشر میشد چون مطلوب عمومی واقع گشت در سال ۱۳۰۸ نیز بطبع بعدا گانه اش از طرف ادارهٔ اخگر مبادرت و با اینحال در فاصله خیلی کوتاهی کلیه نسخ آن خریداری و بکلی نایاب شد. اصرار عده ای از طالبین آن سبب شد که ادارهٔ اخگر از دانشمند محترم آقای کاظم زاده ایرانشهر نویسندهٔ توانای این اثر گرانبها درخواست اجازهٔ چاپ دوم و در عین حال تکمیل و اصلاح مندرجات آنرا بنماید این تقاضا باحسن قبول تلقی گردیده و بعلاوه در فاصلهٔ کمی جزوه های اصلاح شده رسید ولی دست اتفاق بحهاتی ما را از تجدید طبع این کتاب درین مدت بازداشت تا اینکه اخیرا در نتیجه تکرار تقاضاهای جمعی از هواخواهان ان و مخصوصاً بر اثر کمك مادی آقای اسمعیل خان بختیار که یکنفر از جوانان معارف پرور هستند مقدمات چاپ دومش فراهم گردیده و اینك خشنودیم که برای یکبار دیگر این کتاب سودمند را در دسترس مطالعه دوستداران علم ومعرفت قرار میدهیم.

خوانندگان این اثر نفیس باید متوجه باشند که طبع ثانویش نه تنها از حیث خوبی کاغذ و مرغوبی چاپ بهیچوجه طرف نسبت با چاپ نخستین نیست بلکه چون قریب بنصف بر مندرجات پیشینه اش اضافه شده و مطالب آن از هر جهت اصلاح و تکمیل گردیده میتوان ادعا کرد که صد در صد بر فواید و محسنات آن افزوده وخلاصه کتابی شده است که کاملا در خور افاده و استفاده میباشد. کارکنان اخگر انتظار دارند که این خدمت جدید علمی و ادبی انها مورد پسند و تمجید جامعه واقع گردیده وحسن قبول عامه برای یکبار دیگر موجبات افتخار شان را فراهم آورد.

* * *

﴿ سر آغاز چاپ اول ﴾

ترجمه و انتشار رساله « تداوی روحی » تألیف « کوته » عالم شهیر فرانسوی در صفحات روزنامه اخگر خوشبختانه مورد توجه بسیاری از خوانندگان محترم واقع شده این بنده را لطفاً بادامهٔ آن تشویق وترغیب مینمودند وهمین معنی سبب میشد که با وجود کثرت مشغله دنباله ترجمه رساله مزبور را از دست ندهم . ولی با لاخره تراکم امور اداری خواه وناخواه بترك این اقدام مفید ناچارم نمود .

برای جبران این قصور رساله مفید تری را که در سه سال قبل یگانه نویسنده زبردست آقای میرزا حسین خان کاظم زاده مدیر مجله مهم ایرانشهر در همین موضوع تألیف و بضمیمه رساله فرانسه تداوی روحی تألیف کوته با فتخار این بنده فرستاده بودند در دسترس خود داشتم . ولی نشر آن البته موقوف بتحصیل اجازه از مؤلف محترم بود چرا که مندرجات این رساله عبارت از مطالب یکعده مراسلات خصوصی بود که آقای کاظم زاده آنها را مخصوص خود این بنده مرقوم و فرستاده و بعدها شخصاً آنها را تدوین و بصورت کتابی در آورده بودم و خوشبختانه پس از دو ماه انتظار مسئولم را اجابت و افتخار بزرگی را نصیب کار و کنان نامه ملی اخگر فرمودند .

❀ ❀ ❀

اصول تداوی روحی فقط چند سالی است که در اروپا شایع و همه روزه بر وسعت دایره انتشار و معجزاتش افزوده شده و بزرگترین اطباء وعلماء را در ششدر حیرت انداخته ، سحرها و خارقه ها از خود بروز میدهد .

برای کیفیت کشف و ترقیات و قواعد و نتایج این اصول جدید از طرف علماء اروپا و امریکا صدها و هزارها جلد کتاب تألیف و منتشر شده است . چه عیب دارد که با این فقر علمی زبان شیرین فارسی ، ما نیز درین رشته تألیفات و انتشاراتی داشته باشیم و از این سرچشمه معرفت و زلال حقیقت کام تشنه روح خویش را تا درجه ای سیراب نمائیم .

شیرین تر از هر زمان ، پر فایده تر از هر کتاب اخلاقی بعقیده من قرائت همین قبیل آثار است که انسان را بروح و حقایق آن نزدیك میکنند . اهمیت انسان بروح اوست . جسم فانی است . پرورش شیئی فانی از خست عقل است . این تربیت روح است که باید قبل از هرچیز منظور نظر توجه ما قرار گیرد تا در سایه ترویض و تربیت مزبور بادارهکردن جسم خویش نیز فائق آئیم .

اصول تداوی روحی نیز مفید همین فایده است یعنی اول امراض روحی شما را مداوا میکند و سپس بتداوی نا خوشیها و آلام جسمی شما توجه می نماید .

سلاست انشآء ، قدرت قلمی و شیوائی سبك تحریرات آقای کاظم زاده بر احدی از ارباب فضل و ادب پوشیده نیست . بهمین جهت درین رساله نیز ملاحظه خواهید کرد که مشکل ترین مواضیع و مسائل علمی و فلسفی با یك بیان خیلی ساده همه کس فهم تشریح شده است . با این حال لازم است که خوانندگان محترم تنها یکبار بخواندن این کتاب مهم اکتفا نکنند بلکه دو سه بار و با دقت و تأمل کامل آنرا قرائت نمایند تا بتوانند از مندرجات سود مندش استفاده ای بکمال فرمایند .

امیر قلی امینی

دیباچه مؤلف

« رب اشرح لی صدری و یسرلی امری »
« و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی »

چون نسخه های چاپ اول این کتاب که از حیث مطالب و چاپ بسیار ناقص بود تمام شده و آقای امینی مدیر محترم جریدهٔ اخگر در صدد تجدید طبع آن بودند و تقاضای تصحیح و تجدید نظر در مطالب کتاب کردند با وجود گرفتاری زیاد نظر بحسن نیت و صمیمیت ایشان که با وجود فقدان وسایل و محرومی از صحت کامل با یك همت بی نظیر و فدا کاری شایان تقدیر عمر خود را وقف ترویج معارف صحیح نموده اند و بامید اینکه شاید این افکار ناچیز و این اوراق پریشان ، اخگر تازهٔ در دلهای خاموش شدهٔ هموطنان روشن کند ، تقاضای ایشان را برای تجدید طبع و اصلاح آن قبول کرده آنچه میتوانستم بدان افزودم و توفیق ایشان و خوانندگان را از درگاه خداوند یکتا و بی نیاز درخواست میکنم .

فقط چیزیراکه درین دیباچه باید یاد اوری کنم این است که موضوع تداوی روحی یکی از صد ها تراوشهای نهضت فکری و علمهائی است که در ممالك متمدنه قدم بمیدان ظهور گذاشته و روز بروز بقدرت و نفوذ خود می افزاید و در نزدیکترین زمانی نه تنها بنیان مسلك ماده پرستی را سرنگون خواهد کرد بلکه روح تازه ای بمعارف اروپا دمیده و شکل تمدن حالیه را دیگر گون خواهد ساخت .

اغلب هموطنان گرامی که بعزم سیاحت و یا تحصیل علوم چند ماهی و یا چند سالی در اروپا بسر میبرند و باوضاع دلربا و ترقیات مادی این ممالك پی برده حیران و ثنا خوان میگردند و عظمت و شکوه تمدن عصر کنونی را در ماشین آلات و تزیینات و تعیشات و فحشیات می پندارند ، از این نکته بکلی غفلت دارند که در پشت سر این ترقیات مادی بسی محرکهای علمی و فکری و ادبی نیز موجود است که منابع قدرت و عظمت مدنیت غرب را تشکیل میدهند وگرنه این پیشرفتهای مادی بتنهائی ارکان این بنای محتشم را نمی توانست پایدار نگاهدارد !

در پیش نظر مرد بصیر و بی غرض آشکار میگردد که در مقابل اینهمه فساد اخلاق و بی عفتی و فحشیات که در اروپا شکل مزمن و مهلکی گرفته و بلای عام گردیده بسیار انجمنهای علمی ، محفلهای ادبی ، مجامع دینی ، تشکیلات فنی و اجتماعی هست که شب و روز در ایقاظ افکار و در نشر انوار علم و معرفت و در ترویج اخلاق و فضیلت میکوشند و بوسایل گوناگون از قبیل نشر جراید و رساله ها

وداد ن کنفرانسها و درسهای شبانه و وعظهای حکیمانه و تشکیل سیاحتهای علمی و فنی و تشویق جوانان و هوسکاران و مساعدت هنر وران و صنعتگران ، میزان درجه اخلاق عمومی و فضایل معنوی را بلند نگاه میدارند و بد ینقرار در مقابل لشکر اهریمن فساد اخلاق یك اردوی فدا کار وظیفه شناس فضیلت پرور تربیت مید هند و تربیت میکنند در نتیجه این اقدامات مفید ومعارف پرور است که اغلب متفکرین به تغییر شکل کنونی تمدن غرب امید وار بوده منتظر دمیدن صبح فضیلت و زوال کابوس ظلمت و تجلی قرن طلائی سعادت میباشند !

چون ما ایرانیان فقط اکتفا بتماشای ظاهر میکنیم و نظر کوته بین ما نمیتوا ند تا اعماق بی پایان این اوقیانوس تمدن نفوذ کرده لئآلی حکمت و معرفت و جواهر افکار ذیقدرت آنرا تشخیص و تقدیر کند لهذا همت خود را صرف تقلید اسباب ظاهری و سطحی کرده و دل خود را با آن خوش میکنیم که ما هم داریم مدارج ترقی و تمدن را می پیمائیم دیگر خبر نداریم که ما فقط پوست این میوهٔ شیرین را میخوریم و مغز انرا دور می اندازیم چونکه از آن خبر نداریم . این استکه همیشه در خسران و نقصانیم و پیوسته مغبون و پشیمان !

مخصوصاً چون جوانان ما که زمامدار ان آیندهٔ مملکت خواهند شد ، تمدن را عبارت از لباسهای شیك و پر آرایش و از بی دینی و بی لجامی در تعقیب شهوات نفسانی و از مداومت برقصخانه ها و تیاتر ها و قهوه خانه ها و آزادی زنان هر جائی می پندارند ، لهذا بد بختی ما روز افزون و آیندهٔ ملت ما تیره گون میباشد ، این بیچارگان نا بینا نمیدانند و نمی بینند که در مقابل اینهمه رقصخانه ها و مجامع فحشا و خوش گذرانی و قمار بازی و شهوت رانی هزاران مجامع علمی و ادبی و فنی و دینی و روحانی نیز موجود است که مانند ستارگان نور پاش در اقطار این مملکتها پراکنده و روشن میباشند و تاریکی افکار گم گشته و ظلمت اخلاق زنك زده را مبدل بروشنائی فضیلت ومعرفت میسازند !

اگر ما ایرانیان در تقلید تمدن غرب این قسمت دویم را هم که مبنا و رکن اساسی آن است پیدا و قبول و تقلید کنیم جبران تقلید فساد اخلاق را کرده مقدرات ما را در یك میزان معتدل نگاه و از افراط و تفریط محفوظ خواهد داشت وگرنه جز خسارت و ندامت از این تقلید های کور کورانه و یکطرفی نتیجه نخواهیم برد .

بعبارت روشنتر تمدن اروپا در برابر زهر های مهلك فساد اخلاق که غذای رگ و ریشهٔ او شده تریاق علم ومعرفت و دیانت و فضیلت را نگاه داشته هر روز به پیکر خسته و نا توان اجتماعی خود و مخصوصاً به مغز های جوانان و افراد نژاد

آیندهٔ خود تزریق میکنند تا تأثیرات آن زهر ها را عقیم سا ز د و صحت کا مل جسم اجتماعی خود را محفوظ دارد . لیکن ما ایرانیان از آن زهر های هولناك خروارها بار کرد ه می بریم و بعنوان تحفه بدا مان فرزندان و بیا د را ن و خوا هرا ن خود می ریزیم ولی از آن تریاق و یا پا زهر یك مثقال هم همراه نمی بریم !

اگر بپرسند که این تریاق سموم اخلا قی و این پا زهر معنوی د ر کدام فابریکها ساخته میشود خواهم گفت که د ر مدارس ود ر مجامع علمی یعنی د ر سینهٔ معارف ! همت و د قتی که رهنمایان معارف این ممالك د ر فراهم آورد ن وسایل ترقی فکری و صحت اخلا قی افرا د ملت و بچگا ن نشان میدهند وا قعاً حیرت بخش و شا یستهٔ هر گونه ستایش و تقلید است . فواید روحی و فکری و علمی که مجامع روحا نی و اد بی و علمی به پیش استفا دهٔ عموم میگذارند بیش از اندازه بزرك و روحپرور و نجات بخش میبا شند . شرح این موضوع و مخصوصاً تشکیلا ت نهضتهای فکری و د ینی اروپا کتاب جدا گا نه میخواهد و تا یکد رجه د ر کتاب را ه نو بدا ن ا شا ر ه کرد ه ا م .

د ر اینجا همینقدر متذکر میشوم که تنها د ر آلما ن بیش از سه هزار انجمنهای علمی و اد بی و مذ هبی و فنی و فلسفی تعداد کرد ه اند وجالب د قت است که مخصوصاً د ر سالهای اخیر محافل فلسفی و د ینی بیشتر نفوذ و وفور پیدا کرد ه است چنا نکه روز های یکشنبه نیز هیچ یك کلیسا پیدا نمیشود که یك جا ی خالی داشته باشد . اصلاحا تی که د ر تأسیسات د ینی وطریقهٔ وعظ و راهنمائی مرد م و د ر نشر و تلقین مناجاتها و الحان مذهبی بعمل آمده برا ی ما شرقیان مایهٔ بسی عبرت وغیرت است . وعظهای حکیمانه و مناجاتهای روحپرور و الحان موسیقی مذ هبی که هر هفته روز های یکشنبه طرف صبح بوسیلهٔ را د یو بگوش افراد بیدار این مملکت میر سا نند یکی از بهترین نمونهٔ نهضت ها وسعا دتهای روحانی است که نصیب اهالی این ممالك میباشد ومن شنیدن این مواعظ فلسفی و این الحان الهی را یکی از بزرگترین حظوظ روحانی و نعمتهای آسما نی برای خود میشما ر م .

مبحث تداوی روحی نیز یکی از نتایج نهضتهای علمی و فنی ارو پا ست سا لهای اخیر بی اندازه ترقی کرد ه است و حتی آنچه را که من سه سال پیش د ر این موضوع بطور اختصار نوشته ام و د ر ین کتاب د رج شد ه نسبت بمعلومات امروزی بدرجهٔ الفبا نسبت بعلوم ریاضی میبا شد یعنی دا منهٔ این موضوع آنقدر بزرك شده و حقا یق و تجربیات و نظریات مهمی بر آن افزود ه گشته که این مشر و حه برای خوا نند ه فقط بمنزلهٔ الفبا و قد م نخستین خواهد شد . با وجود این چون ما ها

د ر د بستان تمدن هنوز خود الفبا خوان هستیم ضرر ندارد که اهل ذوق و طالبان اینگونه مطالب این الفبا را هم شروع بخواندن کنند تا اگر موافق مشرب و ذائقه معنوی خود یافتند بوسیلهٔ آن از کتب و انتشارات راجع باین موضوع بهتر و بیشتر بهره یاب شوند .

امیدوارم که خوانندگان بینادل با مطالعهٔ این اوراق به اهمیت معارف و اصلاحات لازمهٔ تعلیم و تربیت و بقدرتهای خالقه ایکه خداوند در وجود انسان ودیعه نهاده پی برده و بوسیلهٔ کار انداختن آنها خود و سایر افراد نوع بشر را از نعمت صحت جسمانی و سعادت روحانی برخوردار سازند .

برلین ــ ۲۱ مهر ماه ۱۳۰۹ **ح . ک ایرانشهر**

۱ - منشأء امراض فردی و اجتماعی

« و کشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید »

بدن انسانی مانند هر مادهٔ دیگر مرکب از ذرات بیشمار کوچکی است که تا این اواخر آنها را آتوم می نامیدند . آتوم کلمهٔ یونانی است و معنای آن جزء لا یتجزا میباشد . تا کنون علمای غرب از روی عقیدهٔ فلاسفهٔ قدیم یونان تصور میکردند که آتوم عنصر أصلی وٌ بسیط میباشد که ماده از آن ترکیب یافته است .

ازین آتومها گروهی با هم اتحاد کرده یك سلول (حجرهٔ کوچك ـ حجیره) تشکیل میدهند . حیوانات ازیك سلول شروع کرده تا الی ما شاء الله دارای سلولهای بیشمار هستند . هرسلول یك حیات مستقل و یك شعور و حافظه و وظایف حیاتیه دارد . مجموع شعورهای سلولهای بدن شعور انسانی را تمثیل میکند و روح انسانی همهٔ آنها را با هم متفق ساخته بکار وامیدارد

ازین حجره های کوچك یا « سلول » بنا بر تخمین علمای فن تشریح در بدن یك آدم متوسط سی تا شصت تریلیون موجود است . هر سلول مرکب از هفت جزو میباشد که در مرکز آن یك هسته واقع شده که حامل شعور ذاتی و یا قوهٔ حیاتیه و مرکز تغذیه و فعالیت آن ساول است .

اکنون علمای فن کشف کرده‌اند که آن عنصر بسیط اصلی که نامش را آتوم یعنی جزء لایتجزا گذاشته و آنرا غیر مرکب میدانستند در حقیقت خودش مرکب بوده از ذرات بسیار کوچکتری که جز تموج چیز دیگری ازآنها دیده نمیشود .

سم این ذرات ریز تر را که آتوم از آنها ترکیب یافته است « الکترون » گذاشته اند یعنی امواج الکتریکی . این الکترون تقریباً هزار مرتبه کوچکتر از یك آتوم هید رو ژن (مولدالماء) میباشد و با امواج منفی الکتریك یکیست وهمچنین آتوم نیز مانند سلول یك هسته در مرکز دارد که مثبت است و الکترونها یعنی امواج منفی الکتریکی دریك ملیونیم ثانیه ملیارد ها بار دور آن دسته میگردند . عدد این الکترونها در آتوم هر ماده مختلف است . حالا تصور میکنند که این الکترونها یعنی امواج منفی الکتریك ویا هستهٔ مثبت مرکزی آنها همان عنصر اصلی است که ماده از آن ترکیب می یابد . آیا در واقع عنصر اصلی ماده همین امواج است ویا اینکه خود این امواج نیز مرکب از قوای دیگراست معلوم نیست لیکن این اکتشاف همینقدر ثابت میکند که اساس ماده بالاخره بیك قوه وبیك تموج منجر میشود .

این کشف جدید افکار علمای مادیون غرب را تکان داده آنانرا وادار بقبول کردن اعتقاد بوجود عالمی غیر از عالم ماده میسازد ومجبور میکند که به موجودیت روح وقوای خالقهٔ او نیز ایمان بیاورند و اعتراف کنند که: **سبحانك ربنا ماعرفناك حق معرفتك !**

امروز عقل بشری در مقابل این تشکیلات حیرت افزا که در نهاد یك ذره خلق شده جز سر تسلیم بپارگاه حکمت الهی فرود آوردن چارهٔ دیگر ندارد . چه می بیند که این الکترونها و یا امواج منفی چنان با یك انتظام بزرك وبا یك جاذبهٔ نا قابل

مقاومت و با یك سرعت ما فوق تصور دور هستهٔ مرکزی خود میچرخند که کواکب بدور آفتاب چرخ میزنند ودر واقع هرآتوم یك منظومهٔ شمسی تشکیل ونشان میدهد .

این حقیقت را که قرن بیستم تمدن غربی کشف کرده و یکی از مهمترین اکتشافات فنی خود میشمارد حکمای مشرق زمین و حتی عرفا ومتصوفهٔ ایران صدهاءسال پیش می‌شناختند. درقرنیکه نه دارالفنونی وجود داشته نه فن شیمی و فیزیك تولد یافته و نه آلات و ادوات و لابوراتوارهای حیرت انگیز امروزی موجود بوده فقط از پرتو نور معرفت که ازعالم ملکوت بصفحهٔ قلب پاك ایشان میتابیده است این حقیقت بزرك علمی را درك نموده و در یك بیت بجهان نا بینا یان عهد خود اعلام کرده و گفته بودند:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابی در و نهان بینی

این واصلان بزم حق، آگاه بدین حقیقت بودندولی اسبابی نداشتند که دل ذره را با آن بشکافند وآفتاب آنرا نشان بدهند. این ذره شکافی نصیب قرن بیستم بوده است . در همین قرن باز حقایق دیگری بهمین طرز کشف شد و پرده های دیگری از اسرار عالم علوی و از قوای روحی برداشته خواهد شد .

حالا برویم برسر مطلب و بگوئیم که بدن انسانی مملکتی را شبیه است که این آتومها ویا الکترونها افراد آن مملکت وسلولها نیز خانواده ها را تمثیل میکنند. آنوقت قسمتی از ین سلولها باهم جمع شده هیئتهائی مانند قلب ودماغ وجگرها ومعده وکلیه‌ها وغیره

تشکیل داده اند که بمنزلهٔ تشکیلات لشگری و کشوری این مملکت بوده حیات اجتماعی او را اداره میکنند . روح انسانی حکمران مطلق و نافذالامر این مملکت میباشد .

پس برای حفظ نظم وصحت کامل باید هر یك عضو منفرد وهر هیئت وظیفهٔ خود را با خلوص نیت ومحبت بجا بیاورد تا یك انتظام تمام و ائتلاف کامل که ازآن بصحت تعبیرمیشود حاصل آید .

حالا که دانستیم الکترونها جز تموجات الکتریکی چیز دیگر نیستند اینرا هم باید بدانیم که تموج هم جز حرکت چیز دیگر نیست وحرکت هم همیشه تولید حرارت میکند وحرارت نیز اشیاء را منبسط میسازد . پس فرق میان اقسام ماده از حیث لطافت و ضخامت وشکل ورنك فقط ازچگونگی تموج ذرات ویا الکترونهای او حاصل میشود . ماده هرقدر لطیف تر باشد تموجات ذرات آن زیاد تر و تند تر است مانند امواج نور و الکتریك و غیره . چنانکه در آب می بینیم که اگر حرکت ذرات آنرا بوسیلهٔ حرارت زیاد کنیم مبدل ببخار ولطیفتر واگر حرکت آنرا بوسیله برودت پائین بیاریم منجمد یعنی درشت تر میشود . وچون درجات حرکت ذرات مانند اعداد بیشمار است از آن جهت اقسام ماده نیز در مراتب خود بیحساب میباشد . از روی این تحقیقات فنی باین حقیقت واصل میشویم که جهان بهرچه درو هست جز تموج یك قوه واحد چیز دیگر نیست و تموج هم جز توالی امداد چیز دیگر نیست . اینجاست که مدقق اروپائی پس از چند هزار سال

گفتهٔ حکیم ربانی فیثا غورث یونانی را که میگفت کاینات جز اعداد چیز دیگر نیست می فهمد و انگشت تحیر بدندان گرفته میگوید :

« سر خدا که عارف سالك بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید »

ولی بیچاره خبر ندارد که صاحب اسرار هرروز و هر ساعت با زبان هرذره با ما سخن میگوید ولی در میان ملیارها گوش ودر سینهٔ هزارها قرن فقط یك گوش قابل شنفتن میشود . آری :

« جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد »

بنا برین هریك از اعضای بدن انسانی یك مقدار معین تموجات الکتریکی درهر ثانیه بعمل میاورد وبجهت اختلاف درجهٔ این تموجات شکل ورنك وجسامت و وظیفهٔ آنها هم مختلف میشود . هنوز علوم جدیده بآن درجهٔ ترقی نرسیده که درجه تموجات الکترون های هرعضوی را معین کند ولی همینقدر میداند که صحت بدن موقوف باین است که هریك عضو آن مقدار تموجات را که طبیعت قرار داده بعمل بیاورد

از روی این ایضاحات میتوان بخوبی فهمید که منشأ امراض جسمانی چیست . این منشأ عبارت است از نقصان ویا زیادتی که درعدد تموجات طبیعی الکترونهای یك و یا چند عضو بعمل میاید وآن عضورا از ایفای وظیفه مودوعهٔ خود باز میدارد . وچون همهٔ اعضای بدن مانند چرخهای یك ساعت بهم مربوط اند لهذا دست برداشتن یك عضو از کار نسبت بدرجه اهمیت وظیفهٔ او

باعث زحمت ویا تعطیل وظایف عضوهای دیگر خواهد شد .

اگر بدن انسانی را بیك آلت موسیقی ومثلا به تار تشبیه کنیم اعضای مهم بدن هم بمنزلهٔ رشته ها وپرده های مختلف آن میشوند که هریکی برای ادای یك درجهٔ مخصوص ازصوت مأمور است وفقط وقتی این تار در کمال صحت میتواند ادای وظیفه نموده گوشهای مارا بانغمات دلنشین واهتزازات روحنواز محظوظ سازد که هریك از رشته های آن درجهٔ اهتزاز مخصوصیرا که استاد تارزن باو داده است نگاه دارد واگر یکی ازآن رشته ها ازخط خود انحراف کند ودرجهٔ اهتزاز خود را تغییردهدآهنك ناهموار آن . توازن همهٔ رشته هارا بهم خواهد زد وماهم خواهیم فهمید که ائتلاف کامل درمیان تموجات این رشته ها موجود نیست یعنی تار مریض است ومحتاج تداوی وخوردن گوشمال .

همین طور است بدن انسان که یك تاری است که ملیونها رشته دارد وبدست روح داده شده است تا آنرا بنوازد وهمیشه در حال صحت واعتدال نگاه دارد .

ازین بیانات پی بمنشاء امراض اجتماعی هم میتوان برد زیرا که هرجامعه نیز مانند هر فرد انسانی یك جسم ویك روح ملی ویا اجتماعی دارد وصحت وسعادت او هم بسته به حسن ایفای وظایف افراد وقوای مختلف مملکت است

چنانکه جریان صحیح امور یك خانواده ویا یك مؤسسه موقوف باین است که یك تقسیم کار ویك رابطهٔ صمیمی میان افراد آن حاصل شود همانطورهم در اداره یك مملکت باید همهٔ تشکیلات

و افراد بایك رابطهٔ محکم وصحیحی باهم مربوط بشوند وهمه در اجرای وظایف بهمدیگر همراهی نمایند و اگر یك عضو و یا یك هیئت بخوبی از عهدهٔ وظایف خود برنیاید سکته بر جریان امور سایر هیئتها واداره ها وارد میاورد ومایهٔ خسارت وبدبختی جامعه میشود.

البته نمی توانیم انکار کنیم که جامعهٔ ایران ماهم مریض است و امراض متعدد دارد وگرنه اینهمه فقر وبیکاری و جهالت و فساد اخلاق که روز بروز هم میافزاید از کجا سرزده است. بدیهی است که این مرض نتیجهٔ قرنهای گذشته است لیکن در سرایت ودر عدم تداوی اینمرض عمدهٔ مسئولیت را در تشکیلات معارف باید دید زیرا که معارف یك ملت بجای طبیب است ودر حالیکه خود طبیب مریض باشد توقع شفا از دست او دیوانگی است. بدبختی در اینجاست که این طبیب روحانی ما احساس و اعتراف نمیکند که خودش مریض است و نه تنها در اصول تداوی که پیش گرفته بخطا میرود بلکه ندانسته امراض جدیده نیز در جسم اجتماعی ملت تزریق مینماید. متأسفانه اظهارات چند سالهٔ من راجع باصلاح معارف درگوش اولیای ملت انعکاسی پیدا نکرد. در اینجا باز با دل پردرد میگویم:

« در بیابان فا گم شدن آخر تا چند ره بپرسیم مگر پی به مهمات بریم »

۲- رکن اساسی در صحت فردی و اجتماعی

« دوا انك وهك ولا تشعر وداؤك منك ولا تبصر »

(علی ابن ابیطالب)

از ابتدای قرن کنونی در فن طب و در مصارف که آن نیز یکنوع طبابت اجتماعی ومعنوی است یك انقلاب بزرگی در اروپا بوجود آمده است که در سرنوشت افراد و ملل نفوذ عظیمی را تولید خواهد کرد . هدف این انقلاب فکری مسئلهٔ تغذیه واصول تداوی روحی میباشد .

حل این مسئله که چرا وچگونه در مقدار نمو و ترمیم ذرات اعضای بدن کمی وزیادی بعمل میآید واعضای بدن را از ایفای وظایف طبیعی خود باز داشته باعث مرض میشود راجع بعلم طب و وظیفهٔ اطبا است وازدایرهٔ حدود وظیفه‌ام خارج میباشد . من فقط به اساس واهمیت این دو انقلاب فکری اشاره میخواهم کنم . امروز ثابت شده که تغذیه در حدوث مرض بیش ازهرچیز دخالت دارد زیرا که بوسیلهٔ آن مواد خارجی را داخل بدن میکنیم وآنها هم خون شده بتمام اعضاء و اعصاب آن قوه را که لازم دارند میدهند چنانکه صحت مزاج بسته بیك تغذیه صحیح است اغلب ناخوشیها هم از بدی تغذیه و یا از ضعف وخرابی معده و جهاز هضم حاصل میشود و حتی امراض عصبانی که درظاهر مربوط بمعده نیست در حقیقت از همان منبع آب میخورند وبوجود میآیند . این حقیقت را اطبای جدید بخوبی فهمیده اند . مسئله تغذیه امروزه بحدی مورد توجه شده که در اکثر بلاد قسمتی از اطباء را که نظریات جدید را قبول کرده

اند اطبای رفورم می نامند . این دسته از اطبا نه تنها درفن تداوی از قوای طبیعت استفاده میکنند بلکه در کافی بودن تغذیهٔ نباتی برای انسان رحتی در انحصار تغذیه با نباتات خام و با میوه جات اصرار دارند همچنین درطرز تداوی امراض باجوهریات ویاعلفیات نظریات جدیدی حاصل شده است حالا بعضی ازاطبای جدید علاوه بر استعمال علفیات وقوای طبیعت یعنی آب وهوا وحرارت آفتاب اغلب امراض را فقط بوسیلهٔ تغییر اصول تغذیه و پرهیز تداوی مینمایند و حتی در آلمان مریضخانهٔ هست که فقط بوسیلهٔ روزه گرفتن بسیاری از امراض را شفامیدهد . ولی بدیهی است که این روزه گرفتن نه بشکلی است که در میان ما مسلمانان عادت شده که روز را چیزی نخورند وشب معدهٔ بیچاره را باسه چهار برابرغذای روزانه پر کنند . بر عکس اطبای این مریضخانه آلمانی بفرمودهٔ پر از حکمت حضرت امیر (ع) عمل میکنند که فرموده است : « المعدة بیت کل داء والحمیة رأس کل دواء » یعنی معده خانهٔ هر گونه ناخوشی وپرهیزهم سرچشمهٔ هر گونه تداوی است .

این حقیقت را امروز علم طبابت تصدیق میکند چه می بیند که در واقع درصدی نود امراض داخلی از بدی تغذیه و از خرابی معده وهضم ناشی میشود چونکه غذا در کیفیت خون تأثیرمیکند و خون هم که مهمترین و محتاج الیه ترین مادهٔ حیات است که مانند کشتی سیار پر از ارزاق بتمام بنادر مملکت بدن عبور کرده بار های ارزاق و قوتیرا که اهالی هر بندر لازم دارند خالی کرده میرود و پیوسته در حرکت است .

درین انقلاب جدید فکری در بارهٔ تغذیه دو چیز بیشتر جالب دقت میباشد یکی اینکه ثابت کرده اند که مردم امروزی رویهم رفته دو ثلث غذای یومیه را زیادی میخورند یعنی با یك ثلث آن مقدار که امروز میخورند میتوانند زیست کنند وصحت کامل داشته باشند حتی اکتفا کردن بیك ثلث غذا بدن را قوی تر و جوانتر میکند و بطول عمر هم یاری مینماید زیرا اعضای بدن کمتر خسته وسائیده میشوند و طراوت جوانی را بیشتر نگاه میدارند . این مسئله دلایل کافی دارد یکی اینست که هزارها ن مردم بخصوص در بعضی بلاد مشرق زمین هستند که نه تنها یك ثلث بلکه با یکربع و حتی با یك خمس غذا های معولی سایر مردم قناعت میکنند و بهتر از دیگران هم تر و تازه و تندرست و توانا میمانند . زیادی غذا شرط صحت نیست بلکه قوت وهضم آن شرط است .

دوم اینکه ثابت کرده اند که انسان نه اینکه بی گوشت میتواند بخوبی زندگی کند بلکه گوشت غذای غیرطبیعی انسان میباشد و مایهٔ بسیاری از امراض میشود بخصوص پس از اینکه سن از چهل گذشت گوشت بیش از فایده ضرر میرساند اما غذای طبیعی وصحی برای انسان نباتات ومیوه جات است . درینباب صدها کتابها نوشته شده که برای موضوع مطلب باید بآنها رجوع کرد .

چند سال پیش در برلین یك نمایشگاه حفظ الصحه ترتیب داده بودند ودر آنجا ضمناً دستور هائی برای غذای هفتگی از طرف یا صد نفر طبیب ترتیب داده شده وحتی نمونهٔ آنها را هم پخته

در نمایشگاه گذاشته بودند. درین دستور ها غذاهای لازم را در عرض یك هفته با چگونگی و مقدار آنها برای سه طبقه از مردم معین کرده بودند : طبقه اول کارگران و نظامیان که با قوهٔ عضلاتی کار میکنند وقوهٔ دماغی صرف نمیکنند. طبقه دوم اشخاص متوسط مانند کسبه و تجار و مأمورین ومستخدمین اداره جات و امثال آنها که تقریباً هر دو قوه را بکار میبرند وطبقهٔ سیم کسانیکه فقط با قوهٔ دماغی کار میکنند مانند معلمان و پروفسورها ومخترعین ونویسندگان و ادبا وغیره .

اما انقلابیکه در اصول تداوی امراض بعمل آمده است عبارت از تداوی روحی است یعنی تداوی بوسیلهٔ قوه هائیکه در روح هر آدمی موجود است و هرکس میتواند شخصاً مرض خود را با قوای خالقهٔ روح خود تداوی کند و یا بدست یك طبیب ولی بدون دواء .

چون مسئله تغذیه مستقیماً راجع بعلم طب است درآنباب چیزی نمی توانم علاوه کنم و فقط در موضوع تداوی روحی در امراض فردی و اجتماعی درین کتاب شرح مختصری میخواهم بنویسم.

حالا اگر نگاهی ببدن اجتماعی یك ملت بیندازیم همین دو مسئله را در آن نیز مشاهده خواهیم کرد. در پیش نظر مرد مدقق پوشیده نمیماند که پیکر اجتماعی یك ملت وقتی از نعمت صحت و از فیض سعادت میتواند بهره مند شود که هر یك از افراد که بجای اعضای چشم او هستند پی بچگونگی وظیفهٔ ملی خود برده آنرا با یك حس مسئولیت وبا جدیت کامل بجا بیاورد .

چنانکه در بدن انسانی برخی از اعضا وظیفهٔ مهمتری دارند که نگاه داشتن میزان صحت در دست آنها و بسته بحسن جریان اعمال آنهاست مانند قلب وچشم و دماغ ومعده و غیره همینطور در جسم اجتماعی هرملت نیز بعضی تشکیلات هست که اهمیت آنها نسبتاً در صحت ومرض آن ملت بیشتر است وکفه ترازوی ترقی وخوشبختی آن جامعه در دست آنهاست .

اگر جهاز دوران خون را بوزارت تجارت و اقتصاد وجهاز اعصابرا بوزارت طرق و شوارع . پست و تلگراف و عدلیه را بقوهٔ ادراك و تمیز و وزارت جنك را بقوه اراده تشبیه کنیم میتوانیم بخوبی وزارت معارف را هم بمنزلهٔ جهاز تغذیه وهاضمه و تنفس بگیریم :

آن اهمیتی را که جهاز تغذیه و هاضمه در بدن انسانی دارد تشکیلات معارف یك ملت نیز همانقدرجه در سر نوشت یك ملت حایز نفوذ و تأثیر میباشد

حتی از یك نقطه نظر میتوان گفت که تأثیر معارف در مقدرات یك جامعه بیشتر از همهٔ تشکیلات دیگر اوست زیرا هیچیك از تشکیلات ملی بدون داشتن افراد با علم و وظیفه شناس ومقتدر و کاردان نمی تواند چنانکه باید و شاید مقاصد خود را انجام دهد و این افراد را فقط معارف مملکت تربیت وحاضر میکند چنانکه حالیه بجهت همین نقصان معارف هریك ازوزارتخانه های ایران مجبور است که خودش هرساله چند نفر محصل بنام و حساب خود باروپا بفرستد .

همان انقلاب که در مسئله تغذیه و تداوی روحی در ارو پا بعمل آمده است در مسئلهٔ معارف نیز بظهور پیوسته و افکار جدید و جریانهای جدید زائیده است .

علمای مدقق و مجرب در فنون تعلیم و تربیت اثبات کرده و میکنند که تشکیلات معارفی قبل از جنك عمومی و بخصوص پروگرام تحصیلات بسیار ناقص و کم فایده و بلکه مضر بوده است زیرا که مانند غذای بسیار خوردن بسیار یاد گرفتن نیز شرط موفقیت در زندگانی نیست بلکه کم یاد گرفتن ولی چیز مهم یاد گرفتن و هضم کردن آن یعنی بکار انداختن آن شرط کامیابی در میدان مبارزهٔ زندگانی میباشد .

اولا حساب و ثابت کرده اند که درصدی پنجاه از معلوماتی که بدماغ بچه‌ها بار میکرده اند در همهٔ عمر آنها بدرد آنها نمیخورده است یعنی هرگز در ایام زندگانی آنهارا بکار نمی برده اند و ثانیاً آنچیز هائی که یاد میگرفته‌اند بدرد امروزشاید میخورده است اما نه بدرد فردا درصورتیکه بچه هارا ما برای فردا حاضر میخواهیم کنیم و مقتضیات فردا وشرایط زندگی فردا غیر ازمال امروز است .

ثالثا زندگی مدرسه بیش از اندازه از زندگانی خارج و اجتماعی فرق داشته وجوانان پس از تکمیل مدارس بایستی مدتی هم صرف وقت وعمر کنند تا بزندگانی اجتماعی آشنا بشوند درصورتیکه مدرسه باید جوانان را برای زندگانی اجتماعی حاضر کند .

را بعا بیش از اندازه به تربیت قوای دماغی و حفظ کردن معلومات اهمیت داده شده و تربیت قوای حسی وقلبی را در سایه و متروك گذاشته بودند در صورتیکه حیات قلبی نیز بقدر قوای دماغی در حیات بشر دخالت ولزوم ونفوذ دارد .

خلاصتاً بتربیت قوای جسمانی یعنی بتقویت اعضا و بورزش و اسپورت که تریاق خستگی دماغ و نگاهدارندهٔ صحت ومیزان اعتدال مزاج و تولید کنندهٔ قوای استقلال وتشبث ذاتی واعتماد بنفس میباشد بقدر کافی اهمیت داده نمیشده است در صورتیکه اینها از بزرگترین وسایل موفقیت است .

در نتیجهٔ این تدقیقات اصلاحاتی و تجددا تی در طرز تشکیل مدارس و در اصول تعلیم و تربیت و پروگرام تحصیلات بوجود آورده اند که چگونگی آنها را من مختصرا در جلد سیم را بنو شرح داده ام . اگر معارف ممالك متمدن ار و با احتیاج معارف خود را باصلاح حس کنند و بموقع اجرا بگذارند خود ملاحظه و تفکر کنید که معارف ما در چه حال است وتاچه درجه محتاج اصلاح میباشد .

متأسفانه اولیای معارف ایران یاملتفت اهمیت معارف ومسئولیت بزرگی که در عهده دارند نیستند ویا اینکه نمیخواهند اعتراف کنند که تشکیلات کنونی معارف ما نه تنها بسیار ناقص و مبنی بر اساسهای کهنه اروپاست و بلکه برای آتیهٔ ایران زهرمهلك میباشد زیرا که کاملا طرف مخالف مقتضیات احوال روحی و احتیاجات اجتماعی ما را پیش گرفته است و اگر ده

بیست سال باین ترتیب بگذرد دیگر جلوگیری از فساد اخلاق ملی و خشکیدن منابع ثروت را اقتصاد ممکن نخواهد شد و آنوقت اصلاح خرابیها بسیار سخت و محتاج فداکاریهای بزرك خواهد گشت .

احوال روحیهٔ ایران و احتیاجهای آنی و آتی آن . جوانانی لازم دارد که دارای اخلاق معین وصفات شهامت وثبات و استقامت و استقلال ذاتی وعزم و اعتماد بنفس وحب مشقات و بردباری در جلو شدید و غیرت و غرور ملی باشند .

ما باید نژادی تولید و تربیت کنیم که کاملا برخلاف افراد امروزی بشود . زیرا زمان درهرآن در تغییراست وهر زمانی احتیاجهای دیگری دارد . ما امروز قوانین وتشکیلات پنجاه سال پیش اروپا را که هیچ موافقت بامزاج ملی ما ندارد بطور ناقص تقلید میکنیم و برای آیندهٔ ایران جوانانی حاضر میکنیم که موافق اصول متروکهٔ قرون گذشته تربیت خواهند یافت و در میدان مبارزهٔ زندگی با یك صدمهٔ کوچك از پا در خواهند افتاد . خرابی اوضاع اقتصادی کنونی و احوال روحی جوانان امروزی ما بهترین دلیل معایب معارف و دل خراش ترین نمونهٔ مقدرات آیندهٔ ما را نشان میدهد . درصورتیکه امروز بزرگترین فرصتها در دست ماست و راه اصلاح و ترقی بروی ما باز وآزاد است فقط یك ذره همت و یکقدم جسارت لازم دارد . معارف صحیح وسعادت ملی شرایط دیگر ومساعی دیگر میخواهد

« گل مراد توانگه نقاب بگشاید که خود متش چو نسیم سحر توانی کرد »

۳ - روح وقوای خالقه او

« تا نفخت فیه من روحی شنیدم شد یقین »
« بر من این معنی که ما زان وی و اوزان ماست »

چنانکه از عنوان فوق ظاهر است درین تداوی فقط قوای روحی انسانی موضوع بحث میتواند بشود . احتیاج بذکر نمی بینیم که باید قائل شد که :

اولا روح وجود خارجی دارد . ثانیاً روح پس از مرگ نیز باقی میماند وموظف بوظائفی میباشد و ثالثاً روح جوهری است که از قدرت خدا وندی جدا شده است : یعنی نمونه کوچکی است از قدرت بی انتهای سبحانی

این سه مسئله که قرنها مورد بحث و مجادله و منازعه واقع شده است وهنوز بسیاری از علما و فلاسفه طبیعی ومادی منکر آن هستند کم کم دارد حل میشود وحقیقت خود را ظاهر و باهر میسازد و بر عقاید دیگر غالب میآید . درین خصوص عقیدهٔ علما و حکمای شرق را دارند قبول میکنند و البته ما هم باید قبول کنیم و برای اثبات آن هم محتاج بدلیل نیستیم و در طی این اوراق بیش از پیش ثابت خواهد شد .

پس روح انسانی که شراره ایست از قدرت خدا وندی منبع قوتهای لایتناهی میباشد وهر وقت ما بی بقوای آن روح بردیم و قوانین آنها را کشف کردیم میتوانیم آنها را در راه سعادت بشر بکار برد . اینست اساس اصول جدید تداوی روحی .

یعنی اولا قوای خالقه و قادره روح را و ثانیا قوانین ثابته آنهارا کشف کرده، و ثالثا موافق آن قوانین دستور هائی وضع کرده اند که بموجب آن معجزه ها وسحرها وخارقه نشان میدهند .
تمام علوم مخفی و اسرار انگیز از قبیل مانیتیزم (مغناطیسی) هیپنوتیزم (تنویم) تله پاتی (دور بینی) و غیره و غیره همه از این سرچشمه آب خورده اند .

یك حس مقدس مسئولیت وجدانی مرا امر میکند که قبل از شروع بشرح مطلب یك نکته بسیار مهمی را بخوانندهٔ گرامی یاد آوری کنم وآن این است که غرض اصلی از نشر این کتاب که متضمن پاره ای حقایق و اسرار علوم خفیه است خدمت به اصلاح اخلاق وهدایت نژاد نو میباشد نه اظهار فضل و هنر فروشی و بیدار کردن - حس کنجکاوی و شعبده و سحر بازی در اذهان نا پختهٔ مردمان خود پرست
حقایق اسرار الهیه مانند شمشیر دو دم است که اگر دارنده آن غفلت کند با دست خود خویشتن را زخمدار مینماید .
مقصود این است که این حقایق را نباید در راه أغراض پست وشخصی و هوس های نفسانی بکار برد بلکه برای اعتلای روح بعالم ملکوت و برای تامین صحت بدنی و اخلاقی واجتماعی نسبت بدرجه و قابلیت هر روح او را از مخزن غیب ربو بیت تشریف معرفت می بخشند واز رحیق حقیقت سیرابش میسازند .
بدین حرمسرای عفاف ملکوت قدم جز بشرط ادب نباید گذاشت و قبلا صفحهٔ دل را اززنك هوا وهوس بکلی پاك باید ساخت

وگرنه حاجب غیبی بامر لاریبی دست رد بر سینهٔ سالك ناپاك میزند ومیگوید :

« شست وشوئی کن و آنگه بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده »

حالا باید دید قوای خالقهٔ روح انسانی کدام و خواص آنها چیست و چگونه آنها را در راه سعادت و صحت فردی و اجتماعی بکار میتوان برد .

قوای خالقهٔ روح انسانی

پیش از داخل شدن بدین مبحث باید این را بگویم که آنچه را تا کنون درین زمینه کشف کرده اند بقدر ذره ایست نسبت بآفتاب . و هر قدر نوع بشر پی باسرار طبیعت و قدرت الهی میبرد بیشتر برعدد مجهولات و اسرار طبیعت می افزاید . یعنی هزاران مسائل لاینحل دیگر پیش می آید و عجز و ضعف انسان را در جلو قدرت ایزد متعال ثابت می سازد .

با وجود این همین یك جرعه از زلال حقیقت و اسرارطبیعت که بکام انسان امروزی ریخته شده است کافی است که او را قرن ها مست و حیران سازد

بزرگترین قوای خالقهٔ روح که تا یگدرجه قوانین و کیفیت آنها کشف شده و بکار انداختن آنها را یاد گرفته اند عبارت است از قوای ذیل .

۱ - قوهٔ ایمان ۲ - قوهٔ فکر و خیال ۳ - قوهٔ شعور باطنی
٤- قوهٔ اراده ٥ - قوه جاذبه (مقناطیس شخصی)

در این جا ما باید دو کار کنیم . اول یك یك این قوه ها را جلاجی کنیم و خصائص هر یك از آنها را بفهمیم و دوم قواعد کار انداختن آنها را در تداوی روحی فردی و اجتماعی یاد بگیریم و بدان قواعد عمل نمائیم

٤ – قوهٔ ایمان و معجزات آن

« فردا که بارگاه حقیقت شود پدید ،
« شرمندهٔ رهروی که نظر بر مجاز کرد »

قوهٔ ایمان سر سلسلهٔ قوای روحی است تا قوهٔ ایمان در یك شخص تولید نشود از قوای دیگر روحی نمیتواند استفاده کند و این دو حکمت دارد : اولی اینکه قوهٔ ایمان بمنزلهٔ حرمت و تعظیم است نسبت بروح ، چنانکه از یك شخصی که ما توقع نیکی و یاری و امید خیر داریم اگر او را محترم نشماریم و در حق او شرایط ادب را بجا نیاوریم حق آن توقع را نخواهیم داشت همینطور است روح ما . و وقتیکه ما میخواهیم از قوای او استمداد کنیم قبلا باید باو نسبت اظهار حرمت و تعظیم کنیم یعنی او را تغذیه نمائیم . و غذای او عبارت از قوهٔ ایمان است

دوم اینکه قوهٔ ایمان چنانکه بعد ها خواهیم دید وسیلهٔ آزاد شدن روح است از هوا جس نفسانی و زنجیر های شیطانی و تا روزیکه روح ما اسیر نفس امارہ وشبهه وشك است ودر زنجیر هوسهای شیطانی در بند می باشد نمیتوان از او توقع یاری و قدرت نمائی داشت چنانکه از یك پهلوان زبردست هر قدر هم قوی و پر زور باشد در صورتیکه دست وپای اورا

بسته و به زنجیر کشیده باشند نمیتوان منتظر قدرت نمائی و زور آزمائی شد . اما باید فهمید مقصود از ایمان چیست :

ایمان چیست ؟

مقصود از داشتن قوه ایمان عبارت از یقین قلبی حاصل کردن است بقدرت خداوند و بقدرت روح انسانی . تاآدمی اطمینان و یقین و اعتقاد بقدرت قاهرهٔ الهی و بقدرت باهرهٔ روح نداشته باشد نمیتواند از روح خود استفاده کند زیرا روح چنانکه گفتیم شراره ایست ازآتش فیض خداوندی و اگر ما وجود این شراره و وجود آن آتش را حس نکنیم و یا انکار نمائیم چگونه میتوانیم از حرارت روح بخش واز قدرت لایتزلزل آن بهره مند شویم

اگر بدیدهٔ دقیق و بصیرت بشئون عالم نگاه کنیم جز قدرت هیچ چیز دیگر نمی بینیم : هرچه هست همه قدرت است . همه اشعه ایست از آفتاب قدرت الهی که جهان و هر چه را در و هست احاطه کرده است . هر یك ازذرات کون ومکان مخزن قدرت ربانی است . هر یك از موجودات در دریای بیکران قدرت شنا میکند و بسر می برد ؟ ولی مانند ماهی وجود آب را حس نمیکند و از آن خبر ندارد . تمام عوالم و کائنات و هر چه در زمین و سماوات و میان آنها هست همه در فضای بی انتهای قدرت خداوندی در تموج است مانند ذرات هوا که پیوسته در میان فضا حرکت میکنند .

فقط روح ماست که مستقیماً با این قدرت خداوندی در

تماس می باشد چون خود نیز از همان جنس است و ازهمان قدرت جدا شده و بهمان قدرت دو باره واصل خواهد شد و بازگشت خواهد نمود . همان طور که برای این قدرت یزدانی حدی و پایانی نیست برای قدرت روح انسانی نیزنباید حدودی تصور کرد ، چنانکه از ابتدای تاریخ بشر اعمالی از روح انسانی سرزده و میزند که آنها را جز بقدرت خداوندی نسبت دادن چارهٔ دیگر نیست

هر یك از ارواح انسانی بنسبت درجهٔ تکامل خود ازانوار قدرت الهی فیضیاب می شود و آن نور خود را بجهان مادی و جسمانی میدهد چنانکه ماه از نور آفتاب بهره مند گشته شبهای تاریك زمین ما را هم روشن میسازد

پس نخستین شرط ایمان اعتراف بقدرت خداوندی وبقدرت روح انسانی است و در این زمینه امام غزالی فرموده است **اتزعم انك جرم صغیر و فیك انطوی العالم الاکبر** یعنی آیا گمان میکنی که تو جرم کوچکی هستی درصورتیکه درنفس تو عالم بزرگتری پیچیده شده است . آری این عالم جز روح ما چیز دیگری نیست :

روح ما موجی است ازدریای او پرتوی از قدرت پیدای او

آری اگر انسان پی بکنه حقیقت روح خود میبرد و بقدرت معرفت دیو نفس را مقهور و مغلوب میکرد میتوانست خود را بمقام ملکوتی برساند و مظهر تجلیات خدائی گردد .

اما این اعتراف عقلی و قلبی بقدرت خداوندی و بقدرت

روح انسانی کافی نیست و این اعتراف بمنزلهٔ همان تعظیم وتکریم ظاهری است نسبت بآن شخصی که او را دوست میداریم بلکه باید شرایط این اعتراف را عملا نیز بجا بیاوریم یعنی عملا ایمان بیاوریم و این ایمان عملی شرط دوم تکمیل قوهٔ ایمان است . باین جهت است که در همهٔ ادیان ایمان شفاهی را ضعیف ترین ایمانها شمرده و فقط ایمان قلبی و عملی را معتبر و شرط اساسی دیانت دانسته اند .

بدین ایمان عملی روح ما تغذیه و آزاد میشود و بجلوهٔ تمام قدرت خود را نشان میدهد . این تغذیه و تصفیهٔ روح همان است که عرفا و مشایخ ومتصوفهٔ شرق بعنوان « طریقت وسلوك » یاد داده اند وچنانکه میدانیم فقط در میان این طبقه اشخاص پیدا شده که نمونهٔ قدرت خداوندی وجلوهٔ روح عالی انسانی گردیده اند .

ولی امروز برای تغذیه و تصفیهٔ روح آن همه شرایط و ریاضتهای شاق وما لایطاق لازم نیست وبوسیلهٔ کار انداختن قوای دیگر روحی چنانکه در آتیه خواهیم دید بدین آرزو میتوان نایل شد و بدین مقام میتوان رسید .

برای تکمیل ایمان عقلی و قلبی یعنی برای عملی کردن این ایمان که مایهٔ تغذیه و آزاد کردن روح ما باشد در اینجا ما باید بدو شرط اشاره کنیم و در آتیه شرایط دیگر راهم ذکر خواهم کرد .

۱ ـ محبت : اینکه گفته اند « محبت کیمیای سعادت است »

این حقیقت است ، زیرا واقع اگر شخص قلب خود را پر از محبت خالص بخدا و خلق و جملهٔ مخلوقات او کند روح او عالیتر و روشن تر و با نفوذ تر میگردد . و بزرگترین زنجیرهای اسارت خود را که عبارت از حس حسد و بغض و عداوت و خود پرستی است درهم میشکند و پر و بال خود را بآزادی میگشاید و در فضای بی انتهای قدرت یزدانی پرواز میکند و ما را از فیض آن قدرت بهره مند میسازد .

محبت یك مبحث بزرگی است که خلاصهٔ کتاب آفرینش باید خواند و صد ها کتاب در آن باب میتوان نوشت . خوشبخت آن کسی است که از این منبع فیض سیراب می باشد . چه درهای قدرت الهی بروی او باز است و هر قدر محبت او واسعتر و شاملتر و زیادتر باشد نصیب او هم از فیض قدرت بهمان درجه بیشتر خواهد شد افسوس که وقت مساعد نیست درین موضوع بزرك بیش از این شرح بدهم همینقدر باید دانست که داشتن یك محبت بی حدود در بارهٔ موجودات بهترین و بزرگترین غذای روح و مایهٔ اعتلای اوست (۱)

۲ـ صمیمیت . محبتی که صمیمی نباشد مانند زهری است که روی آن را با قند و شکر آلوده باشند که در ظاهر شیرین و در باطن مهلك است اینست که می بینیم آن محبتهائی که خالص وصمیمی و از ته دل بوده . خواه در زمینهٔ عشق مجازی

(۱) در باب کیفیت و تأثیرات عشق و محبت رجوع شود بکتاب رهبر نژاد نو

خواهد در زمینهٔ عشق الهی نتایج بزرگی بخشیده و قدرتهای خالقه و خارقه نشان داده است .

در هر یك از امور عالم و اقدامات بنی آدم هرچه تصور کنید تا آن دم که محبت و صمیمیت در کار بوده است کامیابی و موفقیت رو نمون گشته و قدرتهای بیکران وسحرها ومعجزه ها رخ داده است . ولی از آن دقیقه ایکه افراد انسان از صمیمیت دور افتاده و خلوص نیت و پاکی عقیدت را مبدل بجستجوی منفعت و شخصیت کرده اند آن قدرت و علویت نیز از دست رفته است . زیرا روح انسانی خود را عقب کشیده و جلوه گری نتوانسته است کند . تاریخ ادیان عالم و اوضاع و انقلابات دنیا بهترین شاهد این مقال است .

باری غرض اینست که محبت بی صمیمیت فایده ندارد و ایمان قلبی نیز بی محبت خالص کامل نمیشود ونتیجه نمیدهد .

پس از این جمله های معترضه به بینم قوهٔ ایمان بدین شرایط که گفتیم چه خواص دارد وچه قدرتی بظهور میتواند بیاورد .

تأثیرات قوهٔ ایمان

چنانکه گفتیم قوهٔ ایمان بمنزلهٔ غذای روح است وآزادکنندهٔ روح می باشد از زنجیر های جسمانی و نفسانی و بوسیلهٔ قوهٔ ایمان ، بروح ما همان حال دست می دهد که بیك شخص محبوس که از زندان آزاد شده باشد ؛

تأثیرات قوهٔ ایمان را بیش از همه در اعتقادات مذهبی و در قوانین و آداب و مراسم دینی مشاهده میتوان کرد .

تمام معجزه ها و خارقه ها و کرامتها و سحر ها که از نقطهٔ نظر دین و در سایهٔ اعتقادات دینی بعمل آمده است ازروز نخستین حیات انسانی تا امروز همه در زیر نفوذ قوهٔ ایمان بعمل آمده است . هر معجزه و شفا و زنده کردن مردگان . شفا دادن مفلوجها و سایر ناخوشیهای مزمن و غیره و هر چه از ین قبیل در تاریخ مسطور می باشد و حتی در عصر ما هم دیده میشود همه بدون استثنا نتیجه و ثمرهٔ قوه ایمان است و این نکته را هیچ عالم و حکیمی انکار نمیتواند کند وحتی آنچه را که ازین قبیل کار ها در ممالك مشرق ظهورمیکند جز بدین قوه بهیچ چیز دیگر عطف نمیتوان نمود و نسبت نمیتوان داد .

حضرت عیسی بارها به کسانیکه از دست او شفا میافتند میگفته است : ای مرد و یا ای زن ایمان تو تو را شفا داد و یا اینکه ایمانت را خالص کن تا شفا بیابی . و در خبر است که نزد حضرت رسول عرض کردند که میگویند عیسی بن مریم در روی آب راه میرفته است . فرمود که اگر ایمانش قویتر بودی در هوا هم میتوانست راه برود .

فقط فرقیکه در قبول کردن این عقیده در میان مردم عوام و شخص عالم بعلوم و فنون روحی هست اینست که مردم عوام از از منهٔ قدیمه تا کنون در تمام ادیان و در همه قطعات روی زمین تصور کرده ومیکنند که این قوهٔ قاهره و خالقه و شفا دهنده و حیات بخش فقط در وجود خدایان و پیغمبران

و اولیا و صاحبان کرامات و حتی در قبور و سنگها و یا هر چیزیکه آنها دست زده باشند و یا مالك بوده اند میباشد و بدین جهت زیارتگاهها . معبدها و امامزاده ها و حتی بتهای چوبی وسنگی و امثال اینها را منبع یك قوهٔ مخفی و صاحب قدرت خالقه خدائی می پندارند و از آنها استمداد میکنند و بدانها التجا میجویند و از آنها شفا میطلبند وغالباً هم کامیاب میشوند .

در صورتیکه علوم و فنون روحی امروزه ثابت کرده است که این قوه قاهره نه در نفس دیگران ونه دراشیای خارجی است بلکه در نفس خود انسان هاست و این قوه همان قوهٔ ایمان است که عبارت از یك شعاع روح ماست و الا در سنك و چوب و درخت و پارهٔ معدن وخشت وگل قوت وقدرتی نیست ولی چون مردم عوام این قدرت را در اشیائی دیگر تصور می کنند در حقیقت قوهٔ ایمان خود را بکار می اندازند و خودشان خبر ندارند مثل این که کسی که دفعهٔ اول در عمرش آئینه ای به بیند تصور میکند که با یك شخص دیگری رو برو شده است

درینجا میخواهم یك گوشه از پردهٔ اسراری را که چهرهٔ خدائی روح را میپوشاند بلند کنم و بطور اختصار بگویم که آری روح قادر است که بجمادات و حیوانات و هر چه در عالم موجوداست شرارهٔ از قوهٔ خالقهٔ خود را انتقال بدهد و گرمی آن شراره را نسبت بقوت و شدت خود زمانی نگاه

دارد تا هر کس بدان چیز که آن قوه را بلعیده است نزدیك شود آن حرارت را احساس نماید یعنی آن قوهٔ متراکمه تأثیر خود را بآن شخص انتقال دهد و او را بزیر تأثیرخود بیندازد .

این نکته را بامثالی توضیح میکنم : چنانکه یك جعبه که در آن مدتی مشك و عنبر و یا یك عطر دیگر گذاشته شود پس از برداشتن آن عطر ها آن جعبه باز مدتی بوی آن عطر ها را نگاه خواهد داشت . همانطور اگر صاحبدلی با اکسیر قوهٔ ایمان کامل وجود خود را کیمیای قدرت الهی کرده باشد از بدن و از نفس و از نگاههای او جوهر سیالی که ناقل قوهٔ مغناطیسی است همیشه تصاعد میکند و تمام اشیائیرا که نزدیك اوست غرق اشعهٔ قوهٔ خود میسازد . آن اشیای مجاور آن اشعه را مانند امواج عطر می بلعند و محفوظ نگاه میدارند و بهر کس که نزدیك شود و بوسیلهٔ قوهٔ ایمان مسامات قلب خود را باز کرده باشد آن اشعه را انتقال میدهند . این یکی از اسرار غریبهٔ قدرت روح است که امروز فنون جدیده نیز بآن ایمان آورده و تصدیق مینماید و شرح جزئیات این کتابی جداگانه لازم دارد و در فصل راجع به جاذبهٔ شخصی باز سطری چند در بن باب خواهم نوشت . اساس چشم زخم هم مبنی باین حقیقت است ولی در آنجا قوهٔ شیطانی بر نفس غلبه دارد وآن است که همیشه مایهٔ اضرار ونشانهٔ خبث نفس میباشد .

اینکه مثلا در خرقهٔ انبیا و اولیا و مشایخ و اهل حق

و یا در سایر اشیائیکه مدت مدیدی با بدن آنان در تماس بوده یک قوهٔ شفائیه و حافظ از شر شیاطین و حیوانات و حشرات موذی و غیره دیده شده است مبنی باین حکمت فنی است . همچنین تأثیراتیکه از بعض طلسمها و ادعیه و بازو بندها و غیره سر میزند باز از این منبع ناشی میباشد .

بزرگترین نمونهٔ حیرت افزای این قدرت قاهرهٔ روح که درین قرن بظهور رسیده و چشم تحیر و عبرت وایمان بسیاری از متفکرین غرب را باسرار الهی باز کرده همانا مسئله وفات یافتن چند نفر از علما و محققین اروپائی است که درین سالهای اخیر مدفن فراعنهٔ مصر را باز کرده و آثار عتیقه و مومیای اجساد فراعنه را بیرون آورده اند .

در یکی از مجله های علمی آلمانی مقالهٔ مفصلی درین موضوع نگاشته و اسامی بیست و پنج نفر از علما و محققین و اشخاصی را که به نبش مدفن فرعون مصر توتان خامن معاشرت کرده و همگی دوچار بد بختی و یا مرگ شده اند شرح داده است . درمیان این بیست و پنجنفر هفت تن پروفسور بوده است .

این مسئله خاطر دقت مدققین اروپا را جلب کرده زیرا ازین همه علمای فن عتیقه شناسی که درین ده سال اخیر کشف این مقابر را به عهدهٔ خود گرفته اند هیچکدام بمرگ طبیعی نمرده بلکه بمرگ ناگهانی وفات یافته است . البته علمای طبیعی و ماددیون اروپا در مقابل این حادثه حرفهای مردم

و عقیدهٔ را که هر کس قبر فراعنه را نبش کند بمجازات خواهد رسید قبول ندارند ولی علمای نادرهٔ فنون مخفی واسرار خلقت بخوبی ایمان دارند که درینجا یك قوهٔ خارقهٔ منفی که از قرنها در آن مقابر محفوظ مانده کارگر بوده است. حقیقت هم همین است زیرا که درعهد فراعنه علم سحروجادوگری در مصر شیوع و نفوذ کامل داشته و حتی در بنا کردن اهرام و ابوالهولها نیز آن فنون را بکار برده اند و قصهٔ منازعهٔ حضرت موسی با ساحران مصر درحضور فرعون چنانکه در قرآن ذکر شده دلالت بآن میکند. باین جهت میتوان گفت که یك قوهٔ مخفی و منفی در آن مدفنها بودیعه گذاشته شده بود زیرا با اینکه هوای آن مدفن ها را تحلیل کرده مکروب مخصوصی نیافته اند باز مباشرین آنرا نبش دو چار هلاك گشته اند. چون ممکن است این اظهارات جهال کهنه را بضلالت و جهال تازه را هم به خندهٔ استهزاء وحقارت بیندازد لذا بیش ازین شرح دادن این موضوع را جایز نمیدانم و نیز بدین جهة است که اشخاصی را که از روی اعتقاد و ایمان وخلوص نیت بیك دعا ونذر و نیاز و نماز وغیره عقیده دارند و از آنها شفا میطلبند و موفق میشوند تا روزیکه بدین حقیقت علمی واقف نشده اند و بدین اسرار خلقت پی نبرده اند نباید مانع شد و بساب عقیدهٔ آنان کوشید زیرا آن وقت از آن قوه و قدرت بی بهره مانده عقل آنان هم بکنه حقایق علمی نخواهد رسید و بیچاره و ناتوان خواهند ماند وازیك قوهٔ بزرك

روحی بدون آنکه قوهٔ دیگری بجای آن بگذارند محروم خواهند شد.

همچنین می بینیم که بسیاری از مرتاضین ودرویشها وهوسها بدن های خودشان را با انواع ریاضتها وشکنجه ها و آزارها و عذابها میرنجانند ولی احساس ضرر و سوزش ودرد نمیکنند زیرا قوهٔ ایمان و اعتقاد آنان سپری است وآن رنج ودرد را برای آنان نوش و گوارا میسازد و اساساً احساس رنج و درد نمیکنند در صورتیکه مردم بی ایمان و بی اعتقاد چند دقیقه تاب آن شکنجه ها و درد ها را ندارند

همچنین اینهمه پیغمبران و اولیاء و عرفا و حکما و فلاسفه و امثال آنان که با انواع رنجها و شکنجه ها بدست مردم نادان و یا سلاطین خون خوار مبتلای انواع عذابهای گوناگون شدد و تحمل فوق بشر نشان داده اند و یا با چهرهٔ خرخشان و قلب متین پای کوبان و خندان بسر چوبهٔ دار رفته و یا خود را بآتش انداخته و یا با کمال متانت خود را تسلیم دست جلاد کرده و کاسه های زهر را مانند کوثر و آب حیات نوش کرده اند دارای چه قوه و قدرتی غیر از قوهٔ ایمان بوده اند ؟ آخرین دقایق زندگانی سقراط و عیسی ومنصور حلاج را در پیش نظر خودتان مجسم کنید تا پرتوی از جمال جهان نمای قوهٔ ایمان در آیینه دل شما منعکس کرده و

پس آیا بزرگتر وقوی تر از قوهٔ ایمان چیزی تصور میتوان کرد و آیا این قوه ایمان غیر از شعاعی از شعلهٔ روح ما که

نیم خود بر توی از انوار قدرت الهی است چیز دیگر است ؟

امروز پس از کشف این حقیقت علما و حکمای غرب معانی حقیقی بعضی از کلمات عیسی و اسرار حیات بخشیدن او را می فهمند . حضرت عیسی در چندین جا که کور ها را بینا وفالج ها را بر پا و جنبان ساخته بطور وضوح گفته است که " ایمان شما شما را نجات داد " ودر جای دیگر نیز گفته است " شما ایمان خود تان را کامل کنید آنوقت کوهها را از جای خود میتوانید تکان بدهید "

این است که امروز هم در میان معتقدین دین مسیح اشخاصی هستند که بقوهٔ ایمان نه تنها خود شان را شفا میدهند بلکه دیگران را هم نجات می بخشند و حتی می گویند که هرفرد بشر بقوهٔ ایمان می تواند خود را بمقام مسیح برساند و مانند او مظهر قدرت خداوندی گردد و این هم عین حقیقت است چنانکه در انجیل هم مذکور است که عیسی گفت : اگرشما ایمان خود تان را کامل کنید معجزه هائی نشان خواهید داد بالا تر از آنهائیکه من نشان دادم

پس خلاصهٔ کشفیات فنون روحی این است که قوهٔ ایمان که از زمان دیرین تاکنون این همه سحر ها و معجزه ها بجا آورده است منبع آن در نفس روح هر فرد انسانی است نه در خارج و بدین جهت کسیکه ایمان ندارد فایده هم نمیبرد وکسیکه قوه ایمان دارد واو اینکه سنك و چوب را منظور ایمان خود قرار دهد باز ثمرهٔ آنرا خواهد دید چونکه قوه

ایمان او از نفس خود او حاصل میشود

در این صورت هر کس میتواند قوهٔ ایمان خود را تقویت کند و آن قوه را در راه سعادت وصحت خود و دیگران بکار برد یعنی طبیب خود و شفا بخش خود و خدای خود گردد

چنانکه گفتیم قوهٔ ایمان اولین مرتبهٔ قوای روحی است که بدان وسیله روح را تغذیه و تصفیه میکنیم و همینکه شخص این مرتبه را طی کرد یعنی از ته دل بقدرت خداوند وقدرت روح انسانی ایمان آورد روح او آزاد میشود و پر و بال میگشاید و در عالم قدرت ربانی پرواز می نماید و با قوای دیگر خود که بعد ها خواهیم دید سحر ها و معجزه ها نشان میدهد و اسرار خلقت را برای ما مکشوف میسازد

ازشروح فوق معلوم شد که قوهٔ ایمان اولین قدمی است که باید برداشت و این نخستین قدم در تداوی امراض عرضی و اجتماعی مهمترین وسایل روحی بشمار میرود

بعبارت دیگر تکمیل قوهٔ ایمان اساس اصول تداوی روحی را تشکیل میدهد

چنانکه هر فرد بشر روحی برای خود دارد هر ملت و جامعه نیز روح خاصی برای خود دارد که آنرا روح ملی و یا اجتماعی می نامند. این روح عبارت است از مجموع قوائی که از روحهای افراد آن ملت متراکم و مجتمع میشود و شکل مخصوصی بخود میگیرد. این روح اجتماعی نیز ناچار قدرت و قوائی را داراست که اگر بخوبی کشف وصرف

شود مایهٔ نیك بختی و ترقی ملت خواهد شد .

قوهٔ ایمان را در حیات اجتماعی ملتها در شکل آمال ملی و یا « ایده آل » پیدا میکنیم . هر ملت مانند هر فرد نسبت بقوت وبزرگی وتکامل آمال ملی خود دارای عظمت وشوکت و اقتدار و نفوذ خواهد شد . تأثیر برا که قوهٔ ایمان در حفظ حیات و اجرای قدرت افراد تولید میکند همان را با هزاران مرتبه بالاتر قوهٔ ایده آل ملی در سر نوشت ملتها بجا می آورد .

در قرنهای گذشته ـ و هنوز هم در نزد بعضی از طوایف وملل ـ دین و یا مذهب جای ایمان اجتماعی و ایده آل ملی را گرفته بود ولی در نتیجهٔ تکامل افراد عامه و در تأثیر جهالت و خود پرستی علمای روحانی ملل . ادیان و مذاهب نفوذ قدیم خود را از دست داده فقط گاهی وسیلهٔ هیجانهای آنی و ناگهانی و یا آلت اجرای مقاصد حکومتهای جبانی شده اند . (۱)

امروز عقاید دینی نمی تواند برای ملتهای متمدن یك ایده آل ملی بشود وحتی حب وطن نیز که قرنها جانشین ایمان دینی بوده است از بسیاری ازملتها رخت بربسته وجای خود را به ایده آلهای دیگر داده است .

آیا این ایده آل ملی و بعبارت دیگر ایمان اجتماعی عبارت از چه باید باشد . این ایمان اجتماعی عبارت است از اینکه

(۱) در اینباب رجوع شود بمقالهٔ « دین وملیت » درشمارهٔ اول سال بیستم ایرانشهر

آن هیئت جامعه اعتقاد کند با اینکه وجود او درین عالم برای ادای یك وظیفهٔ مقدس و مهمی است و برای ایفای این فریضه نیز قدرت کافی را خداوند باو بخشیده است .

البته هیچ شکی نیست که هر ملتی درین سر زمین هستی هر فرد یك سر نوشتی دارد که باید انجام دهد وگرنه در خلقت او حکمتی نمیماند و خداوند حکیم بیهوده دور است از آفرینش بی حکمت .

این وظیفهٔ مقدس و علت غائی حیات اجتماعی هرملت عبارت است از تأمین زندگانی و آسایش افراد خود تا هرفرد با کمال آزادی آنهمه قوه ها را که خداوند درو دیعه نهاده بمیدان ظهور آورد و هم جنسان خود را از فیض آنها بهره ور سازد و بدین وسیله قانون تکامل را تعقیب نموده خود را بدرجهٔ کمال رساند .

هر وقت تخم یك چنین ایمان قوی در دلهای افراد یك ملت روئید و ریشه دوانید و باغبانان آن ملت یعنی زمامداران روحانی و جسمانی او به نگهداری و سیراب کردن آن درخت زندگی بخش بذل همت و صرف غیرت کردند آنگاه آن ملت ثمرهٔ آبدار آن شجرهٔ قدرت را خواهد چید وکام خود را همواره از آن شیرین خواهد ساخت . این ثمره جز استقلال و عظمت و قدرت و سعادت چیز دیگر نیست .

برعکس در نزد هر قوم که این ایده آل و ایمان اجتماعی از ریشه کنده شد و افراد و سر پرستاران او فقط برای

[illegible] دو حقیقت است که [illegible]
[illegible] را [illegible] پیشه [illegible] و حیات فردی را قیمت و اهمیت نداده اند .
در آن قوم گلهای شهامت و عظمت و استقلال نفس و غرور ملی و ایده آل اجتماعی می خشکد و جای آنها را خارهای بیچارگی و فقر و ضلالت و جهالت و سفالت میگیرد .

امروز که از عنایت ربانی درهای امید و نجات بروی ملت ایران باز شده است باید بوسیلهٔ یك معارف صحیح و با یك همت بلند هرچه زودتر یك ایده آل بزرك و قوی در دلهای افراد او و بخصوص در قلوب افراد نژاد نو تولید کرد . تا بعظمت وظیفهٔ ملی و بقدر تهای روحی خود پی برده بسر پنجهٔ کوشش متمادی زنجیر اسارت فقر و ناتوانی و سستی را در هم بشکنند وخود را بمنبع فیض استقلال ذاتی و اعتماد بنفس رسانیده مانند نژاد آنگلو ساکسون نه تنها خود را سر بلند و حکمران بلکه سر مشق درخشانی برای جهانیان سازند .

۵ - قوهٔ فکر و قدرت آن

« سر قضا که در تتق غیب منزویست »
« مستانه اش نقاب ز رخسار ه برکشیم »

قوهٔ دوم از قوای خالقهٔ روح انسانی قوهٔ تفکر و خیال است . ولی پیش از داخل شدن بدین مبحث و شرح دادن چگونگی این قوه لازم میدانم که باز چند سخن در بارهٔ قوهٔ نخستین یعنی قوه ایمان بگویم :

قوهٔ ایمان چنانکه گفته شد سر چشمهٔ قوای خالقهٔ روح است

[illegible] ما دیدار و محسوس نمیشود ولی وجود آنها و تاثیرات آنها
مانند خود روح قابل انکار نیست . پس برای قبول وجود
آنها جز قوهٔ ایمان وسیلهٔ دیگر نداریم و این قوهٔ ایمان
یك اعتماد و اعتقاد راسخ و محکمی در قلب و افکار ما تولید
میکند که بدان واسطه از قوای دیگر فایده میبریم .

قوهٔ ایمان ما را تا بارگاه جمال روح انسانی میرساند و پرده
از جمال آن شاهد ربانی و قوهٔ خالقهٔ سبحانی برمیدارد
و آنوقت ما میتوانیم جلوه های حیرت بخش و قدرت نمون
آن روح را تماشا و خود را از فیوض زندگی بخش آن جمال
سیراب کنیم

چون در تدقیق هر یك از قوای دیگر روح همیشه حتاج
بیاری و همراهی قوهٔ ایمان هستیم زیرا در جلو بسیاری از
مسائل وتایجی که خواهیم دید تصادف و تصادم باحس شبهه
وگمان خواهیم نمود یعنی در صحت و حقیقت آنها در ابتدا
شك عارض خواهد شد چونکه نمیتوانیم بزودی نوامیس طبیعی
و قوانین خدائی آنرا کشف کنیم و لهذا قوهٔ یقین ما
متزلزل میتواند بشود پس در همین جاست که قوهٔ ایمان
بمدد ما میرسد و ما را رهنمائی میکند و از مضرات شك وشبهه
میرهاند و همین جهت است که می بینیم کدانیکه رخنه وسکته
در قوهٔ ایمان آنان وارد شده است از نعمت راحت وجدان

و اطمینان قلب و سعادت باطنی محروم میمانند وهرگز قوای خالقهٔ روح در وجود آنان مصدر معجزه و سحر و کرامت نمیشود ، دعای آنان پذیرفته و مناجات آنان مقرون با جابت نمیگردد چون که قوهٔ ایمان وجود ندارد و یا بسیار ضعیف است .

عقلاً و علماً ثابت شده است که ترس محو کنندهٔ کامیابی و کشندهٔ قوای ظاهری و باطنی انسان است . درهمهٔ کار ها هیچ چیز بیش از ترس زهرناکتر و مضر تر نیست . چه فرصتهای گرانبها که درحیات افراد و یا ملتها در نتیجهٔ ترس از دست داده و چه بد بختی ها که ازین منبع ضعف زائیده شده است .

مسئلهٔ ترس در تعلیم و تربیت و از آنجا هم درسرنوشت اطفال نفوذ کلی دارد و بسیاری از ناخوشیهای اجتماعی مانند ضعف اراده و نداشتن قوهٔ تمیز و سرعت حاکمه و تصمیم و مبتلا شدن به کمروئی و شرم بیجا و مسکنت وزبونی و بزدلی وامثال اینها همه زائیده ترس میباشد که باید بکلی آنرا در تربیت خانگی و دبستانی از میان برداشت . لیکن این مسئله مخالف اطاعت و فرمانبری و دیسیپلین نمی باشد .

شبهه و شك نیز کمتر از ترس مضر و مهلك نیست و بلکه پیشرو ترس می باشد و مخصوصاً در مسئلهٔ ایمان و عشق زهر قاتل است . ایمان و عشق هرگز با شبهه و شك یکجا نمی توانند بشوند و با هم مانند آب و آتش اند هر جا شبهه

و شك با نهاد عشق و ایمان رو بگریز می نهند و در هر دل که شك و شبهه رخنه کرد خانهٔ عشق و ایمان خراب میشود و بر عکس در هر جا که سلطان عشق و ایمان حقیقی خیمه زد لشگر دیو ترس و شك و شبهه تاب مقاومت نمی آورد و مانند ظلمت در پیش نور نا بود میگردد .

علم ناقص سر چشمه و گهوارهٔ شك و شبهه است . از این جهة است که مردم عوام کمتر دوچار این غول عقل فریب میشوند و بآن جهت در کار های خود بی ترس و غیر متزلزل وجسورانه حرکت میکنند وموفقهم میشوند . همچنین مرد عالم کامل که در بوتهٔ معرفت آخرین ذرات ترس و شك وشبهه را سوخته باشد در کار ها ومقاصد خود نزلزل وتردید نمیشناسد و دیو شبهه را بحیاله گاه دل و عقل خود راه نمیدهد

لیکن بد بخت کسی است که حدود عوامی را تجاوز کرده و بسر حد عقل و علم کامل هم نرسیده است . او مورد هجوم شیاطین شك و هدف تیر های زهر ناك شبهه میگردد و در کار ها و نیات خود همیشه بیعزم وبی جسارت و گرفتار تردید و دو دلی میشود . پس قبلا باید اهریمن شك وشبهه را از در بار دل بیرون کرد تا سلطان عشق و ایمان در تحت فرمان روائی جا گزیند .

باری چون در هر قدم که جلو تر در این راه برویم بدین قوهٔ خالقه محتاج تر خواهیم شد و تأثیرات آن را خواهیم دید. لهذا پیش از همه باید این قوه را در نفس خود تقدیه

تقویت کنیم یعنی بقدرت قاهره خداوندی و بقدرت خالقهٔ روح انسانی ایمان بیاوریم و اعتماد کامل و اعتقاد راسخ داشته باشیم .

این نکته را هم باید تکرار کنم که امروز فناً ثابت شده است که اکثریت امراض و علل فردی و یا اجتماعی در نتیجهٔ ضعف قوای روحی تولید شده و یا کسب شدت کرده و میکند و بدین مناسبت بمحض تقویت قوای خالقهٔ روح صحت و شفای کامل حاصل میگردد واین مطلب بخوبی درطی این مشروحه ها ثابت خواهد شد .

حالا باید دید قوهٔ فکر وخیال چیست و تأثیرات آن کدام است

قوه فکر چیست ؟

نوع بشر تا روزیکه پی بقوای باطنی و روحی خود نبرده بود تصور میکرد که غیر از حواس پنجگانه هیچ قوهٔ دیگری را دارا نیست و از آن جهت هر حادثه و واقعه ای را که نمیتوانست با حواس پنجگانه حس کند و حکمت آن را بفهمد یا آن را بقوای آسمانی نسبت میداد مانند اکثر اقوام وحشی و ابتدائی و یا اصلا وجود آنها را انکار میکرد مانند بعضی از علما و فلاسفهٔ مادی اروپا

اما از روزیکه فنون طبیعی مانند فیزیك و شیمی و نباتات و حیوانات وغیره ترقی کرد و هزاران قوانین لا یتغیر طبیعی را کشف کردند بی بوجود بسیاری از قوای محرکه وجاذبه وغیره بردند که اکثر آنها نامحسوس بود وهنوز هم چگونگی

خیلی از آنها معلوم نیست ولی تأثیرات آنها را می بینیم و از آنجا وجود آنها را قایل میشویم و میگوییم هر چیزیکه بحواس ما محسوس نشود لازم نمی آید که وجود نداشته باشد چنانکه امواج صدا و الکتریک رقوهٔ رادیوم و تشن بی سیم را نمی بینیم ولی در وجود و تأثیرات آنها هیچوجه شبهه نداریم

در زمینهٔ قوای باطنی و دماغی انسان هم دربن اواخر باین نتیجه رسیده اند که اولا وجود روح را با اینکه با هیچیك از حواس خود حس نمیکنیم قایل شده اند و ثانیاً قوای خالقهٔ روح را بوسیلهٔ خود آن قوا کشف وقوانین آنها را تا یکدرجه معین نموده خواص وصفات آنهارا معلوم ساخته راه کار انداختن و استفاده کردن از آنها را هم یاد گرفته اند و از تأثیر این قوه ها پی بوجود و هستی آنها برده و میبرند چنانکه هر نفس ذیشعور از آثار خلقت عالم پی بوجود واجب الوجود تعالی میبرد

در میان این قوای خالقهٔ روح انسانی . قوه فکر درجه اول را دارد و اگر بخوبی تأثیرات آن را پیش چشم بیاوریم و بسنجیم می بینیم که قوهٔ فکر بزرگترین و ناهر ترین و فادر ترین و عالیترین قوه ایست که تاکنون نوع بشر کشف کرده است زیرا هر قدرتی که در قوه های دیگر طبیعی مانند الکتریك و رادیوم و رونتکن وغیره دیده میشود درجهٔ ما فوق آنها در قوهٔ فکر موجود است و همین قوهٔ فکر اولا وجود روح را ثابت میکند و ثانیاً انسان را از حیوان

تمیز میدهد .

عظمت و مزیت و برتری قوهٔ فکر از قوای دیگر از اینجا معلوم میشود که هر قوهٔ دیگر که تصور کنید زماناً و مکاناً محدود است مثلا قوهٔ حرارت و بخار و نور و الکتریك و رادیوم وهر قوهٔ دیگر که اساس ترقیات فنی وعلمی امروزی را تشکیل میدهند یك حدود معین دارند یعنی در یك زمان و مکان محدود بعمل می‌آیند که از آن تجاوز نمیتوانند کنند چنانکه درجات حرارت و بخار و نور و صدا وطول امواج الکتریك و سایر قوه ها و همچنین مدت تکون و تولید قوای دیگر را مانند معادن و رادیوم و غیره حساب کرده اند و میدانند ولی برای قوهٔ فکر زمانی و مکانی پیدا نیست و نمیتوان هم معین کرد بدین قرار برای قوه فکر زمان ماضی و حال و استقبال و مکان دور و نزدیك همه یکیست چنانکه در یك آن میتوانیم چندین کرور سال قبل را فکر کنیم یعنی بمحض اراده کردن بتفکر این زمان . فکر ما فوری این زمان را طی میکند و یا وقتیکه فکر کنیم چندین ملیون سال بعد فلان ستاره بکره ارض نزدیك خواهد شد فوری فکر ما این چندین ملیون سال را طی میکند یعنی درك مینماید همچنین مکاناً هم حدودی برای قوهٔ فکر تعیین نمیتوان کرد . تمام قوائیکه بشر تاکنون پیدا کرده است غیر از نور وجاذبهٔ سیارات همه اش محدود بکرهٔ زمین است و آن را هم احاطه نمیتوانند کند و همین قوهٔ الکتریك و تلفن بی سیم اگر فوق العاده ترقی کند همین قدر خواهد توانست در یك آن

کره زمین را طی نماید و احاطه کند و آسمان پیمایان هم تاکنون بیش از ۵ هزار متر نتوانسته اند بروند اما درمقابل اینها امواج قوه فکر سماوات را می پیماید و اکناف و اطراف فضای بی انتهای کاینات را زیر استیلای خود میآورد چنان که بمحض تفکر یك ستاره که چندین ملیون سال نورازما دورتر است قوهٔ فکر ما تا آنجا می پرد وسیر می کند وخلاصه این است که ازلیت وابدیت رادرك مینماید

حکمت این قدرت و قوت قوهٔ فکر که حدودی برای آن پیدا نیست درین است که قوهٔ فکر بزرگترین پرتو روح خالقهٔ انسانی است ومانند روح ازلی وابدی است چون که آن نیز بخودی خود شراره ایست از شعله قدرت خداوندی که کاینات را احاطه کرده است . از آن جهت قوه فکر نیز مانند روح ازلی و بی حدود است و برای نفوذ و قدرت آن نیز حدودی متصور نیست

تأثیرات قوهٔ فکر

در این جا یقیناً بخاطر میرسد که بسیار خوب ، وجود قوهٔ فکر را قایل شدیم وفهمیدیم که بزرگترین قوه ایست که آن را حدودی و نهایتی پیدا نیست آیا چه تاثیر اتی از آن بظهور رسیده است و یا میتواند برسد . چه هریك از قوای دیگر واو غیر محسوس باشند یك اثر ونتیجه دارند مثلا الکتریك نور میدهد رونگن از مواد غلیظ نفوذ کرده اندرون چیزها را نشان میدهد آتش میسوزاند و امواج صدا بوسیله آلات تلفن بیسیم

دریاها و اقیانوس ها را طی کرده صدای ما را بگوشهٔ دیگر دنیا میبرد و قوهٔ بخار بزرگترین کشتیها وچرخها را میگرداند وغیره . . . آیا قوهٔ فکر هم چنین تاثیرات مادی محسوس نشان می دهد یا نه ؟

بلی اگر درست غور وتأمل کنیم می بینیم که اساساً قدرت قوهٔ تفکر را حدودی نیست وبلکه تکامل نوع بشر وهمهٔ ترقیات دنیا نتیجهٔ قوهٔ فکر است . اینك چند مثال بدیهی برای اثبات مطلب .

۱ – فقط خلق شدن قوهٔ تفکر انسان را از حیوان جدا کرده ومیکند و اگر قوهٔ تفکر تولید نمی شد و تکامل نمی یافت انسان از درجهٔ حیوانی بالاتر نمیرسید چنانچه اقوام وحشی که هنوز قوهٔ تفکر در آنها قوت نیافته است به درجهٔ حیوانی نزدیکتر هستند تا بدرجهٔ انسان کامل

۲ – همهٔ اختراعات وترقیات عالم از روز نخستین که شروع شده نتیجهٔ قوهٔ فکر است وگرنه اگر قوهٔ فکر نبود انسان مانند حیوانات زیست میکرد وهمیشه حیوان میماند وهیچ ترقی وتکامل در عالم بظهور نمیرسید و امروز هم هر قوهٔ تازهٔ که کشف واختراع میشود در سایهٔ استعمال قوهٔ فکر است واگربا فرض یك روز قوهٔ تفکر بشر را از دستش بگیرند جهان ما ویران و بیابان میگردد .

۳ – تمام مذاهب وادیان وفلسفه ها و صنایع مستظرفه محصول فکر است چنانکه دردماغ هریك ازصاحبان ادیان وفلسفه وغیره

در ابتداء یك فکری مانند شراره کوچك ظاهر شده و کم کم مشتعل تر وروشن تر گشته ویك قسمت از عالم را روشن و منور ساخته است یعنی دماغهای افراد دیگر را زیر استیلا و نورخود گرفته ومسخر قدرت خود نموده است . اگر فقط نظری عمیق به تشکل ادیان وتاثیرات خوب وبدی که از آنها سرزده بیندازیم می بینیم که قدرت قوهٔ فکر چقدر قاهر و قادر وبیحدود بوده است .بهبینیداین یك کلام حضرت محمد (ص) « قولوالا اله الاالله چه انقلابات وتغییرات محیر وخارق العاده در افکار مایونها بشر ودرمقدرات آنها بوجودآورده است ! آیا چه قدرتی قاهرتر.قوی تر متین تر . و بالاتر از قوهٔ تلقین ادیان پیدا می شود که چندین هزار سال است که القاء کنندگان آن افکار در گذشته اند ولی قدرت افکار آنان هنوز مردم را بجان هم میاندازد دشمن یگدیگر میسازد و خون ها میریزاند و یا بر عکس درد ها را تسکین . قلبها را تشفی و محبتها را تحکیم و فداکاریهای بزرك را ممکن و اسان میسازد ! اینست که گفتم قدرت قوهٔ فکر را حدود زمانی و مکانی نیست !

درینجا بی مناسبت نمی بینم که یك مثال تاریخی برای شما بنویسم در بعضی از کتب علمای شیعه مسطور است که روزی یکی از شاگردان حکیم ایرانی ابو علی سینا بوی گفت که ای استاد محترم با این فضل و فضیلت وبا این علم وشرافت که تراست چرا ادعای نبوت نمیکنی وچرا مردم را بدعوت حق هدایت نمینمائی ؟ ابو علی گفت جواب ترا در موقع

دیگر می دهم . پس از چندی روزی با همان شاگرد در ایام زمستان سفر کرد و شبی را در یك ده بایستی بسر ببرند . هوا بسیارسرد بود وهر دودر یك کلبه خوابیده بودند نزدیك صبح اذان مؤذن آنها را بیدار کرد و در آن موقع ابو علی بشاگرد خود گفت که برخیز و قدری آب از بیرون بیاور تا من بخورم . شدت سرما وتنبلی بر اطاعت وقوهٔ محبت شاگرد غالب آمده وبنا کرد بعذر آوردن که آب سرد دراین موقع شب مضر صحت است . ابو علی گفت همین جا موقع جواب دادن بفلان سؤال تو است . تو که مرا تشویق به ادعای نبوت میکردی و از صمیمی ترین شاگردان من هستی درحیات من امر مرا نافرمانی میکنی و از شدت سرما میترسی وعذر میتراشی . . . حق دعوی نبوت شایستهٔ ذات آن کسی است که پس از چندین صد سال در این شدت سرما امر او را اطاعت میکنند و در بالای بام نام او را ذکر مینمایند

بلی قدرت قوهٔ فکر بالاتر از این است و اگر درست نگاه کنیم می بینیم که تمام امور امروزی عالم را قوهٔ فکر چند نفر اداره میکند . همهٔ انقلابات و تبدلات عالم خواه سیاسی و خواه اقتصادی و دینی و غیره باشد همه نتیجهٔ تلقین افکارچند نفرصاحب فکراست که بسرعت تند ترازبرق دماغهای افراد بشررا استیلا وتسخیر میکند و آنان را بکارهای گوناگون وامیدارد و این قدرت قوهٔ فکر آن قدر قاهر است که هیئت افراد ملتها قهراً و جبراً آن را قبول و پیروی میکنند

و تمام اعمال و حرکات خودشان را موافق احکام آن میسازند
پس آیا بزرگتر ازین قوه محرك و فعال چیزی تصور میتوان
کرد و آیا ازین قوهٔ قاهره در نفس خودمان و در راه صحت
و سعادت خودمان نمیتوانیم استفاده کنیم ؟ بلی فن تداوی
روحی ازین قوه قاهره نیز استفاده میکند و راه آن را هم
بهمه نشان میدهد و هر کس را قادر باستفاده کردن میسازد .
چون درین مباحث چنانکه در ابتداء گفتم اول باید خود
این قوه ها را بشناسیم و بعد راه استفاده کردن از آنها
را نشان بدهیم اینست که درینجا بدین اشاره اکتفا کرده
بعضی از خواص قوهٔ فکر را ذکر میکنم و در آن ضمن راه
استفاده کردن ازین قوه هم تا یکدرجه آشکار خواهد شد

خواص قوهٔ فکر

۱ ـ قوهٔ فکر بوسیلهٔ ممارسه توسع و تکامل حاصل میکند
چنانکه گفتم امواج قوهٔ فکر را حدودی نیست و همان
طور که امروز ثابت شده است که هر صدائی که درجو
هوا تولید میشود و ما می شنویم عبارت ازامواج متحرك هواست
که بگوش ما میرسد همینطور قوهٔ فکر هم تولید امواجی میکند
که غیر مرئی است ومانند اشعه ایست که از دماغ ما سر
میزند ولی هیچکس آنها را نمی بیند مثل اینکه در دماغ مایك
مخزن قوهٔ الکتریك است که لاینقطع نشر نور میکند واین
انوار باطراف ما پراکنده میشود ولی کسی آنها را نمیبیند
مگر وقتیکه اجازه بدهیم یعنی آن قوه را بوسیلهٔ زبان و یا قلم

اظهار کنیم . البته یك فکر تا آن دقیقه که اظهار نشده فقط جعبهٔ خود را یعنی دماغ را منور و متموج می سازد

ولی همینکه اظهار شد نسبت بقوت و قدرت خود قسمت کم یا بزرگی از محیط خود را هم بتموج و حرکت میآورد و روشن میسازد چنانکه از مثال های گذشته ظاهر است .

پس درجهٔ طول و بلندی و قوت امواج و یا اشعهٔ قوهٔ فکر به نسبت درجهٔ شدت و قوت قوهٔ فکر است چنانکه درزدن و بهدف خوردن یك تیر موقوف بقوت این بازو واصابت نظر تیر انداز میباشد

این قوهٔ قاهرهٔ فکر از چه ساخته شده و منبع آن کجاست و چگونه تکامل میابد . چنانکه می دانیم مرکز این قوه در دماغ است و هر کسی را خداوند از آن نصیبی بخشیده است و بخودی خود نیز تا یکدرجه نمو میکند ولی اگر بخواهیم نتایج و ثمرات مهم از آن بر داریم باید مانند سایر قوا آن را تغذیه و تقویت کنیم و مهمترین و سیلهٔ تقویت آن ممارسه است یعنی بکار انداختن خود قوهٔ فکر است . چنانکه هریك از اعضای بدن ما بواسطه ورزش و مشق قوی تر و درشت تر می شود و نشو و نما میکند همان طور قوای باطنی وروحی ما نیز بوسیله ورزش و مشق و ممارسه یعنی تکرار واعتیاد قوت میگیرند وبزرك می شوند و البته این قوه را درهرمجرا بیندازیم در آن مجرا کار میکند و قدرت خود را در آن جا نشان میدهد چنانکه اگر قوهٔ فکر را در اعمال زشت و مضر بکار

بیندازیم و همیشه در آن قبیل کار ها فکر کنیم قوهٔ ما در آن زمینه پرورش میابد و اگر در مقاصد خیر و نیات پاك ومقدس بکار بریم ثمرات آن هم نیك و مقدس وصحت بخش خواهد شد

بدین جهت است که علمای فن تداوی روحی می گویند هر قدر در قسمت صحت و سلامت خود فکر کنیم بهمان درجه صحت و سلامت در وجود ما تولید خواهد شد یعنی قوهٔ فکر ما اعضای فعالهٔ بدن ما را در مجرای صحت بکارخواهد داشت و تحریك خواهد نمود و هر یك عضو شروع خواهد کرد بوظیفهٔ خود عمل نمودن و در اندك مدت تمام چرخهای ماشین بدن وظایف خود را ادا و ایفا نموده ما را از فیض صحت کامل بهره مند خواهد ساخت

این نکته را فوری باید دراینجا یاد آوری کنم که مقصود از فکر کردن در صحت خود این نیست که شب وروز وقت خودمان را صرف تفکر در صحت بدن خود کنیم زیرا که این ترتیب مضر است و ممکن است تولید مالیخولیا وجنون کند بلکه مقصود این است که ذهن خود را در موقع تفکر بافکر صحت و سلامت مشغول سازیم نه با فکر ناخوشی . یعنی بیشتر حالات صحت و خوشی و تندرستی و کوشش و خنده روئی و خوشحالی را از جلو فکر خودمان بگذرانیم و حتی در پیش چشم خود مجسم کنیم مثل این که اصلا در آن حال هستیم نه حالات مخالف صحت را . حتی از شنیدن و گفتن خبر ها و چگونگی ناخوشی دیگران که بد بختانه در مشرق زمین

بخصوص در میان زنان عادت بسیار بد و مهلکی شده است بکلی بر هیز باید کرد و بقول شیخ سعدی خبر بد را نباید گذاشت .

اینکه در هر زمان و حتی در بن عهد نیز پارهٔ اشخاص دیده میشوند که اجسام جامد را از دور بحرکت میآورند و از جای خود تکان می دهند خود دلیل بزرگی است باین مسئله یعنی قدرت قوهٔ فکر . . . یعنی این اشخاص امواج قوهٔ فکر خود را طوری تمرکز می دهند وروی هم جمع میکنند مانند قوهٔ بخار که در یکجا حبس کرده باشند مظروف خود را پاره میکنند و بیرون میجهد این قوه نیز بر حسب ارادهٔ صاحب خود اشیاء دور را بحرکت میآورد و ازجا تکان میدهد مانند قوهٔ برق و الکتریك و غیره

این اشخاص بدین کار خارق العاده موفق نمیشوند مگر در سایهٔ تربیت و تقویت متمادی قوه فکر و قوهٔ اراده خود قدرت قاهرهٔ قوهٔ فکر را در هر یك از اعمال خود ودر بدن خودمان هم میتوانیم بخوبی مشاهده و درك کنیم . نه تنها همهٔ اعمال و حرکات ما بر انگیختهٔ قوه فکر و قوه اراده است بلکه گاهی بدون یك علت و محرك خارجی و مادی بزرگترین و شدید ترین حرکات را قوهٔ فکر در بدن ما تولید میکند مثلا همهٔ مردم بمحض خواندن یك خبر ناگوار « واو اینکه در اصل اساس هم نداشته باشد » غمگین ومکدر میشوند یعنی این خبر بوسیلهٔ قوه فکر اعصاب مارا بحرکت

میآور و حتی بعضی از مردم را بحال غشی میاندازد و بگریه کردن و فریاد کشیدن و دویدن و بسر و صورت زدن وادار میکند و بر عکس یك خبر خوش وامید بخش ما را خوشحال و خندان و تر دماغ و چابك و قوی دل و بیترس میسازد و بلکه بحال وجد و طرب و رقص میاندازد . ایا در این حالات گوناگون کدام قوه است که اعصاب و اعضاء و دست و پا و تمام بدن ما را بحرکت میآورد و بقدر قوهٔ بخار و حرارت الکتریك موجب قوت و جنبش میگردد ؟ آیا جز قوهٔ فکر غیر محسوس قوهٔ دیگری هست ؟ نه ! . پس اینقوهٔ خالقه و قاهره و قادره بیش از آن قدرت داردکه ما تصور میکنیم و اگر آن را بکار بیندازیم چه معجزه ها که نمیتواند نشان و چه کرهها که از جای تکان بدهد ! .

چنانکه گفتم وسیلهٔ تربیت و تقویت این قوه قادره عبارت از مداومت و ممارسه یعنی تکرار و مشق کردن و عادت و ملکه نمودن است .

ازینرو اگر طالب صحت و سعادت هستید باید شما هم ازین دقیقه قوهٔ فکر خودتان را تقویت کنید یعنی آن را تمرکز دهید و فقط در صحت و شفا و خوشحالی و مسرت و قوت فکر کنید و ابداً خیالهای ضعف و ناخوشی و ناتوانی و بیحسی و بیحرکتی را بفکر خودتان راه ندهید بلکه همیشه فکر خودتان را در مجرای دیگر بکار بیندازید وهرگونه ضعف و سستی و مرض را هم داشته باشید بکلی فراموش کنید وانکار

نمائید آن وقت خواهید دید که این فکر تازه بهر اندازه که ترقی کند و راسخ تر شود یك قوت تازه در بدن شما تولید خواهد کرد و مثل اینکه تمام اعضای شما متمادیاً درزیر تأثیر جریان قوهٔ الکتریك افتاده است بی اختیار میل مفرط بحرکت و جنبش و قیام و گردش پیدا خواهید کرد و از تأثیر این قوه خودتان نیز بحیرت و تعجب خواهید افتاد

در اروپا از چند سال باین طرف یك جمعیت مذهبی باسم "عیسویت فنی" و یا فن عیسویت تأسیس یافته که عقاید مذهبی را با حقایق فنی و فق و مطابقت داده مدعی است که بوسیلهٔ دعا و خلوص نیت هر فرد خود را بمقام عیسی می تواند برساند و نه تنها خود را از هر گونه امراض و درد و رنج شفا می دهد بلکه مانند عیسی بن مریم مظهر اعجاز میگردد و دیگران را نیز شفا می بخشد. یکی از قوانین و عقاید اساسی این فرقه این است که اساساً مرض و ناپاکی و گناه زائیدهٔ ماده است خدای متعال خود بری و منزه از این چیز ها است و روح بندگان او هم بری هستند و هر چه هست همه از آلودگی قالب و روح است با ماده و بمحض پاك شدن قالب و روح درد و رنج و تعب و ناخوشی و امثال آنها خود بخود زایل میگردد

تاسیس کنندهٔ این فرقهٔ مذهبی و عامی خانم "مری کاتی" "مسس ماری بیکر ادی" در تالیفات و وعظهای خود چنین میگوید:

"فقط یك حقیقت محض و یگانه موجود است که آنهم خداست

و صفات خاصهٔ او حکمت و حقیقت و محبت است . هر چه قدرت در جهان هست از این سه صفت خداوندی تولید شده و میشود روح انسانی یك شعاعی از این حقیقت محض یعنی الوهیت است . این حقیقت محض و صفات او ازلی وابدی است و هیچ وقت کاینات از آن خالی نبوده و نمی تواند بشود . پس آنچه بر خلاف صفات حکمت و حقیقت و محبت است فانی است و زایل شونده و چون نا خوشی و بدی مرك و گناه و رنج وارد مخالف صفت حکمت و حقیقت و محبت خدائی هستند نا چار فانی و بی حقیقت میباشند و از قدرت واقعی هم محرومند و بلکه هیچ اند اینها تولید شدهٔ ماده هستند که خود فانی است وحقیقت ندارد وچیزی که حقیقت ندارد وجود هم ندارد وازچیزیکه وجود ندارد نباید ترسید تداوی جسمانی ماده را بوسیلهٔ ماده میخواهد رفع کند یا صورتیکه خطا خطا را نمی تواند تصحیح کند اما روح که الهی و حقیقی و قادر است میتواند آثار ماده را که نا خوشی و بدی و گناه است محو نماید . پس کسیکه باین حقایق ایمان بیاورد و زندگانی خود را موافق اینها ترتیب داده با صفات سه گانه خدائی متصف شود و هر چه با پیروی قوهٔ روحانی کرده او از هر گونه درد و رنج و نا خوشی و گناه و ترس مرگ آزاد خواهد شد

این فرقه که هزاران جمعیت ها و افراد در سراسر دنیا را در یکجا دارد و تشکیلات نوزده و وسیعی را دارا میباشد این عقاید و افکار را میپرورانند و وعظ میکنند و در مواقع بسیار معجزه ها وقوع می یابد و بسیاری از اشخاص آنان از

اینهمه مهر و وفائی که میان من و تست باخود آوردم از آنجانه بخود بربستم و حتی این جذب و انجذاب در میان اشخاصی که همدیگر را ندیده اند و فرسخها دور هستند نیز پیدا میتواند بشود زیرا چنانکه در ابتدا گفتم برای قوهٔ خالقهٔ فکر حدود زمانی و مکانی نیست و امواج او دریاها واقیانوسها و کوهها و دره ها را بکمتر ازیك چشم بهم زدن طی میکند وبهمجنس خود ملحق می گردد

یك مثال باهر دیگر که این جذب و انجذاب قوای روحی را ثابت میکند این است که گاهی در سر مسئلهٔ حسن و جمال میان مردم اختلاف واقع میشود و آنچه بنظر یکی زیبا میاید دیگری را زشت مینماید و بیچاره ها درینخصوص بهم ضدیت و مخالفت میکنند در صورتیکه حکمت آن را نمیدانند : مثلا در تماشای جمال طبیعت و یا یك شخص زیبا آنچه نظر مرا جلب و روح مرا جذب میکند غیر از آن چیزی است که نظر و روح دیگری را جذب میکند زیرا که خواص وصفات و تمایلات قوای روحی در هر کس یکسان نیست و از اینرو هر کس میکوشد که تمایلات روحی خود را بمیزان ومقیاس حسن و قبح قرار دهد . و نیز از این جهة است که وقتی میبینیم یك مرد نیك سیرت خوب صورت به یك زنی عاشق شده یا تاهل کرده است که در نظر ما وجاهت و لیاقتی ندارد تعجب میکنیم و حتی افسوس میخوریم و دیگر نمیفهمیم که قوای روحی آنها با هم ساخته و هر یك در دیگری حسنی پیدا کرده

که ما آن را نمیبینیم و حس هم نمیتوانیم کنیم وبقول سعدی نمی توانیم از دریچه چشم مجنون نگاه کنیم و بدین جهت برای ما عجیب و غریب میآید !

باری این مثالها را نمیخواهم بیش از این طول بدهم مقصود این است که اولا تمایلات و صفات و شدت و ضعف قوای روحی در هر کس طور دیگر است و ثانیاً این قوای روحی که قوهٔ فکر نیز یکی از مهمترین آنهاست جنس خود را جذب میکنند و باو ملحق شده بقا و دوام خودرا بدان وسیله حفظ و تأمین مینمایند و این خود مقتضای قانون ازلی خلقت است و تکامل نوع بشر و سایر موجودات جز بدین وسیله ممکن نیست

درینحال که ثابت شد هر فکر همجنس خود را جذب می کند و با آن متحد می گردد باید بخوبی فهمید و نتیجه گرفت که اگر فکرهای ما یعنی امواج قوای روحی و این اشعهٔ قوهٔ فکر که از مخزن دماغ خود بیرون میفرستیم ازهرجنس باشد در محیط خود تمام امثال خود را جسته و بآنها ملحق شود قوت تازه خواهد گرفت مثلا اگر همهٔ افکار ما تمرکز در صحت و مسرت و رضا و پاکدلی و محبت و شادمانی کند درهر جاکه ازاین گونه قوه ها باشد آنها را پیدا کرده امتزاج خواهد کرد

ازینرو این گونه قوای فکری ما قوت و توسع نموده محیط بدن و تمام اعضای ما را در زیر نفوذ خواهد گرفت وما از

یك نوع امواج زندگی بخش صحت افزا و شاد کننده محاط خواهیم شد و ازین نعمتهای الهی متنعم خواهیم گشت

بدین جهت است که گفته اند محبت کیمیای سعادت است زیرا مرد هر قدر محبت کند تاثیر روحبخش آن ده مقابل شده بخودش بر می گردد و مثلا اگر شما بده نفر محبت کنید یعنی قوهٔ فکر خودتان را با محبت نسبت بایشان آمیخته بقوای فکری آنان برسانید امواج محبت ده نفر با محبت خودتان هم آغوش شده بخودتان بر می گردد و اگر صد نفر را دوست دارید صد برابر و اگر هزار نفر را محبت بخشید هزار مرتبه امواج محبت از خارج بطرف شما پرواز وجریان میکند و بدین قرار هر چه بالا تر بروید بهمان در جه بیشتر مظهر اعجاز قوهٔ محبت می شوید . . . و آیا برای کسیکه ازهر طرف با هزاران امواج محبت محاط بوده باشد دوچار غم و کدورت و رنج و زحمت شدن متصور است ؟ نه ! زیرا این نوع تظاهرات دیگر بوی راه نمی یابند چون که در میان یك قلعهٔ محکم از انوار و امواج محبت محفوظ و مصون است ! این است سر عشق و جذبهٔ الهی که گاهی در دلهای اهل حق شعله ور شده و آنها را طوری از امواج و انوار عشق محاط کرده که سخت ترین آزارها و شکنجه ها را حس نکرده اند و بلکه آنها را تظاهرات همان عشق دانسته و با دل سرشار از ذوق آنها را استقبال کرده اند و گوارا و خوش دیده اند

می بینید چون حدیث عشق بمیان آمد چگونه قلم از دایرهٔ

وظائف خود قدم بیرون نهاد و بشرح های دیگر پرداخت .

آری آری سخن عشق نشانی دارد .

غرض من بیان کیفیت جذب و انجذاب قوای فکریه بود که چگونه چون کاه و کهربا همدیگر را جذب میکنند و یکدل و یکجهت میشوند و بقوت و قدرت خود می افزایند و سحرها و معجزه ها نشان میدهند چنانکه در همین آن که من این سطر ها را مینویسم امواج تند سیر قوهٔ قاهرهٔ فکرمن طی مسافات کرده با قوای خالقهٔ فکر شما امتزاج میکنند با هم هم آغوش میشوند وبقوت وقدرت خود افزوده محیط بدن وتمام موجودیت شما را با انوار خود روشن کرده و با جریانهای سیال و الکتریك خود بهیجان و جنبش میآورند و یکدفعه تکان داده بشما تلقین میکنند و روح شما را خطاب کرده می گویند :

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

برخیز ! ای مظهر قدرت خداوندی ! این جامهٔ ضعف و سستی دیگر زیندهٔ پیکر تو نیست . برخیز و آن را از خود دور کن و خلعت زیبای قوهٔ ایمان بقدرت خداوندی را بپوش و خود را از چشمهٔ زندگی بخش قدرت خالقهٔ روح خود سیراب کن !

تو که امواج بی پایان قدرت خدائی اطراف ترا فراگرفته وانوار قدرت قاهرهٔ روح بوسیلهٔ تنفس تمام ذرات بدن تو را بنور خود غرق کرده وباجریان خون قوهٔ سیالهٔ قدرت را بهمه اطراف

واکناف بدن تو میرساند ! دیگر نباید در جای خود بیحرکت بمانی !
برخیز و این کابوس ضعف و سستی را از خود دور نما
و در دریای بیکران قدرت خداوندی شست وشو کن وسجده
شکر بجا آور که تو را مظهر قدرت خود ساخت وازهر گونه
رنج و درد و ناخوشی آزاد نمود

آری جلوهٔ قدرت خدائی بیش از این هاست و نسبت به
ظرفیت هر فرد در جسم او نمایش می دهد . واگر امروز
در وجود شما تظاهری ظاهر سازد جای حیرت نیست و بلکه
اگر اثری از آن را حس نکنید مایهٔ تعجب باید شود

شخص مدقق هر قدر اساس این همه معجزات و سحرها را
که درعالم طب وشفا یابی ازامراض جسمانی و روحانی از روز
اول بظهور رسیدهٔ تدقیق کند بالاخره بدین حقیقت خواهد
رسید که منبع و محور و محرك همهٔ اینها قوهٔ ایمان وقوه فکر
بوده است و چون مردم مؤثرحقیقی را ندیده وکشف نکرده
اند این است که نسبت شفا و معجزه ها را بچیز های دیگر
و باشخاص دیگر داده اند و اصلا نتوانسته اند درك کنند
که این منبع قدرت و حیات در نفس خودشان بوده است
نه در خارج . . . چنانکه گفته اند :

توئی که مظهر ذات و صفات انسانی
بملك صورت و معنی تو عرش رحمانی
کتاب جامع آیات کاینات توئی
از آنکه نسخهٔ لاریب فیه را جانی

اگر بکنه کمال حقیقت برسی

ز خویشتن شنوی آن صدای سبحانی

آری حالاحقیقت را خودتان درك می کنید منتها بایداگرادنی شبهه ای عارض شود بقوت ایمان و اعتماد خودتان آن را رفع کنید و یقین نمائید که در صحنهٔ قدرت خداوندی چیز محال صورت امکان نمی پذیرد .

عجالتاً نتیجه ای که ازین دو فصل باید گرفت اینست که اولا اعتماد کامل و ایمان لایتزلزل بقدرت قاهرهٔ خداوند و بقدرت خالقهٔ روح انسانی باید داشته باشید و بهیچ وجه کمترین شبهه را بخود راه نباید بدهید وثانیاً بقدرت محرکه و فعالهٔ و سیالهٔ قوهٔ فکر که شعاعی از اشعهٔ روح است ایمان آورده و عقیدهٔ راسخ داشته باشید ثالثاً اگر کمالات مزاجی و یا روحی و معنوی داشته باشید تمام قوای فکری خودتان را بصحت وسلامت وحرکت وگردش وتفریح و سیاحت و شادی و زندد دلی منعطف بسازید یعنی همیشه فکر و یقین کنید که شما صحت کامل دارید و قادر بحرکت هستید و اگر خدا نکرده مریض بستری هستید . دارید در فلان جا گردش می نمائید و بفلان شهر سیاحت و سفر کرده ومی کنید واسب سواری و ژیمناستیك و فوتبال بازی می نمائید . . و یا در بزم دوستان جانی که آزاده از آلایش های دنیای فانی هستند روح خودتان را از بادهٔ ذوق روحانی سرمست جاودانی می سازید . . . .

همیشه در پیش چشم خودتان این اعمال را مانند پردهٔ فیلم سینما بگذرانید و جز این ها بهیچ دیگر فکر نکنید و هیچ چیز دیگر را نگذارید جلو چشمتان بیاید

گر چه هنوز قبل از شرح کامل از تمام قوای خالقهٔ روح ترتیبات مرتب و دستورالعمل مخصوص را برای مداومت وعمل کردن نخواهم نوشت ولی این چند اشاره که کردم برای این است که از حالا زمینه را حاضر کند و تأثیرات آن قوهٔ ایمان و اعتماد شما را قوت دهد تا نتایج دیگر سریعتر و تندتر بظهور برسد

در مبحث اینده قوهٔ خیال را که آن هم نوعی ازقوهٔ فکر است ولی بعضی صفات مخصوص و تأثیرات مهم دارد تدقیق خواهیم نمود و روز بروز تأثیر همین مطالب و ایضاحات را خودتان حس و درك خواهید کرد و اگر هم نتایج سریع و فوری نبخشد یقیناً یك بهبودی جسمانی و خوشحالی و فرح روحانی را تولید کرده قوهٔ ایمان و اعتماد شما را آماده و حاضر بقبول قدرت خالقهٔ این قوه ها خواهد ساخت و آن وقت تأثیر آنها سریعتر و تندتر بظهور خواهد رسید و هر گونه شك و شبهه را زایل خواهد کرد و آن دقیقه که بدین نعمت یعنی ازاله شك وریب نایل شدید زنجیر های مرض وضعف وبیحالی را پاره خواهید کرد واز کار بردن سایر تدابیر واعمال بی‌احتیاج خواهید شد .

اگر این سطر ها را که عبارت ازرشته های تار دلی است

کـه نسیم مهر الهی آنرا به اهتزاز آورده با چشم بینای دل خوانده باشید

یقیناً تا کنون انقلابی درطرز تفکر و ایمان شما بعمل آمده است و در اعماق روح خودتان پارهٔ تأثرات و ارتعاش های روحانی حس کرده اید

این خود دلیل بر قوت کـرفتن ایمان و بکار افتادن قوای دیـگر روحی شماست و هرچه مداومت و استقامت ورزید بهمان درجه زود تر و یقین تر بمقصد خواهید رسید وروز بروز از هر جهت جسماً و روحاً حالتان بهتر خواهد شد و بجهان تازهٔ کـه در آن اثری از بیماری و درد و رنج ظاهری و باطنی نیست قدم خواهید گذاشت و در جلو تجلیات قدرت خداوندی و اعجاز های قدرت روح خودتان سجدهٔ شکر بجا خواهید آورد و خواهید گـفت :

سالهادل طلب جام جم ازمامیکرد انچه خود داشت زبیگانه تمنامیکرد

ازین تحقیقات میتوان فهمید کـه قوهٔ تفکر در اخلاق و سرنوشت ملتها تا چه پایه نفوذ و دخالت دارد و معارف یك ملت کـه غذای روح اجتماعی اوست تا چه اندازه از انتشار افکار منقی و سقیم در میان افراد مسئول میباشد .

معارف یك مملکت بوسیلهٔ تدریسات و مطبوعات و انتشارات هر روز و هر ساعت ملیارها امواج افکار را برای استیلای دماغها و قلب های افراد بیرون میفرستد و چنانکه دیدیم این امواج نه تنها محو نمی شوند بلکه بموجب قانون طبیعی مانند

دانه های لطیف برف که بوسیله چرخیدن رویهم درشت شده و بمحض اصابت برودت منجمد و بقدر یك کلوله سرب سخت و مهلك میگردد این افکار نیز با همجنسان خود وصلت و اتحاد کرده بر قوت و قدرت خود می افزایند .

پس اگر این افکار روزانه منفی و مضر و محرك احساسات ناپاك باشد بهمان درجه فساد باخلاق در مملکت شیوع پیدا کرده دلها و دماغهای ضعیف و مستعد را بخصوص درجوانان معصوم استیلا خواهد نمود و آنان را براه کج سوق خواهد داد . در نتیجهٔ این تأثیرات مخرب ناچار سر نوشت مات هم سیاه و روزگار عزت و عظمتش تباه خواهد گشت .

نفوذ و قدرت خالقهٔ فکر را در میان پیغمبران پیش از همه حضرت زردشت و " بودا " درك نموده و در عهدیکه جهات مانند تاریکی شب یلدا جهان را فراگرفته وازفن روحیات نام ونشانی و بوئی درمیان نبود آنرا بجهانیان اعلام نموده اند . گرچه ازتعلیمات دینی زردشت چیز مهمی باقی نمانده است ولی همینقدر برای نشان دادن درجهٔ بلندی فکر او کافی است که اندیشهٔ خوب راهم با گفتار و کردار نیك همعیارشمرده وجزو اصول دین خود قرارداده است .

اما " بودا " این حکمت را بعالیترین وجهی بیان وتفسیر کرده و حقیقتی را که امروز علمای مغرب زمین از پرتو هزاران زحمت و تدقیقات بعقیدهٔ خود شان کشف کرده اند آن حکیم روشن ضمیر و بینا دل مشرق چند هزار سال پیش درك نموده و پردهٔ اسرار را از چهرهٔ زیبای آن بر داشته و گفته است :

" هرچه ما هستیم مخلوق افکار خودمان می باشیم . همه چیز بر اساس افکار ما بنا شده و از افکار ما بوجود آمده است . "

هر صاحبدلی که غور و تفکر کند یقیناً خواهد دریافت که این فکر محض حقیقت است چنانکه شهریار کشور معرفت ملای رومی مولوی معنوی همین حقیقت را در دو بیت جامهٔ تعبیر پوشانده و گفته است :

ای برادر تو همین اندیشهٔ ✲ ما بقی تو استخوان و ریشهٔ
گر بود اندیشه ات گل گلشنی ✲ ور بود خاری تو هیمه گلخنی

آیا اگر این حقایق را بوسیله یك معارف صحیح بدماغ خستهٔ ملت ایران تلقین کنیم بکالبد ناتوان او روح تازهٔ نخواهد دمید و در نهاد او آتش خاموش شدهٔ زندگی را از نو روشن نخواهد ساخت .

وقتیکه تخم این افکار در دلهای افراد نژاد نو جایگزین شد و رو بنمو گذاشت و هنگامی که از پرتو آبیاری یك محبت خدائی که آنهم ثمرهٔ معارف صحیح می باشد بشکفتن آغاز نهد آیا سر زمین ایران که تا کنون از دست ظالم و جهالت قرنهای گذشته خراب و ویران گردیده است نمونهٔ روضهٔ رضوان و منبع علم و فضیلت و قدرت و مدنیت نخواهد شد .

اکل در نتیجهٔ تلقین و تزریق این افکار حیات زندگی بخش محبت و شفقت و ترحم و صدق و صفا و وفق و وفا و شجاعت و شهامت و عزت نفس و شرافت در دلهای افراد این ملت خواب آلود بیدار شود آیا این کشور کهنسال دورهٔ جوانی باشرف و عزتی

را از سر نخواهد گرفت ؟

شاید بعضی ها تصور کنند و بایك لبخند استهزاء بگویند که اینها همه خواب و خیال و آرزو وفال است ولی منهم در جواب میگویم که آیا کدام ترقی و آبادی وتمدن واختراع واکتشاف وظفررا نشان می‌توانید دهید که آغازش خواب وخیال نبوده‌باشد.

من هروقت حال گذشته و حالیه ایران را پیش چشم خود مجسم می کنم بی اختیار جلوهٔ رخسار آتیهٔ او در صفحهٔ دلم متجلی می شود و باخود می گویم.

« هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال »

« باکه گویم که درین پرده چها می بینم »

٦ - قوهٔ خیال و اهمیت آن

« بیا که نقش تو در زیر هفت پرده چشم »

« کشیده ایم بتحریر کارگاه خیال »

با این مبحث یك پردهٔ دیگر از روی اسرار طبیعت و قوای خالقه روح برداشته می شود و شما هم بمنبع فیض و قدرت الهی یکقدم نزدیکتر میشوید.

اگر مطالب مباحث گذشته را بدقت خوانده و فهمیده باشید یقیناً قوه فهم و ادراك شما توسع و انبساط پیدا کرده است ومطالب آتیه راهم بآسانی وذوق ولذت تمام درك وهضم خواهید کرد

چنانکه در مبحث گذشته گفتم قوهٔ خیال نیز در اصل جز قوهٔ فکر چیز دیگر نیست یعنی اساس و مبنای قوهٔ خیال همان قوه فکراست ولی چون درشکل و تأثیرات و در شرایط تقویت

قدری فرق دارد لهذا این را جدا گانه باید شرح دهم .

قوهٔ خیال که آن را قوه وهم وتصور نیز گویند وبفرانسه کلمه « ایماژیناسیون » را معادل آن میتوان گرفت قوه ایست که ازقوه فکر مامنشعب میشود وفرقش با اواین است که قوه فکر یك شعاع مستقیم خالص و بی زیور و آرایشی است که از روح ما سر میزند در صورتیکه قوهٔ خیال همان قوهٔ فکر است بعلاوهٔ بعضی زینت ها و زیور ها که که باو میبندیم و این را با دو مثال توضیح خواهیم داد

البته دیده اید که نقاشان وقتیکه میخواهند پیکر یك آدم یا یك حیوان و یا تصویر یك منظره و یك بنا را بکشند ابتدا با قلم سیاه خطوط اساسی یعنی کردهٔ آن را روی کاغذ میکشند و حدود آن را معین و میزان بزرگی و کوچکی و خطوط افقی و عمودی و غیره آنها را ترسیم میکنند و سپس بجزئیات آن و رنك و روغن زدن آن میپردازند و وقتیکه ما یك تابلوی زیبا و دلگزین وحیرت بخش را تماشا می کنیم دیگر ما آن خطوط اساسی یعنی کردهٔ اولیرا نمی بینیم بلکه تکمیل شده وآراسته شده و رنك و روغن دیدهٔ ان را می بینیم در صورتیکه مبنای این ها همان کرده سادهٔ و سیاه قلم بوده است .

همین طور است رابطه میان قوهٔ فکر و قوه خیال یعنی فکر آن کردهٔ اساسی و ساده و بی آرایش شعاع روحی است وخیال آن تابلوی روحبخش و دلچسب و چشم خیره کن که اغلب حواس ما را جذب و محظوظ و مشغول میسازد . از اینرو میتوان

کسی که هر خیال یك فکر را در بر دارد و هر فکر را بشکل و لباس یك خیال میتوان در آورد .

و نیز البته میدانید که برای مردم بیعلم و بی بصیرت یك پردهٔ سیاه قلم وساده یك پردهٔ نقاشی چندان قیمت ندارد وچندان حیرت انگیز وجالب نظر وفرح بخش و فوق‌العاده نیست چونکه زینت و آرایش و رنك ندارد و حواس ظاهری آنان را جذب نمیکند ولی همان پردهٔ سیاه قلم ساده در نظر یك صنعت شناس حقیقت بین ارزش بزرك دارد و از روی همان کرده قوت قلم و وسعت ذهن و قدرت تصویر نقاش را میزان خواهد گرفت .

همین طور است در معنویات و قوای روحی . فکرهای ساده و بی آرایش و بیرونق چندان مصدر التفات و جالب توجه مردم عوام نمیشود و برای این لازم است که آنها را بشکل خیال در آورد یعنی با انواع لباسهای رنگارنك و چشم خیره کن و جاذب آرایش داد تا عوام آنها را به پذیرند و مجذوب شوند وچون در روی زمین اکثریت با مردم عوام و بی بصیرت وسطحی است بدین جهت قوهٔ خیال بیشتر از قوهٔ فکر نفوذ دارد و بلکه اگر بدقت نگاه کنید مقدرات مردم را فقط قوهٔ خیال خود و دیگران اداره می کند . . و واقعاً اگر قوهٔ خیال نبود میتوان گفت که بشر زنده نمیتوانست بماند !

و نیز چنانکه بچه‌ها در حین خریدن لباس و یا بازیچه و یا کتاب و هر چیز دیگر اصلا و ابداً ملتفت نمیشوند و دقت نمیکنند که بدانند آنها بادوام است یا بیدوام از چه ساخته شده است و مفید

است یا مضر و برای سن او مناسب است یا نه و همچنین رفتار و
و چگونگی ظاهری آنها با او چگونه میکنند و همچنین رفتار و سلوک
ظاهری میشوند همانطور در معنویات مردم عوام فقط بیرونیات
و نقوش های ظاهری میشوند و تنها این اشکال مطابق و مناسب
و با حشمت در نظر آنها قیمت و قدرت دارد . هم چنین در نظر
دهاتیان و طوایف وحشی رنگهای تند و نقشهای درشت بیشتر
مطلوب می باشد . در اغذیه وسایر لوازم زندگی نیز چنین است

بر حسب همین حکمت است که در ادیان و مذاهب عالم عادات
و رسوم عجیب و غریب که اساسا هیچ ربطی بقوانین دین ندارد
رواج گرفته و می گیرد و اوهام و خرافات بیش تر از احکام
مذاهب نفوذ دارد و اصلا درمیان مردم عوام همین اشکال و حرکات
و عادات و رسوم و خرافات دین شمرده می شود و بدین جهت نظر
میان بر داشتن اینها در نظر او ازمیان بر داشتن دین است و بعینه
شبیه است باین که دو پردهٔ نقاشی یکی سیاه تمام اثر دست چیرهٔ
یك استاد ماهر و یکی دیگر یك پردهٔ درخشان رنگین ولی
بی تناسب را جلوچشم یك مرد عوام بگذارید و به پرسید کدام
یکی بهتر است حتماً ان دیگری را خواهد پسندید وهمچنین اگر
عمارهٔ یك سیب را درست کرده پیش او بگذارید و بگوئید این
سیب است و خاصیت و طعم او را هم دارد باور نخواهد کرد
زیرا او سیب را فقط باشکل و رنك و بزرگی مخصوص شناخته
است ! خلاصه قوهٔ خیال و تصور غذای روحی و زمامدار مقدرات
اکثریت نوع بشر است

همینطور است در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و غیره که قوهٔ فکر یعنی احکام اساسی و حقیقی در نظر مردم قیمت ندارد و فقط او اشکال خیالی و ظاهری را می پرستد و از اینرو نه تنها در مذهب بلکه در شئون زندگی او پیروی از قوهٔ خیال می کند نه ازفکر وحقیقت. اوبلباس وشکل اهمیت می دهد نه بمعرفت وبصیرت. او از قوهٔ ظاهری و محسوس می ترسد نه ازقوهٔ معنوی. اوعادات ورسوم ظاهری را می پرستد نه احکام و قوانین معنوی را! خلاصه او فریفتهٔ اوهام و خیال است و بس. باری سخن در این موضوع بدرازی کشید. غرض نشان دادن فرق میان قوهٔ فکر و قوهٔ خیال بود و گمان می کنم از این چند سطر ثابت شد که اولا هسته و جوهر هر خیال قوهٔ فکر است و ثانیاً هر فکر را که بخواهیم زودتر انتشار یابد وپذیرفته شود باید بالباس خیال آنرا ملبس کنیم وثالثاً هنوزدوقرن بیستم امروزی صدی نود و نه اعمال و حرکات و مقدرات مردم روی زمین را قوه خیال اداره می کند

بچها و ملتهای وحشی بهترین نمونه هستند برای قدرت و نفوذ قوهٔ خیال چونکه قوهٔ ادراك و شعور و محاکمه و تعقل در آنها چندان قوت ندارد و اینها همیشه فریفتهٔ شکل و رنك و صفات خارق العاده هستند و میتوان گفت که همواره سطح رامی بینند و عمق و حقیقت را درك نمی کنند و اکثریت بشر در این خصوص بچه است. باین جهت است که حکایتها و داستانهای عجیب و خارق عادت و بی اساس در آنها تأثیر بزرك می بخشد و یا جان و دل آنها را گوش می دهند.

پس ا زین مقد مه کـه تعریف قوهٔ خیا ل و فرق آن را با قوهٔ فکر برای مانشان داد باید ببینیم که این قوهٔ خیال درصفحهٔ زند گی شخصی و اجتماعی ماچه نفوذی دارد و در تکا مل قو ا ی معنوی و دماغی ما چه مقامی را دار می باشد و از نقطهٔ نظر تد اوی روحی چه قیمتی بآن باید داد و چه خدمتی از آن منتظر توان شد.

نفوذ و اهمیت قوهٔ خیال در تداوی امراض بیش از آن است کـه ما تصور می توانیم کـنیم . امروز ثابت شده است کـه صد ی پنجاه و بلکه بیشتر از امراض در افراد و د ر ملتها محصول ضعف قوای روحی است کـه آن هم نتیجهٔ قوهٔ خیال می باشد و چنانـکه این امراض نتیجهٔ خیال است پس بواسطهٔ خود قوهٔ خیال نیز رفع میتوا ند بشود

« کوئه » دانشمند فرانسوی ازین راه داخل شد و فقط بوسیلهٔ استعمال قوهٔ خیال (ایما ژیناسیون) بسیاری ازامراض کوناگون را شفا داده یعنی تداوی آنها را بوسیلهٔ قوهٔ خیال بخود مرضی یاد داده و می دهد نا بدون دوا وطبیب خودشان بتد اوی خود بپرد ازند و نتیجه هائیکه تا کـنون گرفته ومیگیرد واقعاً حیرت افزاست و انقلاب بزرگی در عالم طب بوجود آورده است چنا نکه تفصیل آن را ذیلا خواهیم دید

این شخص دانشمند خودش نه طبیب است ونه دکترونه پرفسور بلکـه سابقاً یك دوا فروش بوده و با فن تنویم « هیپنو تیزم » مشغول بوده است ولی بیست سال تمام مشغول تجر بیات و تدقیقات بود و بالاخره چند قاعدهٔ اساسی کـه قو ۀ خیـا ل

و ارادهٔ انسانی را اندازه می کنند کشف کرده و شرایط کار انداختن آنها و فایده بردن از آنها را هم پیدا نموده بوسیلهٔ آنها در عرض چند سال به تداوی چندین هزار مرضی موفق گردیده و امروز در اغلب ممالك اروپا باسم اوانجمن ها و جمعیت ها تأسیس یافته و بسیاری از اطباء به نزد او رفته ترتیب تداوی او را یاد گرفته در مرضای خود بکار می‌اندازند وچندین کتاب دربارهٔ اوودستورتداوی اونوشته وترجمه کرده اند .

درینجا لازم میدانیم که پیش از شرح تأثیرات قوهٔ خیال در اوضاع روحی و مزاجی و در مقدرات نوع بشر در بارهٔ شعور باطنی انسان که کشفیات و دستور های این مرد هیچز نها مبنی بر آن شعور است توضیحات کافی بدهیم .

۷ — شعور باطنی و وظایف آن

« هر دلی را اطلاعی نیست بر اسرار غیب »
« محرم این سر میباشد اولیای حال ما ست »

مسیو کوئه در ضمن تجربه های چند ساله ملتفت این نکته شده است که چنانچه در عالم خارجی و در امور روزانهٔ زندگی قوهٔ خیال مصدر بعضی تأثیرات و نتایج می شود واین تأثیرات و نتایج نسبت بچگونگی آن خیال یا بد و یاخوب هستند در اوضاع روحی و مزاجی مردم نیز همان نفوذ و تأثیرات را دارد و اغلب ناخوشیها محصول قوهٔ خیال است و اکثر شفا ها هم باز نتیجهٔ قوهٔ خیال می باشد اگر مطالب صفحات گذشته را در خاطر داشته باشید خواهید دید که این یك حقیقت ثابت است و چنانکه گفتم قوهٔ خیال شکل زینت بستهٔ قوهٔ فکر

است و اعجاز های قوهٔ فکر را هم از نظر گذراندیم و نیز در صفحه های آینده مثالهای متعدد از نفوذ و قدرت قوهٔ خیال خواهیم داد .

مسیو کوئه از آنجا که باعملیات هیپنوتیزم یعنی تنویم اشتغال داشته است در ضمن این عملیات دیده است که در واقع هرچه از هیپنوتیزم نتیجه گرفته می شود همه از قدرت قوهٔ خیال شخص معمول یعنی کسیکه او را تنویم کرده اند سر می زند و در حقیقت قدرت و معجزه ها در شخص تنویم کنندهٔ نیست بلکه در قوهٔ خیال شخص تنویم شده یعنی معمول است

البته می دانید وقتیکه یك منوم شخصی را خوابانید یعنی با یکی از وسایل معمولهٔ تنویم که عبارت از نگاه کردن بچشم و یا نشان دادن یك نور قوی و نصب کردن چشم معمول بدان ویا باتلقینات تقاهی و حرکت دادن دستها و غیره می باشد شخصی را بخواب مصنوعی انداخت در ظرف این حال و این خواب مصنوعی هر چه بشخص معمول بگویند اولا باور می کند و ثانیاً بدان عمل مینماید مثلا اگر کاغذی بدستش داد بگوید که این میوه است آن را میوه میبیند ومیخورد و اگر بگوید که فلان آوازه را بخوان میخواند و یا فلان کار را بکن میکند یعنی هرچه تصور میشود بنظر طبیعیکه **مخالف اخلاق و طبیعت و حسیات او نباشد** بطورقطع بعمل خواهد آورد و این اعمال را نه تنها در همان مجلس بلکه در هر ساعت و هر روز و هر ماه و حتی هر سال که معین کند بلدرنگ

تخلف در آن مدت و دقیقهٔ معین اجرا خواهد کرد و تاآن دقیقه ابداً در اوضاع و اطوار او علایمی و انحرافی و تغییراتی روی نخواهد داد و البته تفصیلات این ها را خود تان میدانید

مسیو کوئه در تجربیات خود کشف کرده است که صورت گرفتن این حال عجیب یعنی کار گر شدن این گونه تلقینات و اوامر در نفس شخص معمول و مجبور شدن او باجرای آنها ازین جا ناشی است که درین حال خواب مصنوعی چنانکه همه میدانند **شعورظاهری** یعنی **عقل و ادراك و ارادهٔ معمولی** شخص معمول یکنار رفته و تنها شعور باطنی او بیدار میماند چنانکه در خواب های معمولی هم همین طور است و درین حال نیز تنها شعور باطنی بیدار است و این شعور هم چنانکه بعد ها خواهیم دید اولا هر چه باو تلقین شود مانند شیشهٔ عکاسی و یا صفحهٔ گرامافون فوری وبدون تخلف قبول میکند و ثانیاً آن اوامر را که داده شده در موقعش پس میدهد یعنی اجرا میکند چنانکه صفحهٔ گرامافون صدا ها را وشیشهٔ عکاسی هم عکس ها را دوباره پس میدهد و درین صورت هیچ فرق ندارد که آنچه ما تلقین میکنیم و امر میدهیم چیز مفید یا مضر باشد آن شعور باطنی که محروم ازقوهٔ تعقل وادراك و اراده است اطاعت خواهد کرد و انجام خواهد داد بعینه مانند همان شیشهٔ عکاسی و صفحه گرامافون که ازخود ارادهٔ ندارد و هر چه بآنها نشان داده شود گرفته نگاه میدارند

و در موقعش بس میدهند

از این تدقیقات و تجربیات این نتیجه گرفته میشود که اولا مایك شعور باطنی داریم که قدرت آن کمتر از قدرت شعور ظاهری نیست وثانیاً این شعور باطنی غالباً وقتی بکار میافتد که شعور ظاهری بیرون رفته باشد یعنی در حال خواب خواه‌حقیقی باشد و خواه مصنومی و ثالثاً این شعور باطنی بقدر یك بچه کوچك مطیع صرف است وهرچه باو امر شود بدون چون وچرا خواهد کرد و راً بعاً محصول و یا سرمایه این شعور باطنی‌قوهٔ خیال است چنانکه محصول شعور ظاهری عقل و اراده است و بدین جهت است که اشخاصیکه قوهٔ عقل و ارادهٔ قوی دارند دیر تر و سخت تر تنویم میشوند زیرا شعور ظاهری آنها بآسانی بیرون نمیرود تا شعور باطنی جای آن را بگیرد و نیز بهمین جهت کسی را بر خلاف ارادهٔ او نمیتوان تنویم [illegible] زیرا تا اراده در جای خود باقیست شعورباطنی راه ندارد ونمایش نمی تواند بدهد و این خود دلیل بزرگی است بر اینکه هر قدرت و معجزه ایکه در تنویم هست درخود شخص معمول‌است یعنی در قبول کردن و باور نمودن و اعتماد کردن اوست وبعبارت دیگر منبع این قدرت ومعجزات تنویم شعور باطنی وقوه خیال‌شخص‌معمول است وشخص تنویم‌کننده جزآلت وراهنما ومعلم چیردیگر نیست وبعینه بمنزلهٔ عکاس وخوانندهٔ صفحه گرامافون است که اعمال آنها با اینکه اهمیت وقیمت دارد شرط اساسی نیست بلکه قدرت در استعداد شیشهٔ عکاسی و در صفحهٔ گرامافون است

که آن عکسها و صدا ها را جذب و قبول میکنند ونگاه میدارند
حالا که تا اینجا رسیدیم لازم است پیش از تمام کردن سخن خود در نتایج کشفیات و نظریات مسیو کوئه چند کلمه در بارهٔ **شعورباطنی** که واقعاً یك قوهٔ اسرار انگیز است بگوئیم .

شعور باطنی که آن را بزبان فرانسه « ان کونسیان » یعنی غیر مدرك و یا « سوب کونسیان » یعنی مدرك تحتانی « شعور تحتانی » می گویند و در مقابل شعور مدرك و شعور فوقانی می گیرند قوه ایست اسرار آمیز که هنوز ماهیت ووظایف وکیفیت کارکردن آن بخوبی معلوم نیست ودرحقیقت مانند دریائی است که هیچکس از قعر آن خبر ندارد ولی گاه گاه امواج خروشان و طوفان ها و یا جرئت و جسارت پارهٔ غواص ها بعضی صدفها و اجسام غریب گوناگون ازقعر آن بیرون میریزند و یا در می آورند .

آنچه درخصوص اشکال وتشکیلات قعراین دریامی دانیم منحصر باطلاعات این چند غواص که چند متر ازقعر آن را نوردیده اند می باشد ویا از تدقیق این چند قطعه صدف و غیره که بدست آمده است استنباط و استخراج میکنیم

با وجود این ؛ این معلومات مختصر که بدان دسترس شده ایم بسیار حیرت آور است و چندین قوانین روحی از آن استخراج کرده اند که تجربیات روز بروز صحت آنها را ثابت میکند و پرده از روی اسرار این قوهٔ خالقهٔ روحی

بر میدارد و ما را در جلو تجلی قدرت خداوندی امر بزانو زدن و اعتراف کردن بجهل و ضعف خود مینماید

از تأثیراتیکه ازین قوهٔ باطنی سر میزند و آنها را با تجربه ها و مشاهدات میتوان تحقیق کرد خواص ذیل را در کیفیت و عملیات شعور باطنی کشف کرده اند

۱ ـ شعور باطنی مخزن محفوظات است یعنی هرچه بواسطه حواس پنجگانه از خارج و داخلا بدن ما بمرکز دماغ ما میرسد آنها را گرفته حفظ میکند و بدین هم اکتفا نکرده هر چه را هم قوای باطنی ما یعنی قوهٔ تفکر وتخیل ما ازخود درست میکند آنها را هم گرفته نگاه میدارد و این کار ازروز ولادت شروع شده تا روز مرگ دوام میکند و حتی بعضی را عقیده براین است که این محفوظات توارث هم میکند یعنی محفوظات اجداد باولاد هم میرسد . از این محفوظات چنانکه در ابتدا تصور میشود بقدر ذرهٔ تلف نمیشود وبرعکس هر چه را می بینیم و یا میشنویم و با حواس دیگر حس میکنیم بدون آنکه خودمان ملتفت آن بشویم این قوه همهٔ آنها را می گیرد ونگاه میدارد مثلا وقتی که دریك مجلس چند نفر صحبت میکنند با اینکه ما مشغول صحبت کردن با یك نفر هستیم وملتفت صحبت دیگران نیستیم اما صدا و کلمات آنها داخل گوش ما میشود ولی چون وقت ما مصروف بصحبت خودمان است آن کلمات در دماغ ما تولید اثر نمیکند و صحبت ما را با صحبت های دیگران مخلوط نمیسازد اما درهمین صورت نیز قوه شعور

باطنی ما آن حرفها و کلمات دیگران را هم گرفته درجای مخصوص خود نگاه میدارد . همچنین مشهودات چشم و سایر حواس ما از جزء و کل همه تا کوچکترین و ضعیف ترین احساسات در آنجا محفوظ میماند مثل اینکه شعورباطنی ما همان **لوح محفوظ** علمای اسلام است و یا کتاب مبین که ازرطب و یابس هر چه درعالم موجودات و داخل دایرهٔ أدراکات ماست درآنجا ثبت و ضبط شده و میشود

چنانکه گفتم شعور باطنی بحفظ کردن محصولات وتأثیرات حواس ظاهری ما اکتفا نمیکند بلکه معمولات و محصولات قوای باطنی ما را هم حفظ میکند مثلا وقتی که اختیار خود را بدست قوهٔ خیال داده چند دقیقه چیز های عجیب وغریب و محال را که در عالم خارجی اساساً وجود ندارد تخیل میکنید و از جلو چشمتان میگذرانید یعنی در عالم خیال سیر میکنید و انواع تصویرات وتصورات خنده ناك وغریب را تخیل مینمائید و پس از چند دقیقه بخود می آئید و میخندید وتعجب میکنید و مشغول کار های معمولی شده تمام آن همه تخیلات و تصورات را فراموش میکنید . . . خبر ندارید که شعورباطنی شما همه آن صورت ها و شکلها و تصویر های عجیب و غریب را با تمام رنك و روغن أصلی خود در لوح خود ضبط کرده و در مخزن خود نگاه داشته است مثل اینکه یکخاد می بوده که بعضی اسباب و اجناس کهنه و تاریخی که امروز بنظر ما مضحك میاید بدست او داده شده که برده آنها را در ته صندوقی بیندازد

تا محفوظ بماند

بهترین دلیل مقنع این مسئله همانا مسئله رؤیاست که در رؤیا چیزهائی را می بینیم و میشنویم و حس می کنیم که ابدا مناسبت با محفوظات ظاهری و اشتغالات روزانهٔ ما ندارد و هرگز نمی توانیم قبول کنیم که آنها را در خارج دیده ودرك کرده ایم ولی نمیدانیم که بدون خبر شدن‌ما هرچه حواس ظاهری ما از خارج اخذ و هرچه حواس باطنی ما در داخل جعل کرده همه را شعور باطنی ما با کمال دقت و مواظبت جمع آوری کرده و حفظ نموده و در حال رؤیا بما تحویل میدهد و حتی چیزهائیرا که چندین سال است اتفاق افتاده و بکلی فراموش شده پیش چشم ما میاورد و زنده می کند یعنی لوح محفوظ زندگانی مارا بدست خود ما میدهد

ازین رو می توان گفت که اگر آلتی مثلا اختراع میشد که از روز ولادت بچه تمام محسوسات و مخیلات او را ثبت و حفظ می کرد و مثلا بترتیب الفبا آنها را ضبط می نمود آن‌وقت حکمت همه خواب های آن بچه را از روی آن الفبا وآن کشفیات می توانستیم پیدا کنیم

خود شعور باطنی عبارت از همین الفباست ولی هنوز انرا کسی بدرستی نتوانسته است بخواند . در ترکیب و تشکیل رؤیاها اولا وجود محسوسات ما ثانیاً و جود مخیلات ما ذیمدخل است و ثالثاً علاوه بر این خود قوهٔ شعور باطنی در مزج و مخلوط کردن آنها بهم و تولید شکلهای تازه کمك می کند و این هم یکی از

عملیات شعور باطنی است که چگونگی آن هنوز بخوبی معلوم نیست و نیز شعور باطنی ما استعداد دیگر ی هم دارد که عبارت از درك کردن حوادث آتیه است که در بعضی از رؤیاها حاصل میشود و اینرا نمی توان گفت که محصول مزج و ترکیب محسوسات و مخیلات موجوده ماست واین یکی از مسائل است که هنوز بکشف آن فایز نشده‌اند مگر اینکه بگوئیم چنانکه افلاطون گفته وعلمای اسلام هم قبول کرده اند که یك عالم دیگری موجود است باسم عالم مثال که هر چه در عالم ما که عالم صورت است حادث شده و خواهد شد در آنجا ثبت و مضبوط است و روح ما که مربوط بدان عالم و مانند آینه است گاهی تصاویر حوادث آتیه را می بیند و بوسیلهٔ شعور باطنی ما که مانند لوح محفوظ است آن تصاویر را دوباره دررؤیا برای ما نشان میدهد

این موضوع بسیار مهم و وسیع است و در این جا بیش از این در آن باب اطناب جایز نیست غرض عمده نشان دادن این بود که شعور باطنی ما مخزن محفوظات یعنی لوح محفوظ شخصی ما است ودر حقیقت مانند دریائی است که هرچه در او افتاده و یا در قعر او روئیده و حاصل شده همه را نگاه داشته است و در موقع مخصوص آنها را نشان میدهد

این شعور باطنی باز همان نامه اعمال است که در قرآن وتعالیم اسلام مسطور است که در روز قیامت از گردن هر کسی آویزان خواهد شد و خطاب خواهد رسید که این است نامهٔ اعمال تو خودت بردار و بخوان که چه کسب کردهٔ . در

واقع هم چنین است زیرا که پس ازمرك که روح از زنجیر حواس و محبس بدن نجات یافت چشم بصیرتش باز و بینا میشود بفحوای آیهٔ **و کشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید** ، و آنگاه لوح محفوظ شخصی یعنی نامهٔ اعمال خود را که عبارت ازهمین شعور باطنی است می بیند و میخواند و به اعمال خیر و شر خود آگاه می گردد

این شعور باطنی و یا نامهٔ اعمالرا لوح محفوظ شخصی نامیدم چونکه یك لوح محفوظ کلی هم هست که تمام اعمال و افکار همهٔ موجوات را ضبط میکند یعنی هرچه از ازل تا ابد بوده و خواهد بود در آنجا محفوظ و ضبط است .

اینکه بعضی از انبیا و اولیا و عرفا ومشایخ صوفیه می توانسته اند از گذشته وآینده خبربدهند و یا حوادثیرا که در همانحال در مسافات بعید و شهرهای دور بوقوع می پیوسته می دیدند و خبر میدادند حکمتش این بوده که اینگونه ارواح مقدس در حال حیات نیز میتوانستند خود را از علایق دنیوی واززنجیر های حواس تن خاکی آزاد کنند و طایر روح آنان در یك پر زدن طی سمارات کرده در لوح محفوظ کلی حادثات گذشته و آینده را بخوانند و پرتوی از آنرا بمرکز دماغ و بشعور باطنی خود بیندازند تا درینجا ضبط شود و بتوانند آنرا تبلیغ کنند . آری حقایق ربانی بیش از اندازه است ولی محرمان اسرار بسیار کم ! از قفس خاك بعالم افلاك پریدن کار هر کس نیست . ترك جان وترك تن گفتن لازم است . چنانکه خواجه میفرماید

« شوی واقف یك نکته زاسرار وجود
تا نه سرگشته شوی دایرهٔ امکان را »

معراج حضرت رسول نیز در یك چنین حالی دست داد که از خود بیخود شد تا به حق ملحق گردید و در یك لمحهٔ بصر انلاك را سیر کرد و به حقایق خلقت واقف گردید . اگرمن وتو هم بتوانیم نفس پلید خود را در محراب عبودیت قربان کنیم و طایر قدس روح خودمان را از قفس تن آزاد سازیم او نین میتواند خود را بقاب قوسین برساندولی ما آنقدر غرق هوا و هوس شده ایم که نه نالهٔ آن مرغ سبحانی را از گوشه قفس تن میشنویم و نه خطاب عقل خود را که فریاد میزند :

« تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون
کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد »

۲ — خاصیت دوم شعور باطنی این است که این قوه استقلال و استعداد مخصوص در اجرای وظایف مودوعهٔ خود دارد واگر چه چنین مینماید که تابع شعور ظاهری یعنی قوهٔ عقل و ارادهٔ ما نیست اما در حقیقت این طور نمی باشد .

در واقع خیلی غریب است که شعور باطنی چنانکه گفتیم در غیاب شعور ظاهری بسر کار میاید و ظاهر میشود یعنی در حالتی قدم بمنصه ظهور میگذارد و خود نمائی میکند که ما از قوهٔ شعور ظاهری محروم هستیم مانند خواب و غیره پس درچنصورت که شعور ظاهری ما بکناررفته و بعبارت ساده‌تر ظاهراً شعورو ادراك وارادهٔ نداریم شعورباطنی ماهم استقلال وقدرتی بکسه نباید داشته

باشد؟ بلی چنین است (لیکن باید فهمید که ما هرگز بکلی از شعور ظاهری و ادراك و اراده محروم نمیمانیم مگر در بچه ها و در امراضیکه موجب اختلال کلی شعور باشد) وچنانکه غالبا می بینیم گاهیکه شعور ظاهری ما مشغول کار است شعور باطنی ما هم بالاستقلال مشغول کار دیگر است مثلا وقتیکه یك چیزی را میخواهیم بیاد خودمان بیندازیم و نمیافتد و هر قدر قوه اراده و تخطر خود را بزحمت میاندازیم وحرکات مختلف بجا میاوریم باز بیادمان نمی افتد بالاخره مأیوس شده بحال خود میگذاریم و بکارهای دیگر مشغول میشویم ... پس از چند ساعت یا چند دقیقه و یا چند روز آن چیز یکدفعه و فوری خود بخود بیاد ما می افتد و ما را بخنده و تعجب میاندازد آیا درینحال چه اتفاق افتاده و در دماغ ما چه عملیاتی بعمل آمده است . در بن مواقع قوهٔ شعور باطنی ما که مخزن محفوظات است همینکه قوهٔ شعور ظاهری ما محتاج فلان چیز محفوظ است مشغول تجسس شده و در زوایای مخزن خود به جستجوی آن چیز میپردازد و در صورتیکه شعور ظاهری از قوهٔ خود مأیوس شده و بی کار خود رفته است یکدفعه شعور باطنی ما آنچیز را پیدا کرده جلو شعور ظاهری میگذارد و ما را غرق حیرت و تعجب میسازد . این مثال میرساند که شعور ظاهری و ارادهٔ ما نفوذی در شعور باطنی دارد و اینرا بعدها مفصلا خواهیم شرح داد و شعور باطنی ما هم در اجرای وظایف خود آنقدر ساعی است که یکدفعه امر یرا که گرفت ولو اینکه آن امر دیگر محال

احتیاج نباشد و مسئلا آن را بیاد آورده بدان عمل میکند .

یك مثال دیگر روشن تر هم اینست که می بینیم هر وقت در حین خوابیدن - خود بخود عزم میکنیم و تصمیم میگیریم که در فلان ساعت شب باید بیدار شویم بدون انحراف در همان ساعت بیدار میشویم این کار را اغلب مردم میکنند و در ایران در کتب دعا مسطور است که هر کس وقت خواب چند بار آیه **قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی** را بخواند درهر ساعت بخواهد در آن وقت بیدار میشود

این مسئله هیچ شبهه و شك ندارد ومن خودم در ایام صباوت همین ترتیب رفتار میکردم . حالا کسانیکه به اسرار فنون روحی اطلاع دارند می فهمند که این حال چگونه صورت می بندد . در اینجا قوهٔ اراده و شعور باطنی ما با هم کار میکنند یعنی ارادهٔ ما امر میکنند و شعور باطنی آن را بدون تحریف بعمل میاورد و در خواندن فلان دعا و با آرزو کردن و تصمیم گرفتن یکنوع قوهٔ اراده مندرج است و بمحض اینکه این قوه بشعور باطنی ما آرزوی ما را تبلیغ میکند او هم بدون معطلی در وقت مخصوص بعمل میاورد ازین مثال هم معلوم میشود که اولا شعور باطنی بهمان درجهٔ شعور ظاهری ما قوی است و ثانیاً بهمان درجه مدرك است (با اینکه اسم او را غیر مدرك گذاشته اند) زیرا می بینیم مثل اینکه ساعتی در گوشهٔ شعور باطنی ما گذاشته اند و او همیشه مواظب حرکت آن است و همینکه سر ساعت معین رسید مثل ساعت زنك می زند و ما را بیدار میکند و در حقیقت این مسئله

یکی از مجرب و خوابی [illegible] که زمان را هم درك میکند

علاوه بر اینها چنان که در مسئلهٔ رؤیا دیدیم آن همه کار ها و تصویرات گوناگون که از حدود زمان و مکان خارج است و شعور باطنی ما آنها را بجا میاورد یعنی نقاشی میکنند و حرکت میدهد خود دلیل قطعی است بر اینکه شعور باطنی ما نیز در مواقع مخصوص بالاستقلال و بدون تابع شدن بما لس و تقبیل شعور ظاهری ما حرکت و کار میکند و این حرکت و اعمال او با یك سرعتی که هنوز هیچ حدی برای آن تعیین نمیتوان نمود بعمل میآید از روی تجربه ثابت شده که خواب های مفصل که اگر شرح آن داده شود یك کتاب بزرك میشود در عرض یك یا دو ثانیه بظهور رسیده است که امکان آن در حال بیداری بوسیلهٔ قوهٔ فکر هم محال است :

۳ ـ خاصیت سیم شعور باطنی ما این است که نه تنها گاهی بالاستقلال کار میکند بلکه گاهی بر قوهٔ اراده وشعور ظاهری ما هم غالب میآید چنانکه می بینم :

۱ـ در اغلب مردم که قوهٔ اراده و شعور ظاهری چندان قوی نیست شعور باطنی خود را بجای آنها گذاشته مشغول امر و نهی میشود و می بینیم که این قبیل اشخاص بیشتر تابع خیالات و تصورات هستند مانند بچه ها و اقوام ساده و بی علم و وحشی که هنوز بدرجهٔ تمدن نرسیده اند ـ در بین افراد قوای تعقل و خاکمه و ادراك چندان قوی نیست

تقریباً تمام اعمال و حرکات آنها را قوهٔ خیال وشعور باطنی و شعور حیوانی اداره میکند و از این جهت خرافات و اوهام و طلسمات وعقاید باطله و رسوم و عادات عجیب و غریب آنها را مجذوب ومفتون میسازد و غذای روحی ومعنوی آنها میگردد.

۲ــ در اشخاص مترقی وصاحب عقل و ادراك و ارادهٔ قوی نیز گاهی اتفاق می افتد که حرکات و رفتارهای نامناسب و غیر منتظر از آنان سر میزند که هرگز انتظار آن نمیرفت و آن حرکات را بچگانه و عامیانه باید خواند چنانکه در زندگی بسیاری ازحکما وعلما وبزرگان دینی وسیاسی وغیره اینگونه حالات اتفاق افتاده است وحتی نفس انبیاء و اولیاء نیز از این حالات خالی نبوده است و اگر زندگانی وحالات اشخاصی را که در جوار ما زندگی میکنند و بخوبی میتوانیم آنها را تحقیق کنیم زیر نظر تدقیق بیاوریم و کنجکاوی کنیم می بینیم که در اینها نیز ساعتها و زمانهائی هست که در آن بعضی حرکات و اعمال بچگانه وغیر عاقلانه بظهور میرسد که ما را بحیرت و تعجب وگاهی هم به تأسف می اندازد

همهٔ اینگونه عادات نشان میدهد که اینها محصول قوهٔ شعور باطنی است که گاهگاه فرصت پیدا کرده جلوه گر میشود و موقتاً بر قوهٔ شعور ظاهری وعقل و ارادهٔ اشخاص با ادراك غالب میآید و خطاها وگناهان و سهوهائیکه از مردمان بزرك سر میزند محصول نفوذ این قوه است.

۳ــ حتی در کارهای روزانهٔ هر کس نفوذ وغلبهٔ قوهٔ شعور باطنی

بی شعور ظاهری آشکار است و بسیاری از کار های ما را این
قوه اداره میکند بدون اینکه ما ملتفت شویم مثلا در بسیاری از
امور قوهٔ اراده و اختیار ازما سلب میشود و برخلاف ارادهٔ خودمان
حرکت میکنیم و بعد خود هم پشیمان میشویم و تعجب میکنیم مثلا
در تمام حالات غضب و شهوت و تندی و وحشت و عصبانیت و غیره
و حتی در کار های جزئی و ساده مانند اینکه در روز ها چند بار
اگر از قبرستانی گذر کنیم هرگز وحشتی برما عارض نمیشود
اما در شب تاریك اگر از آن جا بگذریم هر قدر قوی دل و
با اراده باشیم باز مختصر وحشتی بر قلب ما مینشیند در صورتیکه
بخوبی میفهمیم که از مردگان حرکتی بروز نخواهد کرد و
هر روز از اینجا عبور میکنیم . . . در اینحال شعور باطنی ماست
که بوسیلهٔ قوهٔ وهم و خیال که آلات دست اوست برقوهٔ عقل
و ارادهٔ ما غلبه میکند و همچنین بطوریکه (مسیو کوئه) نیز مثل
زده است اگر یك تختهٔ ربع ذرع پهن وچند ذرع دراز را روی
زمین بیندازند هر کس از روی آن میگذرد و ابداً ترس و واهمه
بخاطرش خطور نمیکند ولی اگر همان تخته را روی دو دیوار
بگذاریم شخص هر قدر هم ارادهٔ خود را زور بدهد و عقل خود
را بکار بیندازد باز جرئت نمیکند زیرا قوهٔ خیال و واهمه که
آلت شعور باطنی ماست غالب میآید. ازین مثالها فراوان است و
احتیاج بتکرار ندارد و بهترین مثال این مسئله حالت مردمان
شبگرد و خفته است و چنانکه میدانید این خفتگان شبگرد که در
اثنای شب بلند شده کار های عجیب و غریب وخطرناك را که

روز ها ابداً جرئت آن را نداشتند میکنند بدون ذرهٔ خوف و هراس و مثلا از روی ناودان و یا نردبان راه میروند و از جای بلند پائین میایند و یا بالا میروند و کار های خوفناك بجا میآورند و باز بر گشته میخوابند . . . درین حالت فقط قوهٔ شعور باطنی آنها بیدار است و کار میکند و اعمال و حرکات آنهارا اداره مینماید و نشان میدهد که قدرت او بیشتر از قدرت قوهٔ شعور ظاهری و ارادهٔ ماست لیکن چنان که بعد خواهیم نوشت حاکمیت مطلق در دست شعور ظاهری باید باشد

این بود بعضی از خواص قوهٔ شعور باطنی که خلاصهٔ آنها را ذکر کردم تا نظریات ودستور های مسیو کوئه را بخوبی بتوانید بفهمید و بدانید که دستور های او وأمثال او که امروز در اروپا فراوان است وهر یك به نهجی بتدأوی روحی مشغول است بی اساس علمی نیست . و سادگی اینهمه دستور هرگز دلیل بر بی اساسی و بی اثر بودن آنها نمیشود زیرا هزارا ر امور سهل وسادهٔ امروزی در ازمنهٔ قدیم برای نوع بشر محال و خواب و خیال بوده و امروز هر بچه از آنها استفاده میکند و آنها را با زیچهٔ خود قرار میدهد .

از آنجا که هر جامعه نیز روح خاصی دارد لهذا روح او نیز مانند روح افراد دارای یك شعور باطنی میباشد . این شعور باطنی جامعه نام مخصوصی ندارد ولی حایز همان صفات و قدرتهاست که در شعور باطنی افراد شرح دادم . تظاهرات این شعور باطنی اجتماعی گاهی در زیر عنوان افکار عامه

و یا تنها کلمهٔ ملت و جماعت تجلی میکند این تجلی بیشتر در مواقع هیجانها و انقلابهای دینی وسیاسی قدم بمیدان خود نمائی میگذارد . درین مواقع که غالباً عقل و شعور ظاهری منتفی و منزوی میگردد شعور باطنی رجز خوانی و میدان داری میکند ودر زیر تأثیر او آنهمه حادثات وحشتناك و یا روحبخش خارقه بظهور میرسد که صفحات تاریخ هر ملت از آنها رنگین و یا رنگین است . تدقیق تجلیات این شعور باطنی ملی یکی از شیرین ترین و جالب ترین مباحث فن روحیات میباشد و در اینجا نمیتوانم بیش ازین تفصیل بدهم . فاضل محترم واستاد معظم فرانسوی دکتر گستاولوبون در کتاب خود مسمی به « روحیات جماعات » که بزبان ترکی و عربی ترجمه شده و متأسفانه هنوز ترجمهٔ فارسی ندارد شرح مبسوطی در باب این موضوع نوشته که بی اندازه مفید میباشد .

در هر حال شعور باطنی فردی و یا اجتماعی مخزن تفکرات وتصورات وتخیلات بشر است . دستگاهی است که در روی آن تار و پود سر نوشت افراد ملل بهم بافته میشود . این تار و پود عبارت است از افکار وعقاید واوهام و خیالاتی که معارف هر ملت بدست مدارس وکتابها ومطبوعات و انتشارات وسینماها وتیاترها وسایر مجالس خوش گذرانی و اجتماعات دینی وسیاسی وغیره هر روز وهر دقیقه تهیه کرده بکار خانهٔ سر نوشت سازی جامعه میفرستند .

در اینصورت آیا میتوان تردیدی درین حقیقت پیدا کرد

که هر ملت خالق مقدرات خود است وآنچه ظلم وفساد ورفاه و آسایش نامیده میشود همه ساختهٔ دست خودش میباشد ؟ و آیا معارف مملکت بار مسئولیت سر نوشت ملت را در دوش خود نگرفته است . آری احوال کنونی هرفرد وهرملت ثمرهٔ اعمال گذشتهٔ اوست و مرد بینا دل در آینهٔ حال ، سر نوشت استقبال را میتواند دید .

" دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی "

۸ - کشفیات و دستور تداوی مسیو کوئه

" گر پیر مغان رهبر ما شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست "

مسیو کوئه پس از اینکه پی بدین حقایق برده و آنها را با تجربه های چند ساله اثبات کرده چنین نتیجه گرفته است که

اولا شعور باطنی ما قوهٔ قادر ومهمی است که اغلب کار های ما را اداره میکند وحتی گاهی هم برقوهٔ ارادهٔ ما غلبه مینماید

ثانیاً شعور باطنی ما وسیله وآلتی در دست دارد که با آن اجرای نفوذ میکند و این آلت قوهٔ خیال است .

ثالثاً شعور باطنی ما بقدر یك بچهٔ کوچك مطیع و منقاد اوامر اراده میتواند بشود یعنی آن را تربیت میتوان کرد

رابعاً وسیلهٔ تربیت و مطیع ساختن شعور باطنی عبارت ازهمان قوهٔ خیال یعنی تلقین و تبلیغ است .

خامساً بهترین وقتها و ساعتها برای اجرای این تبلیغ و تلقین

همانا ساعتهائی است که شعور ظاهری و ارادهٔ ما ضعیف است یعنی میخواهد بکنار برود و استراحت کند یعنی در بین خواب طبیعی و یا در اول وآخر خواب که هنوز نه بکلی خواب رفته ایم و نه بکلی بیداریم چونکه اگر بکلی خواب رفته باشیم که دیگر خودمان نمیتوانیم تلقین و تبلیغ کنیم بلکه دیگری باید کند و اگر بکلی بیدار و هوشیار باشیم آنوقت هم شعور ظاهری ما در جلو است و مانع از رسیدن تبلیغات بشعور باطنی میکردد پس بهترین وقتها همانا یکی در حین رفتن بخواب و دیکری در حین بیدار شدن است .

سادساً شعور باطنی ما مانند یك اسب بسیار قوی و سرکشی است که اگر آنرا تربیت و تعلیم نکنیم و بحال خود بگذاریم بسیار خرابیها میکند و ضررهای بزرك و مهلك میرساند ولی اگر بوسیلهٔ تبلیغات و تلقینات آنرا تعلیم و مطیع و رام کنیم هزاران فایده میتوانیم ببریم و بهر مقصدیکه در نظر داریم بوسیله او با سرعت تمام میتوانیم برسیم . آنوقت از این حقایق باز چنین نتیجه گرفته است که اولا هرکس بتنهائی میتواند این قوهٔ باطنی خود را تعلیم و تربیت و رام کند مثل آن تنویم کننده که پس از خوابانیدن شخص معمول قوهٔ شعور باطنی اورا رام و مطیع اوامر خود میسازد ولی درینجا نه تنویم کننده لازم است و نه بخواب رفتن بلکه هر شخص درحین خوابیدن و بیدار شدن هرخیالی را وهر آرزوئی را که میخواهد میتواند بخود تلقین کند یعنی بر زبان بیاورد و مانند دعا بخواند

آنوقت این آرزو و دعا بوسیلهٔ گوش بمرکز شعور باطنی ما داخل شده محفوظ خواهد ماند و بترتیب و تفصیلی که گفتیم کم کم شعور باطنی را وادار خواهد کرد که موافق آن اوامر که اخذ وحفظ کرده است رفتار نماید وچون بموجب مثالهائی که شرح دادم شعور باطنی ما تمام اعضای بدن ما را زیر نفوذ خو میگیرد بوسیلهٔ آن تبلیغات و اوامر آن اصلاحات و تقویتها و تشفی های عضوی که از و خواسته ایم بعمل آمده ما را از آن امراض و درد ها رهائی خواهد داد مانند استاد یك کارخانه که هرچه مدیر امر دهد بتوسط کارگران آن را اجری میکنند .

این است مبنای کشفیات و دستور تداوی مسیو کوئه که آنرا تداوی با تلقین بنفس نامیده و بوسیلهٔ آن هر روز چند نفر را بدون دوا وطبیب معالجه میکند و خود بمرضی میگوید که من نه معجزه میکنم و نه سحر بلکه هر معجزه و سحر که هست در نفس خودتان است من جز معلمی کار دیگر نمیکنم و فقط بخودتان یاد میدهم که چگونه خودتان را تداوی کنید چنانکه گفته اند :

ای نسخه اسرار الهی که توئی
وی آینهٔ جمال شاهی که توئی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
از خود بطلب هرآنچه خواهی که توئی

حالا هیچ ماهی نیست که یك کتاب در بارهٔ اصول تداوی

این مرد نیت نفس که ابدا بولی هم از مردم نمیگیرد با
وصد هزاران نسخه فروخته نشود و بزبانهای مهم اروپا ترجمه
نگردد و از قراریکه در یکی از کتابها خواندم حساب کرده
اند هر سال قریب پانزده هزار نفر از امراض گوناگون
بدست این مرد انسانیت پرور شفا می یابند و از اطراف واکناف
عالم مرضی بزیارت او آمده اغلب در چند روز ویا چند هفته
شفا یافته بر میگردند و بسیاری از اطبای ممالک مختلفه نیز
آمده در مجلس طبابت او حاضر شده ترتیب تداوی یعنی
صحبت کردن و دستور دادن او را با تاییکه بچشم خود
می بینند یاد میگیرند و آنها را در شهرهای خود بکار می بندند
و نتایج فوق العاده حاصل مینمایند .

در اینجا بی فایده نمی بینم که مقدمهٔ یك کتاب تازه را که
از انکلیسی بآلمانی ترجمه کرده اند بنویسم . عنوان کتاب اینست :
زیارت من بنزد کوئه نویسندهٔ این کتاب یك زن آمریکائی است
که برای تداوی از امریکا نزد کوئه آمده و شفا یافته است
وپس از مراجعت باجازهٔ کوئه تفصیل زیارت و تداوی وتشفی
خود را در شکل کتاب بانگلیسی چاپ نموده و حالا آنرا به
آلمانی ترجمه وطبع کرده اند

نویسندهٔ کتاب که اسمش الا : ب . کرك میباشد در مقدمهٔ
چند سطری خود چنین مینویسد :

" هفده سال بود که انواع تداوی ها را برای شفا از مرضیکه
عبارت از تشنج وسخت و سفت شدن عضلات وتقلص آنها بود

بکار میبردم و با وجود این نتیجهٔ ندیدم و کم مانده بود که بکلی از راه رفتن عاجز بمانم همین که از طرز تداوی مسیو کوئه شنیدم تصمیم گرفتم که بشهر نانسی که اقامتگاه اوست حرکت کنم من امید داشتم اما اعتقاد نداشتم ولی پس از معاینه و تداوی روز اول حال خودم را بهتر دیدم لیکن با وجود این هنوز دردهای شدید ساقهای مرا در شکنجه داشت . پس از تداوی دفعهٔ دوم دردها بکلی رفع شد و این دردها وتقاص عضلات از آنروز ببعد دیگر دیده نشده است . بهبودی روز بروز زیادتر شد و ازآنوقت باکمال آسانی راه میروم . »

پس از این مقدمه نویسندهٔ کتاب شرح مسافرت خود وترتیب خانه و مجلس کوئه وصورت تداوی او را میدهد و در اینجا بی فایده نمی بینم که خلاصهٔ آنرا نیز بنویسم تا بیشتر در ذهن شما جا بگیر شود .

مسیو کوئه در نتیجه آن کشفیات و قوانین روحی راجع بقوهٔ شعور باطنی وقوهٔ خیال که قبلا ذکر کردم یك جمله ترتیب داده که ترجمهٔ آن این است : روز بروز از هر جهت حالم من بهتر است .

مسیو کوئه بعوضا میگوید که هر روز در حین بیدار شدن از خواب در موقعیکه هنوز کاملا هوشیار و بلند نشده اند باید بیست دفعه این جمله را با صدای نیم بلند تلفظ بکنند و همچنین وقت خوابیدن پیش از اینکه بکلی خوابشان ببرد نیز بیست دفعه بخوانند . این جمله و یا دعا را بتمام مرضی توصیه میکند

ومیگوید کلمهٔ " از هر جهت که " در میان این جمله هست شامل تمام حالات واوضاع و درد ها ومرضهای موجودهٔ مریض است وهمین یکی کافی است مگر در بعضی مواقع که مخصوصاً یك عضورا میخواهد بخصوصه تداوی کند آنوقت مریض ممکن است علاوه کند مثلا او پاهایم بحال طبیعی برگشته ! ویا (تنگی نفسم بکلی رفع شده !

اگر صفحات گذشته را بدقت خوانده باشید خواهید فهمید که چگونه این یك جمله ساده میتواند رفع درد و مرض نماید و مخصوصاً چگونه امراض عضوی را مانند یك جریحه و یا بی حرکتی دست و پا وغیره را شفا بخشد. بلی چون مسئله بسیار بسیار ساده است اینست که در وهلهٔ اولی هیچکس آنرا نمیتواند باور کند و بهمین جهت اگر من هم در ابتدای این رساله بدون مقدمه مینوشتم که باید یك چنین جمله را شب وصبح بخوانید ناچار باور نمیکردید و ایمان و اعتقاد حاصل نمینمودید واگر هم میخواندید اثر نداشت ولی حالا پس از درك مطالب فوق یقین خواهید کرد و باید هم بکنید که این جمله بی تأثیر نیست زیرا این جمله با آن شرایطیکه ذیلا خواهیم نوشت در صورت تکرار شدن داخل مرکز شعور باطنی شما شده در آنجا محفوظ خواهد ماند و روز بروز قوت خواهد گرفت وعلایم مرض را مغلوب خواهد ساخت زیرا چنانکه دیدیم شعور باطنی ما هرچه جلوش بگذاریم ویا امر کنیم آنرا فوری می پذیرد وبموقع اجرا میگذارد و وقتیکه مثلا سوء هضم داریم و چند روز همان

جمله را تکرار کنیم ویا بگوئیم الحمد الله سوء هضم من رفع شده است شعور باطنی ما این جمله را حفظ کرده اعضای هاضمهٔ ما را اجبار بکار کردن خواهد نمود وآنها بکار افتاده وظایف طبیعی خود را انجام خواهند داد . در اینجا قبل از اینکه شرایط لازمهٔ تکرار این جمله را بنویسم یك مثال دندان شکن میآورم تا خودتان هم تصدیق کنید که این مسئله صحیح و ثابت است : اگر بکسی صحیح البدن هر روز اشخاص مختلف بگویند که فلانی عجب روی شما زرد و چشمانتان ضعیف شده مگر چه کرده اید خوب است بطبیب مراجعه کنید . . . و امثال اینها . . اگر چند روز متوالی از اشخاص متعدد و در جا های مختلف این حرفها را بشنود یقیناً وحتماً آن مرد صحیح المزاج ناخوش وضعیف خواهد شد . . آیا چنین نیست ؟ آیا علت این جز اینست که در اینجا قوهٔ خیال وشعور باطنی این حال ومرض را تولید کرده است ! پس در اینصورت اگر بجای این حرفها حرفهای مقابل را هم بیك شخص مریض واقعی بگوئیم باز اثر خود را بخشیده وآن مریض را قوی و تندرست خواهد ساخت . . . هنر و استادی مسیو کوئه اینست که حکمت این تأثیر را کشف نموده وصورت استعمال آنرا بدست هرشخص داده است که محتاج بگفتن و تلقین دیگران نشود و بدست خود خویشتن را تداوی کنند . حالا شرایطی را که خواندن این جمله لازم دارد باید ذکر کنیم و باید بخوبی بجا آورده شود که اهمیت آنها قطعاً ثابت است و بخشیدن اثر بسته باجرای این شرایط میباشد ؛

۱ـ باید تمام بدن درحال سکون و راحت باشد یعنی وقتیکه شخص
در رختخواب دراز کشیده است پاها و دستها و بازوها را
با کمال استراحت وسکون دراز کند وبتمام بدن یك حالت راحت
و سکون ببخشد و مخصوصا عضلات بدن را سست و بحال طبیعی
بیندازد و بهیچوجه زور و فشار بهیچ یك از اعضاء وارد نکند و
بقدر امکان مثل اینکه خوابش برده وکاملا راحت است بیحرکت
باشد همچنین فکراً و دماغاً هم راحت باشد و بهیچ گونه فکر و
خیال های سخت دماغ را مشغول و مضطرب نسازد .
این شرط برای این است که قوای شعور ظاهری ما احتیاج به
بیدار و در کار بودن را نداشته بکنار بروند تا شعور باطنی ما
کم کم بیرون بیاید وآن جمله را که خواهیم خواند حفظ کند
و الا اگر حرکات زیاد کنیم و یا فکر ها و خیال ها نمائیم قوه
محاکمه و فکر و ارادهٔ ما بکار میافتند و شعور باطنی را مجال
بیرون آمدن نمیدهند

۲ ـ چشمها را باید بست یعنی پلکها را روی هم گذاشت تا
روابط ما از عالم خارجی قطع شود و الا تا چشم ما باز است و
اشیاء خارجی را می بینیم قهراً دماغ ما کار میکند و قوهٔ فکر
هم مشغول میشود و این را ما لازم نداریم بلکه میخواهیم خود
را به آغوش نازنین خواب بیندازیم

۳ ـ جملهٔ مزبور و یا هر جملهٔ دیگری را که باید بخوانیم
لازمست که با صدای نیم بلند خواند تا اقلا خودمان بشنویم نه
اینکه درقلب خودمان بخوانیم و حکمت این شرط هم اینست که

اولا چون بوسیلهٔ بیداری شعور ظاهری که هنوز بکلی بکنار نرفته است شعور باطنی هنوز در پس پرده است و فقط بوسیله صدا آنجمله باو خواهد رسید و او حفظ خواهد کرد و ثانیاً درصورت تکرار کردن با صدا هیچ فکر دیگر در دماغ جای گیر نمیشود و فقط خود معنای جمله جایگیر میشود و برای ما هم همین لازم است

۴ ـ در موقع خواندن جمله بهیچ چیز دیگر نباید فکر کرد و مخصوصاً بخود مرض نباید فکر کرد بلکه بچیز های مخالف مرض یعنی بصحت و تندرستی فکر کرد و بهتر از همه بخود آن جمله فکر کرد و آن جمله را پیش چشم خود مجسم نمود مثل اینکه در دیوار نوشته شده و آنرا میخوانیم و از این هم بهتر اینستکه اصلا فکر نکنیم چنانکه اکثر اوقات دعا میخوانیم و ابداً فکر معنی وغیره را نمیکنیم .

۵ ـ جمله را باید اقلا بیست دفعه پشت سر هم ولی بقدر امکان تند و بدون زور و فشار و دقت بلکه فوق العاده ساده و بخوشی وآسانی بدون اینکه ذرهٔ فشار و زور بدماغ وارد شود خواند و اگر در ضمن خواندن جمله هم خواب ببرد اهمیت ندارد بلکه بهتر است تا در میان خواندن این جمله وخواب فکر های دیگر راه نیابد و بدیهی است که اینها در اطاق تنها و بی سر وصدا باید باشد . درصورت امکان شخص میتواند در اثنای روز هم یکبار روی تخت دراز کشیده با رعایت همین شرایط جملهٔ مخصوص را بیست دفعه بخواند و این سه بار در هر روز بسیار کافی است و چنانکه سابق گفتم نسبت بدرجهٔ ایمان و اعتقاد

هر چه زودتر نتایج آن را خواهد دید

با اینکه این تفصیلات برای قانع کردن شما بقدرت قوهٔ شعور باطنی وقوهٔ خیال و بچکونگی معجزات تداوی روحی کافی باید باشد باز محض رفع هر گونه شبهه و تردید لازم میدانم مثالهائی چند از نفوذ و اثرات قوهٔ خیـال و شعور باطنی بیاورم

۹ - تأثیرات قوهٔ خیال

« جلوهٔ کرد رخش روز ازل زیر نقاب
عکسی از پرتو آن بر رخ ایهام افتاد »

البته میدانید کـه قوهٔ خیال تأثیرات خوب و بد هردورا میتواند داشته باشد و هر روز می بینیم و میخوانیم و درك میکنیم کـه چه نتایج مهلك و یاچه ثمرات زندگی بخش از قوهٔ خیال سر میزند درینجا فقط بعضی مثالها از تأثیرات خوب و زندگی بخش ومفرح و مقوی قوهٔ خیال خواهم زد

۱ - یك طبیب فرانسوی در کتاب خود مینویسد کـه در مملکت الجزایر مشغول بطبابت بود روزی یك عرب بدوی آمده شکایت از انقباض سخت نمود طبیب مزبور نسخهٔ نوشته بدستش داده گفت این دوا را دریك کاسه آب قاتی کرده بخور فردا پیش پیش طبیب آمده اظهار تشکر کرد کـه خوب تأثیر کرده است و او را نجات داده همینکه طبیب می پرسد کـه نسخهٔ دیروزی کجاست عرب میگوید کـه برحسب فرمایش خودش آن را بایك کاسه آب خورده است . طبیب میفهمد کـه مرد بدوی بجای دوا خود نسخه را خورده است و قوهٔ خیال او بتصور اینکه همین

نسخه مسهل است کار مسهل را کرده است

۲ ـ طبیب دیگر مینویسد که روزی در دوا خانهٔ خود از قسمه شیشهٔ آمونیاك را « جوهر نشادر » میخواست بردارد شیشه را برداشته بود که بزمین افتاد وشکست و بوی آمونیاك که خیلی تند است تمام اطاق را پر کرد .

فوری از اطاق بیرون دوید و در را بست که بوی دوا ضرر نرساند تا تمام شود پس از چند ساعت بر گشته با کمال تعجب دید که اساساً دوائیکه ریخته چیز دیگر و بی بو بوده است و شیشهٔ آمونیاك در جای خود باقی است و فقط قوهٔ خیال او این بازی را کرده است

۳ ـ یکی از اطبای تبریز بیست سال پیش حکایت کرد که روزی در یکی از دهات اطراف تبریز برای معالجهٔ مریضی رفته بود در آن ضمن روزی آسیابانی آمده حب برای قوت مزاج خواست و او هم چند حب قوت برایش داد پس ازدو روز دو باره آمد چون از آن حبها خواست دیگر ازآن حب چیزی نمانده بود محض نا امید نکردن او از برنجیکه پلو پخته بودند چند حب درست کرده داد پس از چند روز آسیابان آمده با اصرار تمام صدتا ازآن حبها میخواست وخیلی تعریف ازقوهٔ آنها میکرد

۴ ـ مردی شبی در یك شهر وارد هوتل میشود ودر اطاقی میخوابد شبانه بیدار شده می بیند نفسش تنك شده نمیتواند نفس بکشد بخیال اینکه هوای اطاق کثیف است میخواهد پنجره را باز کند وهوا را تجدید نماید ولی نه کبریت را پیدا میکند

وبه پنجره یا توی بیابان کند که سفته شود تا آخر بیرون نمیکند ولی نمیتواند باز نماید و از فرط اضطراب شیشهٔ پنجره را میشکند و سرش را بیرون کرده نفس تازه میکشد و با کمال استراحت رفته وبخوشی میخوابد ولی فردا صبح نمی بیند که بجای پنجره شیشهٔ آئینهٔ دیواری را شکسته است در اینجا نیز قوهٔ خیال اعجازی کرده است .

۵ ـ چنانکه معروف است ودر ایران بیشتر اتفاق افتاده است شخصی شبانه برای رفع عطش برخاسته بجای آب نفت لامپا را خورده بوده است که هیچ ضرری هم ندیده بود چون بخیال آب خورده بود وباین خیال معدهٔ او آنرا قبول وهضم کرده بود(۱)

۶ ـ در جریدهٔ که از طرف انجمن کوه نشر میشود حکایتی خواندم خلاصه اش اینست که شخص نویسندهٔ نقل میکند که روزی در حین بالا رفتن از کوه دردی در دل وسینه اش پیدا شده و اورا مجبور کرد که رفتارش را آرام کند و ازهده دیرتر برسد . پس از چند روز از کوچهٔ که ابتدای همان راه کوه بود میگذشت فوری همان درد بشدت پیدا شد وقطع نگردید ومجبوراً پیش طبیب رفت و پس ازمعاینهٔ کامل طبیب گفت که قلبش مریض است و این درد علامت روماتیزم است و فوری باید بآبهای معدنی برود وچند هفته تداوی نماید . بیچاره با حال یأس وملال

---

(۱) در چند سال قبل در یك شب سرد زمستانی عین این واقعه برای یکنفر از اقوام من نیز اتفاق افتاده و بجای برداشتن آبخوری در حال خواب بیچ لامپا راکه در روی کرسی گذارده وخوابیده بود باز کرده ونفت آن را بجای آب خورده بود ومیخوابد بدون اینکه کمترین ضرری متوجه صحت مزاج او بشود . ا . ق . ا

کار وبار خود را ترك کرده وفوراً حرکت نموده بشهر مخصوص آبهای معدنی رفت وطبیب آنجا پس از معاینه گفت که خوب بموقع رسیده ای واگر چند روز دیر کرده بودی خطر بزرك داشت وحالا هم ابداً نباید حرکت کنی وهر روز باید دراز بکشی وهیچ قدم نزنی و در آب معدنی استحمام نمائی . مرد بیچاره که اهل سیاحت وگردش و اسپورت بود بی اندازه ملول وغمگین شده سه هفته تمام بدین ترتیب رفتار کرد بدون اینکه اثری وشفائی به بیند و حالش بدتر از اول شده بخانه بر گشت و پیش یك طبیب دیگر رفت این یکی پس از معاینه کامل گفت که عزیز من قلب تو از قلب من هم قویتر وسالمتر است وکلهٔ شما را باید تداوی کرد زیرا هرچه بوده خیال بوده است از فردا بقرار سابق مشغول گردش و ژیمناستیك و اسپورت وسیاحت خود باش وخواهی دید که هیچ دردی احساس نخواهی کرد مرد مذکور با دلی قوی و پر امید برخاست ومشغول کارهای سابق خود شد و ابداً دردی حس نکرد . این مثال واقعی بهترین نمونهٔ تأثیرات بد وخوب قوهٔ خیال است .

۷ــ و نیز در همان جریده خواندم که زنی روزی در روی بالشی که چند سوزن روی آن گذاشته و فراموش کرده بود نشست و احساس سوزشی کرد برخاست و سوزنها را دیده درآورد ولی یکپرا پیدا نکرد و خیال نمود که یقیناً یك سوزن بگوشت او فرو رفته است از ین خیال ساعت بساعت سوزش گوشت زیادتر شد تا مجبور شدند طبیب آوردند وهرچه معاینه کردند

نه جـای سوزن و نه علامتی را پیدا نمود ند ولی زن آه و نالـه اش بلند بود و هی میگـفت کـه این طبیب ها نمیفهمند و بدین قرار چند طبیب عوض کرد ند تا بالاخره پیش جراحی برد ند و او تفصیل را فهمید و زن را خوا بانید سوزنی را کـه قبلا تهیه کرده بود از قوطی در آورده محلـی را کـه زن تصور میکرد سوزن فرو رفته باآن سوزن نیش زده نوك سوزن را خون آلود نموده پیش چشم زن نهاده گـفت الحمد لله این سوزن بی پیر را کـه چند روز شما را در شکنجه نگاهداشته بود بیرون آوردم . . ازآن دقیقه زن دیگر احساس درد نکرد و خوشحال شده بخانه برگشت و مشغول کار شد

این قبیل مثالها را هر قدر بخواهید میتوانم پیدا کرده بنویسم ولی همین چند مثـال برای نشاندادن تأثیرات قـوهٔ خیـال کافی خواهد بود و خودتان ایمان خواهید آورد کـه صادق نبود و نه اکثر امراض نتیجهٔ قوهٔ خیال یعنی تلقین غیرمحسوس قوهٔ شعور باطنی بوده است و نیز بهمین سبب بوسیلهٔ تلقین معکوس یعنی تلقین فکر صحت و حرکت و قوت بشعور باطنی بترتیبی کـه نوشتم آدمی بحال طبیعی واصلی خود خواهد برگشت وسرعت این شفا موقوف بشدت ایمان واعتماد واعتقاد خود اوست یعنی دردست خود اوست وبس . وباز برای توضیح مسئله دومثال برای شما ذکر میکنم . فرض کنید شخصی میخواهد بیك غذائی کـه اصلا ندیده و نچشیده و عادت نکرده است عادت کند البته مدتی وقت لازم است واگر بخواهیم فوری عادت کند

دو شرط لازم است یکی لذت وخوش طعمی غذا ودیگری گرسنگی و اشتهای آن شخص ونسبت بشدت درجهٔ این دو شرط زودتر و یا دیرتر معتاد این غذا خواهد شد آنرا هضم خواهد کرد

ونیز فرض کنید یك چرمیرا که سالها مانده وخشك شده است میخواهیم نرم کنیم و بحال اصلی برگردانیم و بکار بریم باید اقلا چند روز آنرا بآب بیندازیم تا خیس شود و بحال طبیعی برگردد و اگر آن آب سرد باشد ممکن است چند هفته طول کشد و اگر ملایم وگرم باشد چند روز میخواهد واگر آب داغ و جوشان باشد ممکن است درعرض چند ساعت نرم شود همانطور است حال اعضای بدن و خیالات و عادات و اخلاق و اعصاب که بیك طرز حرکت و غذا و غیره عادت کرده اند و ما میخواهیم از ین عادت بیرون بیاوریم و ضد آن عادات را یاد دهیم سرعت ترك حالت قدیم و قبول حالت جدید موقوف بقوت و قدرت و جاذبهٔ اعتیاد جدید است و بدین قرارسرعت تغییردادن بحس و بحرکتی اعضاء وحود بانفرمویض استرحائی که نتیجهٔ تلقینات قوهٔ شعور باطنی و ترك وظایف اعضا و اعصاب اوست بسته بقوت تلقینات ضد و جدید است یعنی تلقینات وفکر حرکت وجنبش وصحت وچابکی وزنده دلی وغیره که باید هرچه زود تر در دماغ و مخصوصاً در زوایای شعور باطنی او جایگیر شود وکارگر گردد پس حرارت ایمان و فکر و استقامت هر سه لازم است

پیش از ختم این مبحث ناچارم چند کلمه در بارهٔ نفوذ عملیات

نباید تصور کرد که قوهٔ شعور باطنی ما فعال مایشاء است و بوسیلهٔ قوهٔ خیال هرچه میخواهد میتواند بکند و اساساً هرچه هست همه اش محصول خیال و در زیر لوامر شعور باطنی است و مقدرات ما باز بچهٔ دست اوست

بلی قوهٔ شعور باطنی چنانکه گفتیم و دیدیم یك قوهٔ ناهره و پر زور و مقتدری است اما مانند یك بچه هم رام ومطیع ومنقاد است و ما راست که از خاصیت او استفاده کنیم واوامری را که مفید بحال ومقاصد ماست باو بدهیم تا بدون تخلف اجرا کند والا اگر بحال خود بگذاریم البته خرابیهای زیاد میتواند کند و صدمه های مهلك میتواند وارد آورد مانند خیالات مدهش و عادات مضر و غیره وچنان که در مثال گوئه دیدیم این قوه مانند یك اسب سرکشی است پر زور و قوی و جوان که اگر تعلیم دهیم خیلی فایده میبریم و او را ازین نقطهٔ نظر باید تلقی کرد و یکی از پروفسور های دیگر او را بیك مهارن مدیر در یك کارخانه تشبیه کرده است که تمام امور کارخانه در دست اوست و او از جزئیات امور و وظایف هر یك از کارگران و مهندسان واقف و اوراق و اسناد همه در دست اوست و در هر آن هر چه بخواهد میتواند کند بلا میتواند بسیار بدی ها و بسیار خوبیها کند. میتواند کارگران را بشوراند. براند. یا از کار باز دارد و میتواند تشویق کند و منظم نماید میتواند بعضی از اوراق را بسوزاند

و تلف کند و حسابات را وارونه سازد و تقلب کند و یا با کمال امانت و درستی اداره کند و حفظ نماید.. ولی درهر حال این معاون زیر امر و ارادهٔ مدیر است و تمام اعمال و حرکات او مطابق اوامر مدیر میباشد و درین کارها تجربه ها داده و زحمتها کشیده و اعتماد مدیررا جلب نموده است

همینطور است قوهٔ شعور باطنی ما که معاون شعور ظاهری یعنی عقل و ارادهٔ ماست و باید همیشه مطیع و منقاد اوامر او بماند یعنی در زیر دست آنها تربیت شود وتعلیم بیند تابتواند وظایف مودوعهٔ خود را بخوبی ایفا نماید واینکه در طی این مشروحه و دستور های مسیو کوئه ذکر شده است که در موقع تلقین و تبلیغ قوهٔ شعور باطنی باید قوه شعور ظاهری و قوهٔ اراده مداخلیت نداشته باشد و بکنار برود این راجع بطرز تربیت و تعلیم این قوه است والا اساساً باز امر مطلق همان عقل واراده است و بهمین جهت در اشخاصی که قوهٔ عقل و اراده محکم ومتین است شعور باطنی بمنزلهٔ مطیع صرف تنزل کرده و ابداً عصیان و سرکشی نمیتواند بکند و هرچه باو امر شود بیچون و چرا اجرا میکند چنان که بزرگان عالم و انبیاء و اولیا و حکما بدین مقام رسیده و می رسند و شعور باطنی که درین جا میتوان آن را بنفس امازه تعبیر کرد مانند موم نرم شده مطیع محض میگردد و البته هرکس باید بکوشد که شعور باطنی خود را مطیع ارادهٔ خود بسازد و مانند یك آلت هرطور و بهر شکل بخواهد بکار بیندازد و این مسئله در زینهٔ اخلاق اهمیت مخصوص

و بزرك دارد لیکن در اینجا بهمین اکتفا میکنم زیرا که آن چه در بارهٔ شعور باطنی گفته شد فقط در موقع استفاده کردن آزاو در قبول و اجرای فکر صحت و تندرستی و شفا و خوشی و امثال آن هاست وآن دستور و شرایط که ذکر شد و سایل رام کردن وتربیت نمودن این قوه بود وگرنه چنان که در موضوع قوهٔ اراده بحث خواهم کرد منبع فیاض تمام قوای روحی و حاکم بالاستقلال تمام هستی ما قوهٔ اراده خواهد بود

درینجا ناچارم که در موضوع رعایت شرایط حفظ الصحه بدنی چند انکته را متذکر شوم زیرا که استفاده از قوای خالقهٔ روح بسته به اجرای کامل شرایط جسمانی حفظ الصحه میباشد .

۱ - مهمترین شرط حفظ الصحه تأمین استراحت اعصاب است زیرا اعصاب ما بمنزلهٔ روغن چراغ بدن است و برای صحت ما گنج ذیقیمتی است که باید باخیلی احتیاط وقناعت آنها را صرف کنیم و مخصوصاً در جاهای بیلزوم و بیفایده ابداً نباید صرف کرد واین گوهر گران بها را مفت ازدست نباید داد . مخصوصاً برای کسانیکه میخواهند قوای روحی خود شان را تقویت کنند وجریانهای محرك و الکتریکی و مغناطیسی دماغ را به اعضای دیگر بدن برسانند وکسیل دهند . اعصاب بسیار قوی و متین و آرام لازم است زیرا اینها مجراهائی هستند که بوسیلهٔ این ها آن قوه ها و جریانها کسیل داده میشود راجع به تلف کردن قوای اعصاب واهمیت آنها باید کتابی مفصل نوشت چه اینها ذیقیمت ترین سرمایه و جوهر حیات ما هستند که مردم قدر آنها را

نمیدانند باری بهیچوجه نباید از هیچ وضعیتی از اوضاع عالم و افراد آن بی اندازه بهیجان آمده عصبانی شوید و این قوهٔ بی بهای دماغ خودتان را که برای شما مانند اکسیر اعظم است دربیراه صرف کنید هرچه اتفاق بیفتد و حتی هرچه از مرده بد سرشت هم به بینید باسکوت و اعتدال دم ومتانت و اغماض تلقی کنید و نگذارید قوای اعصاب شما در بیراه بیخود و بیهوده تلف شود این مسئله مثل این است که کسی هرشب گرفتار احتلام شود . این هرقدر مضر است تلف کردن قوهٔ دماغ و اعصاب هم همینطور مضر و برباد کننده است البته اوضاع و گذارشات مارا باید بهیجان بیاورد و نباید بی حس و بی عاطفه بمانیم ولی آن هیجان را باید هضم کنیم و در داخل بدن خودمان صرف کنیم که تولید قوت تازه کند نه اینکه با حال عصبانی و غضب و اوقات تلخی و کدورت بیرون بریزیم و قدری هم ازقوای اعصاب خودمان را روی آن بگذاریم

معنای متانت و اراده درین قبیل مواقع ظاهر میگردد . هر چه پیش میآید با خون سردی باید تلقی کنید و کم کم اعصاب تان را بمتانت عادت دهید آنوقت خواهید دید که چقدر وجنت شما بالا تر وقوای دماغی شما قوی تر خواهد شد و این شرط اعظم است در تداوی روحی و الا مثل این است که کسی را معالجه کنند و او ابداً از خوردن غذا های لازم الاجتناب پرهیز نکند و تأثیرات دوا ها را خنثی سازد و خلاصه باید دانست که اعصاب ما رشته های حیات ما هستند و حفظ و نگاهداری وتقویت

آنها در هر حال بر ما لازم میباشد

۲ــ درمواقعیکه مشغول تداوی خود شدید بقدر امکان با مردم باید کمتر معاشرت کنید و بیشتر اوقات تنها بمانید و به استراحت فکری مشغول شوید و مخصوصاً قبل از خواب باید یکدو ساعت مستریحاً تنها بمانید و فکر های خوب کنید و این کتاب را بخوانید ودر معاشرت هم فقط با اشخاصیکه آنان را دوست دارید و محبت زیاد دارید مصاحبت کنید که محبت آنان تولید خوش حالی و زنده دلی و فرح و قوت میکند و نیز در تمام حالات و اوقات حتی بدشمنان هم اگر داشته باشید اظهارمحبت وعفو کنید

۳ ــ بمسئله تنفس باید زیاد اهمیت دهید یعنی اولا تنفس تان بقدر امکان عمیق باشد اما نه بزور بلکه کم کم عادت کنید وثانیاً شرط اعظم آن ، تنفس هوای تازه وصاف و بیگرد و غبار است که بقدر غذا های مقوی اهمیت دارد . باید اطاق شما هوا دار باشد ویا چند دفعه هرروز هوایش را تجدید کنید بخصوص پیش ازخوابیدن و پس از بیدار شدن و برای تجدید هوا یا ممکن است موقتا باطاق دیگر بروید و بگذارید پنجره ها را باز کنند و پنج و ده دقیقه باز گذارند و یا اگر قادر بر حرکت نیستید در همان جا چند دقیقه سرتان را زیر لحاف بکشید تا تجدید هوا بشود و پس از بستن پنجره دو باره سرتان را بیرون کنید و البته تجدید هوا نباید وسیلهٔ جریان هوا (کوران در) و سرما خوردگی بشود .

۴ ــ نور آفتاب وهوای صاف بیرون اکسیر اعظم صحت است

بقدر امکان اگر وقت دارید گاهی که آفتاب می تابد بیرون بروید و اگر هم نمیتوانید سوار شوید ویا بهر وسیله ممکن است درجلو آفتاب و هوای صاف تنفس کنید و البته مبدانید که تنفس باید از دماغ باشد نه از دهن که هم غیر طبیعی وهم مضر است ودرصورت امکان ازتفرج وگردش درچنین هوا خود داری نکنید

۵ ـ استحمام یعنی پاك نگاهداشتن بدن نیز شرط مهم صحت است . اقلا هفته یکمرتبه باید استحمام کرد اما سرما نباید خورد حمام زیاد گرم نباید باشد و اگر بتوانید عادت کنید باستحمام با آب ملایم و بعد قدری سرد و یا اقلا دست آخر که میخواهید بیرون بیائید یواش یواش قدری با آب سرد بدن را مالش بدهید و بعد خوب بخشکانید که جریان خون سریعتر شود و همه جا را فرا گیرد و فعلا ثابت است که ما بیشتر بتوسط مسامات جلد تنفس میکنیم و انها باید باز باشد و آن هم موقوف به نظافت بدن است پس از استحمام اقلا یکساعت استراحت لازم است

۶ ـ در مسئله غذا چیز زیادی نمی خواهم بگویم ولی بقدر امکان کمتر گوشت بخورید و بیشتر میوهٔ تازه زیرا چنان که بتازگی کشف کرده اند میوه های تازه و نخته ماده ای را دارا هستند باسم ویتامین که آن را ازاشعهٔ آفتاب میگیرند وفوق العاده مفید است بطوریکه جوهر حیاتش میمانند در غذا زیاد خوردن شرط نیست بلکه هضم کردن شرط است

۷ ـ البته میدانید که انقباض مزاج بسیار مضر است بخصوص برای مرضی چه مزاج آنها باید مرتباً هر روز اینت طبیعی داشته

باشد و کار کند . اگر مرتباً کار نمیکند اولا با خوردن میوه جات بحال طبیعی بر میگردد و ثانیاً درصورت انقباض هرشب درحین خوابیدن خود بخود بگوئید که فردا درفلان ساعت مزاج من کار خواهد کرد خواهید دید که مرتباً در همان ساعت مزاج کار خواهد کرد با استقامت و مداومت تمام وظایف بدن را بحال طبیعی میتوان آورد . عجالتاً آنچه از حیث مسائل حفظ الصحه فردی و بدنی که ارتباط شدیدی بتقویت قوای دماغی دارد لازم بتوضیح دیدم اینها بود که نگاشته شد و مخصوصاً رعایت آنها برای استفاده از تداوی روحی شرط اعظم است

اینک این موضوع مهم نیز بپایان رسید و برای روشن کردن دستور های لازم الاجرا مطالب این دستور ها را درینجا خلاصه میکنم که همیشه در پیش نظر داشته باشید و بموقع اجرا بگذارید

۱ ـ مرکزیت دادن قوهٔ فکر و خیال بصحت کامل و زوال کردن مثال اشخاص صحیح البدن یعنی فراموش کردن مرض و مجسم کردن صحت کامل در فکر و خیال

۲ ـ ذکر کردن جملهٔ مخصوص سه بار در روز بارعایت قطعی شرایط آن

۳ ـ همیشه خوش بین و امیدوار شدن و شکر کردن یعنی اظهار خوشحالی نمودن که حالتان روز بروز بهتر است

۴ ـ تأمین استراحت اعصاب و دماغ بهر وسیله که باشد

۵ ـ تنفس هوای صاف و آزاد

۶ ـ استفاده از نور آفتاب و تنزه و گردش در هوای صاف

۷ - ترجیح سبزی ها و میوجات تازه بگوشت

۸ - رعایت نظافت بدن بوسیلهٔ استحمام و تقویت بدن بوسیلهٔ مشت مال ملایم (ماساژ)

۹ - نگاهداشتن طبیعت و مزاج در حال اعتدال و لیات طبیعی یعنی جلوگیری از انقباض

۱۰ - استقامت و مداومت کامل و داشتن ایمان و اعتماد کامل این است آنچه لزوماً شرح داده شد و بمحض رعایت اینها خواهید دید که چگونه یك فرح و انبساط وتر وتازگی و طراوت و قوت تمام بدن شما را فرا خواهد گرفت و اعضای بدن شروع بایفای وظایف طبیعی خود خواهند کرد و به نیل آرزو های صمیمی خود نایل و مظهر تجلی قوای خالقهٔ روح خواهید شد .

اگر بخواهم چگونگی استفاده از قوهٔ خیال و شعور باطنی را در تداوی روح ملی یك جامعه شرح دهم بایستی کتابی جداگانه در فن تربیت تألیف کنم . درینجا ناچارم که فقط بچند اشاره اکتفا نمایم .

تطبیق و اجرای قواعد شعور باطنی وقوهٔ خیال در معارف مملکت و مخصوصاً در تعلیم و تربیت و مطبوعات بی اندازه مفید است و ترقی افراد ملت را در شاهراه علم و اخلاق تسریع و تأمین میکند بموجب قوانین فن روحیات و فن تعلیم و تربیت باید شرایط ذیل را برای استعمال قوهٔ خیال وشعور باطنی باکمال دقت بجا آورد .

۱ - مثالهائیکه در تدریس و در مطبوعات برای روشن ساختن مطلب ادا میشود باید بقدر امکان محسوس و مشهود باشد یعنی

بیشتر قابل جذب قوهٔ خیال باشد بواسطهٔ حواس و تنها عبارت از افکار خشک نباشد زیرا وقتیکه این مثالها با زینتهای حسی و شهودی آرایش یافت زودتر و محکمتر در قوهٔ مخیله و شعور باطنی جا میگیرد و پایدار میماند .

۲ ـ بقدر امکان باید سرمشقها و نمونه ها و مثالها مثبت باشد نه منفی یعنی مثلا برای متروك ساختن دروغگوئی نباید مثالهائی از دروغ آورد بلکه مثالهائی از فایدهٔ راست گوئی آورد چونکه در شق اول بطور غیر محسوس و لاعن شعور راه و چاونکی دروغ را هم در ضمن مثال بشعور باطنی و قوهٔ مخیله شنونده یاد میدهید و بحافظهٔ او می سپارید .

از این نقطهٔ نظر بخوبی مسئولیت بزرك مطبوعات و سینما ها را که اخبار و فیلمهای جنایت وفحشاء وغیررا نشر و نشان میدهند در پاشیدن تخم فساد اخلاق در زمین شعور باطنی و قوهٔ مخیلهٔ اطفال و افراد معصوم میتوان درك کرد و برحهالت اولیای معارف تاسفها نمود .

۳ ـ در تعلیم و تربیت باید شخص معلم اولا بگفته ها و اقوال خود ایمان علمی و قلبی داشته باشد تا آنها در قلب و شعور باطنی تأثیر کافی ونفوذ وافی بخشند و ثانیاً گفته ها و پندهای خود را عملا و حساً در نفس خود و در خارج ثابت کند وگرنه همینکه بچه ها خلاف گفته ها و پندهای او را در نفس خود او و یا در خارج محسوس دیدند دیو شك و شبهه بخاطر آنان هجوم آورده نفوذ و تاثیر آن نصایح را خواهد ربود

وبلکه شکل مخالف آن نصایح را در ضمیر پاك آنان بجلوه خواهد آورد و ثابت خواهد نمود

۴ ـ خواه در تعلیم و تربیت و خواه در مطبوعات وتئیکه به اصلاح یك اخلاق زشت و یا به تزریق یك فکر جدید کوشیده میشود برای نتیجه گرفتن از آن لازم است که مدت مدیدی همان فکر در اپاسها و شکلهای دیگر بشعور باطنی افراد تلقین شود تا بخوبی در آنجا ریشه دواند یعنی استقامت و ثبات و تکرار نخستین شرط کامیابی درتلقین یك فکر است خواه آن فکر مثبت یا منفی باشد . اگر کمی دقت وتفکرشود معلوم میگردد که تمایل صفات و اخلاق و عادات و آمال ملی یعنی ایده آل ها در افراد و جامعه ها فقط از پرتو تکرر و ممارسه بوجود میآید و بزرك و تناور و بارور میشود

بفحوای این حقیقت باید فهمید که وظیفهٔ معارف یك ملت تنها عبارت از ترتیب دادن پروگرام و باز کردن مدارس جدید نیست بلکه وظیفهٔ اساسی او تصفیه اخلاق ملت و حمایت روح جامعه است در مقابل هوا حس نفسانی و صفات شیطانی که هر روز در نتیجهٔ جهالت تولد می یابند و پیکر اجتماعی ملت را استیلا مینمایند . باین جهت نفوذ معارف باید در مطبوعات و انتشارات و نمایشها و سینما ها و اجتماعات فنی و دینی و علمی و ادبی نافذ باشد و بهمه گونه وسائل مادی و معنوی تشبث باید کند تا بتواند قلب جامعه و مخصوصاً دلهای افراد نژاد نو را از هجوم سیاه فساد اخلاق که بد بختانه در ایران ما ریشهٔ

درخت کهنسال ملت را در خوردن .ست دفاع و حفظ کند

البته این کار چندان آسان نیست و زحمت و فدا کاری زیاد لازم دارد لیکن بقول خواجه

« گرچه راهی است پراز بیم زما تا بر دوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی »

۱۰ - قوهٔ اراده و نفوذ آن

« ز خوف بادیه دل ندهکن بتند احرام
که مرد راه نبید بشد ز نشیب و فراز »

بطوریکه در خاتمهٔ مبحث گذشته تذکار دادم که استراحت جسمانی و دماغی برای کسانیکه میخواهند خود را بوسیلهٔ تداوی روحی بمارج نیکبختی رسانند واجب میباشد درین جا نیز لازم است قبل از آنکه در قسمت اراده وارد بحث و تشریح شویم قدری در موضوع فوق مشروح تر سخن رانم چرا که استراحت جسمانی و دماغی باید همه جا دوش بدوش تداوی روحی سیر نماید والا نمیتوان نتیجه گرفت و البته خودتان میدانید وحس میکنید که هر تداوی خواه جسمانی و خواه روحانی برای خود شرایط و قواعدی دارد که رعایت آنها اساس است و بدون آنها ثمره ای نمیتوان حاصل کرد

این تداوی روحی که شما آرزو مند آن هستید و مشغول تهیهٔ وسایل آن می باشید بیشتر از همه احتیاج براحت فکر و حضور قلب و سکونت اعصاب دارد زیرا چنان که میدانید پایهٔ این تداوی مبنی بر پروردن و افزودن وتمرکز دادن و بکار انداختن

نهای روحی است و تمام دستور ها و ترتیبات و شرایط لازمه منجر بهمین نتیجه و غایه است یعنی بتدریج این قدرت ها در بدن شما طوری تقویت یافته و زیاد شده و یکجا جمع خواهد شد که روزی مانند برق ساطع و یا مانند یك قوهٔ نارنجکی منفجر شده انقلاب بزرگی در حیات شما بعمل خواهد آورد و بعبارت دیگر یك قوهٔ جاذبهٔ مغناطیسی درءوجود شما تولید خواهد شد که بدستیاری قوهٔ ارادهٔ خود آن را بهر نقطه بخواهید سوق داده و هر حرکتی را و هر جاذبه و جنبشی را که قصد کنید حاصل خواهید نمود و تمام اعضای ظاهری و باطنی تابع اوامر قوهٔ ارادهٔ شما خواهد شد و روح شما بر جسم شما حکمرانی خواهد کرد

درین صودت هر چیز که مانع از تقویت و افزایش و تمرکز قوای روحی باشد برای مقصد شما مضر است و نتایج را عقب خواهد انداخت . فرض کنید میخواهیم یك ماشین و مثلا یك اتومبیل را بحرکت بیاوریم و راه بیندازیم باید اولا تمام آلات و ادوات آن را پاك وتمیز کنیم و ثانیاً بقدر کافی قوهٔ محرك یعنی بنزین کافی بدان بریزیم و ثالثاً بوسیلهٔ چرخهای مخصوص آن را بحرکت بیاوریم حالا پس از این همه ترتیبات اگر وقتی به بینیم که دیك بنزین ما سوراخی دارد که بیرون بیرون و بقدر نامحسوس بنزین از آنجا بیرون میریزد البته اگر آن را بحال خود بگذاریم و یا اصلا ملتفت این سوراخ نشویم هر قدر روغن و بنزین بریزیم بزودی هدر رفته هرگز موفق بحرکت دادن

ماشین نخواهیم شد

همین طور است در تداوی روحی که اعصاب و دماغ مابمنزلهٔ دیك بنزین است و سکون و استراحت روغن و بنزین اوست وما هرقدر بخود زحمت بدهیم و مشقهای دماغی وفکری بجا بیاوریم و قوت روحی در خود جمع کنیم تا سکون و استراحت دماغی نداریم آن قوهٔ ذخیره شده را از طرف دیگر بیهوده صرف کرده ایم یعنی روغنی در چراغ ما باقی نمی ماند و مثل سابق تاریکی ما را فرا میگیرد

بدین قرار بمسئلهٔ استراحت فکر و سکون اعصاب و قوای بدن بیشتر اهمیت باید داد تا هر چه بقوای روحی افزوده میشود در خود بدن بماند و جمع شود و تلف نگردد و روزی کارگر شود و قدرت خود را مانند قوه ایکه در کوه های آتش فشان تولد میابد نشان بدهد . غرض از تحصیل سکون و استراحت ترك امور دنیوی و گوشه گیری و عطالت نیست که با حیات نمیسازد . مقصود استراحت فکری و قلبی است که منجر بسلامت و قوت و زندگی اعصاب و دماغ میباشد و نمیگذارد توای تولید شده بیهوده تلف شود و اقلا روزی چند ساعت باید تنها ماند و در سکوت عمیق بسر برد و با خود و خدای خود مشغول راز و نیاز شد و ثانیاً در معاملات و رفتار با مردم هرگز عصبانی نشده حدت و غضب نباید کرد و بلکه دنیا را بخصوص مردم این زمان را بنظر لاقیدی و بنظر یك دانائی که بمرد نادانی نگاه میکند و یا مرد بینائی که با نا بینا طرف میشود تلقی کرد

و فقط یك حس عمیق ترحم و مرحمت و محبت در حق آنان
پرورد و هدایت آنان را از خداوند قادر در خواست نمود . این
گونه تکرر و رفتار از یك طرف اعصاب را هرگز خسته نمیکند
و قوت آنها را بیهوده تلف نمیسازد و از طرف دیگر بر قوت
قلب و متانت روحی و استراحت وجدانی و سکونت دماغی ما
می افزاید و انسان خود را بالاتر و قوی تر از دیگران حس
میکند و این حس تولید یك امید و فرح و انبساط خاطر و تفکر
شیرین و قلب مستریح می نماید و این خود عین خوشبختی و
جلوه ای از سعادت حقیقی است

تمام دستورها وترتیبات تداوی روحی سه غایه را تعقیب میکند
و بعبارت دیگر سه وسیله را باید هدف خود بسازد تا بنتیجه برسد

۱ ـ تغییر کامل محور افکار از آنجا که از بیانات گذشته ثابت
شده که تمام حالات بدنی و روحی انسانی بدون استثناء نتیجه و
محصول قوه فکر و خیال است اگر بخواهیم یك حال را در
خود تغییر بدهیم باید افکاری را که ما را احاطه و غرق و
استیلا کرده بکلی عوض کنیم یعنی محورآن را تغییر بدهیم مانند
شخص سواری که از راه کج میرفته است و بعد ملتفت شده
عنان اسب را بطرف معکوس بر میگرداند پس هر قدر از راه
کج دور تر شود براه راست و مقصد نزدیك تر خواهد شد در
تداوی روحی شما نیز باید چنانکه گفتیم محیط تفکر خودتان
را بکلی تغییر بدهید بطوری که فکر مرض و بی حرکتی را
از دماغ خودتان تبعید کنید و لجام افکار خودتان را بطرف

دیگر و براه راست یعنی براه صحت بر گردانید و اصلا آثار مرض را از برابر چشم و فکر خودتان دور کنید و جز صحت چیز دیگر تفکر و تصور نکنید و بطوری رفتار کنید که گوئی ابداً مریض نبوده و نیستید . . و این محال نیست . . قوای روحی شما آنقدر قوت پیدا کرده و شما را استیلا خواهد نمود که خودتان خواهید دید که تغییر محور افکار محال نیست چنانکه تا حال یقیناً حس کرده اید

۲ ـ پس از گرداندن عنان افکار بطرف صحت و براه راست باید از درستی راه خاطر جمع شد یعنی یقین کرد که این راه راه راست و حقیقی است و آن هم نمیشود مگر بدین وسیله که تمام جزئیات و پست و بلندی ها و تلایم راه را در پیش چشم مجسم کرد و حتی طوری مجسم کرد که تمام طول راه و مناظر مقصد و منزل آخری را هم جلو چشم آورد و تماشا کرد . این همان است که در مبحث گذشته شرح دادم و قوهٔ خیال و قدرت شعور باطنی را وسیلهٔ مهم این عمل شناسانـدم بلی پس از تغییر محـور افکار بطرف صحت بوسیلهٔ ممارسه و مشقهای روزانـه بترتیب دستور های مباحث گذشته باید کیفیات صحت و تظاهرات زیبا و نتایج فرح افزا و مسرات روح بخش بی پایان آن را پیش چشم مجسم نمود و مانند یك بردهٔ نقاشی تماشا کرد مثل اینکه در حقیقت درعالم تازه و دیگری زندگی میکنید که بوئی و نشانی از زندگی سابق در آن نیست

این پردهٔ نقاشی را بقوهٔ خیال و بخصوص قبل و پس از خوابیدن آن قدر بقوت و شدت مجسم باید کرد و رنك و روغن باید داد و در زیر تأثیر آن آنقدر متحمس و فرحناك و جالاك و متحرك شد که این شدت حرکت تا اعماق قوهٔ شعور باطنی نفوذ کند و مانند پرده های واقعی و اصلی و طبیعی در لوحهٔ آن شعور منعکس شود و نقش بندد و جایگیر و ثابت و راسخ گردد و جای پرده های تاریك و خوفناك سابق را بگیرد و آن ها را در سایه و در پشت سرخود بگذارد

این است سر قدرت قوهٔ خیال وقوهٔ شعور باطنی که بوسیلهٔ حس ارادهٔ آن ها صفحهٔ حیات خودمان را بدست خودمان تغییر می توانیم بدهیم .

دستور خواندن ذکر و عبارت مخصوص در قبل و پس از خواب یکی از آسانترین و ابتدائی ترین وسایلی است برای رسیدن باین مقصود یعنی برای حك کردن تصویرات دلخواه در صفحه قوه شعور باطنی

۳ – درجه سیم عملیات و یا هدف و وسیلهٔ سیم برای نیل مقصد عبارت از مداومت و استقامت در عملیات است یعنی مانند آن سوار که از راه کج عنان بر تافته و براه راست باز آمدهٔ و از درستی آن راه خاطر جمع شده و بامید قوی و یقین کامل بدان راه مداومت میکند و هرگز خستگی حس نمی نماید چونکه یقین و ایمان دارد که این راه او را بسر منزل خواهد رسانید شما هم در این راه جدید که راه

صحت و افکار شفا بخش و امید انزا و روح پرور است. بایك ایمان کامل که در حقیقت کلید کامیابی و سعادت است باید راه بروید و ابداً تردید و شبهه و خستگی بخود راه ندهید برای رسیدن باین مقصود قوهٔ که در دسترس شماست همانا قوهٔ خالقهٔ اراده است که آن را تاج سر قوای خالقهٔ روح باید نامید و در حقیقت جریان ما و هر چه را در او هست و بلکه تمام کائنات را قوهٔ اراده اداره میکند چنان که روح انسانی نمونه و جلوه ای از قدرت خدائی است قوهٔ ارادهٔ انسانی نیز جز پرتوی از قدرت مشیت خداوندی چیز دیگر نیست. پس هر که بیشتر این قوه را تقویت کند و پرده های تاریك ضعف و سستی و ترس و بی حسی را از جلو آن بردارد اثار قدرت مشیت الهی را در نفس خود ظاهر و هویدا خواهد دید و بلکه بمقام قاب قوسین اولادنی خواهد رسید ـ

تمام پیغمبران و اولیا و اوصیا و فلاسفه و حکما و بزرگان جهان مقام خود را احراز نکرده اند مگر از پرتو این جذبهٔ قدرت الهی که اراده تام دارد و هریك از این آقایهای جهان معنویت نسبت بدرجهٔ فیض خود ازین قدرت حایز مقامی گشته اند وآنقدررا گاه در جهاد با نفس خود وگاه درتحمل عذاب وشکنجه وگاه در هدایت مردم نا بینا بکار برده اند و امروز هم هرچه در گوشه وکنار دنیا مردمان بزرك که می بینیم مصدر کارهای معجز نما و حیرت افزا میشوند در سایهٔ همین قدرت

است ولی بعضی‌ها این قوه را در راه بد صرف میکنند و نتیجهٔ بد میگیرند و برخی در راه خوب و سعادت و هدایت نفوس بکار میبرند و بحریم عزت ومحبت سبحانی نزدیك تر میشوند و بمقام بلند عظمت و حقیقت میرسند. ولی شما باید هدف آمال خود تا نرا بلندتر ازاستفادهٔ شخصی قراردهید چنانکه خواجه گفته

" یکجو از خرمن دستی نتواند برداشت

هرکه در راه فنا ره حق دانه نکشت "

جمعی فقط برای حفظ نفس خود و نجات خود از هواجس نفسانی میکوشند یعنی این قدرت را در راه نفس خویش بکار می اندازند و بگوشهٔ زهد و عبادت رفته دست از دنیا و ما فیها میکشند وعابد و زاهد میشوند و استراحت نفس خود را بر شماتت وزحمت و اذیت مردم نادان ترجیح میدهند ولی گروه دیگر سینهٔ خود را سپر تیر جفا و مظالم اهل زمان و جاهلان ساخته دستگیری نابینایان و نجات دادن غرق شوندگان را تکلیف خود یعنی امر وجدانی و رحمانی میشمرند و در آنراه صرف جان و قدرت میکنند. . اینها پیغمبران و هادیان جماعات و امم هستند و بهمین جهت که در راه امر خدائی و وجدانی ترك عزت و جان و مال میکویند مقام ایشان بالا ترین مقام انسانی است : . . شیخ سعدی نیز در شرح فوق میان عالم و عابد بهمین نکته اشاره کرده و گفته است :

گفت آن کلیم خویش بدر میبرد ز موج

وین جهد میکند که بگیرد شریق را

باری غرض در شرح عظمت و قدرت قوهٔ اراده بود که انعکاسی است از مشیت الهی ولی این قوه و قدرت را تنها در راه نجات نفس خود نباید بکار برد یعنی بعقیدهٔ من هر قدرت و قوهٔ که انسان دارا میشود باید آنرا در راه نجات هیئت جامعه بکار برد نه فقط درراه نجات خود مانند زاهدان وعابدان گرچه مقام این مردمان نیز که الا بتصفیهٔ روح وتزکیهٔ قلب خود کوشان ومشغول هستند وضرری بدیگران نمیرسانند بسیار بلند وممدوح است ولی چنانکه گفتم ضرر نرسانیدن وبنجات نفس خود کوشیدن کافی نیست بلکه باید همت را بلند تر داشت و آن را بنجات دادن دیگران گماشت این است فرقیکه در میان فلسفهٔ توحید و عقیدهٔ اغلب علمای صوفیه و حکمای ایران پیدا میتوان کرد. البته من هم با این بی بضاعتی علمی و معرفت همین قدر میدانم و حس میکنم که گوشهٔ انزوا و استراحت و دست کشیدن از قیل و قال دنیا و ترك مصاحبت مردم بی حقیقت امروزی یك لذت روحانی دارد و واقعاً بزرگترین نعمت است و در اینجا قول خواجه بقدر یك دنیا در نظر من قیمت دارد که میفرماید

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنك تعلق پذیرد آزاد است

و بدرستی هم چنین است و گنج درویشی و قناعت کنجی است که با شمشیر برای قهار ترین سلاطین عالم میسر نمیشود من لذت این مقامات را احساس میکنم و این زندگی درمرکز

تمدن اروپا که در نظر غافلان و جاهلان یك سعادت دیده میشود در نظر من هیچ رجحان و برتری بکلهٔ پاك و آزاد و روشن یك درویش خدا شناس ندارد و جلوهٔ نمی نماید و اغلب گفتهٔ خواجه را تکرار میکنیم

طراز پیرهن زر کشم مبین چون شمع
که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

ولی با وجود حس لذت مقام درویشی و آزادگی باز خود را بهر گونه زحمت و مشقت حاضر و آماده ساخته ام بامید اینکه بلکه بتوانم خدمت ناچیزی بنوع خود بکنم و شرارهٔ جانسوزی از آتش دل خود بجان افسردهٔ بعضی از دلها برسانم و بقول خواجه عمل کنم که فرماید

کاری کنیم ور نه خجالت برآورد
روزی که رخت جان بجهان دگر کشیم

دامن صحبت دراز شد و بحاشیه افتادیم . غرض ذکر تاثیرات روح بخش قوهٔ اراده بود که مرحلهٔ چهارم از وسایل تداوی روحی می باشد و در هر یك از مقاصد عالیه و سافله تاثیرات حیرت نمون می بخشد و چون بصنوت قلب و پاکی طینت شما اطمینان کامل دارم لهذا یقین میدانم که پس از سیراب شدن از منبع فیض این قدرت خدائی آن را در راه نجات دیگران نیز بکار خواهید برد و بادای فریضهٔ معنوی و روحانی خود ازین راه نایل خواهید گشت

کیفیت تکون و پرورش قوهٔ ارادهٔ شرح مبسوط لازم دارد که

باید بموقع دیگر بگذارم . همین قدر درین جا تکرار باید کنم که تا این قوه را در نفس خود تان بدرجهٔ کمال نرسانید از قوه های سابق استفاده نمی توانید کنید . اینکه اغلب مردم عاقل و دانا و متفکر را می بینیم که باز از ارتکاب حرکات ناشایست خود داری نمیکنند و بعبارت ساده تر بگفته ها و نوشته های خود عمل نمی نمایند و میان قول و فعل و علم و عمل ایشان فرسخها مسافت پیدا میشود حکمتش ضعف قوهٔ اراده است وبس . و اینکه کرور ها کتابهای فلسفه و حکمت و اخلاق نوشته و نشر شده و هزار ها کنفرانسهای اخلاقی و مذهبی در اطراف جهان داده میشود و هزاران واعظان و علما در سر منابر و عظ ها و نصیحتها میکنند باز نوع بشر در منجلاب فساد اخلاق غوطه ور است علت آن جز این نیست که اولا این هادیان دروغی و زاهدان ریائی و واعظان نفس پرست بگفته های خود عمل نمیکنند و ثانیا هم خود شان از قوهٔ اراده بی بهره هستند و هم در نفس مردم این قوه را پرورش نمیدهند و تقویت نمیکنند .

خلاصهٔ کلام . قوهٔ اراده بزرگترین محرك بدن ماست وچنانکه با قوهٔ اراده کوچکترین و بزرگترین اعضای بدن خودمان را هر وقت بخواهیم حرکت می توانیم بدهیم بوسیلهٔ تربیت و تقویت آن میتوانیم آن را حاکم مطلق قوای روحی خود نیز بسازیم و آن وقت هرچه تصمیم بگیریم فوری بعمل می آید و عنان فکر و خیال وشعور باطنی خودمان را که مقتدر ترین اسباب موفقیت و تداوی روحی ما هستند بهر طرف بخواهیم سوق میتوانیم بدهیم

بالای قوهٔ اراده قدرتی نیست و هر کـه ازین قدرت خالقه خود را سیراب کـند برجهان نفس خود و نفس دیگران حکمران مطلق میکردد . شما کـه شرارهٔ ازین آتش مقدس را دارید آن را با قوهٔ فکر و ممارسه بیفروزید و بزرکتر وقوی ترش سازید تا شعله ور شود و جهان مقدرات شما را منور نموده تمام زنجیرهای مادی و معنوی را در بدن شما درهم شکسته آزاد و چالاك وزنده دل و روشن روان و پای کوبان و خندان رو بطرف سعادت و حقیقت رهسپار تان سازد

انسان بهر یك از مراتب ترقی مادی و روحی کـه بخواهد برسد محتاج به قوهٔ اراده است و قوهٔ اراده آخرین مرتبـه ملکات روحی است کـه پس ازطی کردن درجات دیگر ویا بعبارت واضحتر پس از آکاه شدن باسرار وچگونکی وصفات و قوای دیگر و پس از درك مدارج معرفت وحقیقت استفاده از آنها موقوف بکار بردن قوهٔ اراده است و بدون این قوه محال است کـه هیچ امری را اجری کنیم و با هیچ یك از هواجس نفسانی و عادات زشت خودمان جهاد نمائیم ومداومت وثبات واستقامت را ملکهٔ خود سازیم درصورتیکه استقامت ومتانت منبع سعادت ومرکز موفقیت است و فقط کسانی تاج افتخار و شرافت بسر میتوانند کذارد کـه مسلح با قوهٔ اراده و متانت باشند واز جاو زحمات و صدمات و ناکامیها بو مغلوبیت ها و مشقتها نکریزند

بخصوص برای اشخاصیکـه مشغول جهاد با نفس و یا مایل بتربیت افکار وحیات جدید معنوی و روحی هستند اهمیت قوهٔ اراده

بمراتب بیشتر است

چنانکه هر یك از اعضای بدن انسانی بوسیله مشق وورزش بزرك میشود و قوت میگیرد قوهٔ ارادهٔ انسان هم بوسیلهٔ مشق و عادت و ورزش بزرك و قوی میگردد و کم کم شخص با اراده کار خود را بجائی میرساند که لفظ محال برای او محال میشود یعنی هر چه را آرزو کند فوری بجا میآورد و هیچ چیز جلو عزم و ارادهٔ او را نمیگیرد . او کوههای موانع را از جا میکند و نه تنها بر نفس خود بلکه بر نفوس دیگران نیز حکمرانی میکند و اساساً نفس او مرکزی میشود که تمام قوای نفوس دیگر را بخود جلب میکند و در اطراف خود آنها را میگرداند و تابع جریان و حرکت خود میسازد مانند آفتاب که چندین ستاره را پیرو و پیك خود ساخته است

و در اینجاست که معنی " عبدی اطعنی اجعلك مثلی " ظاهر میشود یعنی شخص بجائی میرسد که نمونهٔ قدرت خدا و تمثال عظمت او میگردد و چنان که خداوند بمحض ارادهٔ کن فیکون کاینات را بوجود آورده است این بندهٔ خدا شناس نیز بمحض اراده آنچه را که در حیز قدرت بشر است در دایرهٔ وجود خلق مینماید و بمقام کن فیکون بشری میرسد

روح ملتها نیز یك ارادهٔ اجتماعی دارد که در چگونگی سرنوشت آنها دارای نفوذ عظیمی است . این ارادهٔ اجتماعی است که اینده آل ملی هر جامعه را لباس فعلیت می پوشاند و بسوی موفقیت میکشاند . این ارادهٔ ملی بیشتر در تعقیب مسلك

سیاسی ملت رو نما میشود و یك خط حرکت مستقیم و مشخص نشان میدهد .

از آنجا که همهٔ کامیابیها درین جهان فقط در نتیجهٔ پایداری و متانتی که در زیر شهپر عقل و کیاست زائیده باشد بعمل میآید لهذا قوهٔ اراده نیز محور آن متانت و پایداری را تشکیل میدهد

ملتیکه از یك ارادهٔ قوی و متین اجتماعی محروم شد مانند کشتی بی بادبان و یا بی کشتیبان میشود که دستخوش حوادث ایام و بادهای مخالف مرام میگردد و درهم میشکند .

همانطور که یك دره بین تموجات نور را بیك نقطه جمع کرده تمرکز میدهد بطوریکه قدرت آن یك نقطه هزارها بار زیادتر میشود وآن انوار پراکنده را یك آتش سوزان میسازد همان وظیفه را هم یك ارادهٔ ملی درسرنوشت ملت بجا میآورد یعنی انوار ضعیف افراد را بیك نقطهٔ معین که ایده آل ملی باشد تمرکز میدهد تا آن ایده آل چنان قوت میگیرد که همهٔ موانع جلوراه خودرا سوزانده یك شعله درخشان میگردد که جهان سرنوشت اورا روشن میسازد .

آیا این نوع ارادهٔ ذیقدرت ملی چگونه و کجا پرورش می یابد ؟ بوسیلهٔ تعلیم و تربیت در سینهٔ افراد ملت . بلی تنها تعلیم و تربیت صحیح است که در نهاد جوانان ملت یك حس ملی و یك ارادهٔ ملی تولید میکند که به حسیات شخصی و منافع فردی غالب می آید و ایده آل ملی را کعبهٔ آمال خود می شمارد و در موقع تصادم آمال و منافع شخصی با آمال و منافع ملی اولیرا بایك حس مقدس فدای دومی میسازد .

نمونهٔ یك چنین تعلیم و تربیت و یك چنین ایده آل ملی و یك چنین اراده اجتماعی در نژاد آنگلوساکسون پیدا و هویداست. باین جهت است که این نژاد تفوق بر ملل دیگر دارد و ربع کرهٔ ارض را در زیر پرچم اقدار خود نگاه میدارد. توالد یك ایده آل بلند ملی و اعادهٔ عظمت و شوکت باستانی جز از این راه یعنی قبول و تعمیم اصول تعلیم و تربیت آنگلوساکسونی ـ نه از راه معارف کنونی ـ ممکن نیست و نخواهد بود زیرا بقول خواجه :

" جوهر جام جم از کان جهان دگر است
تو تمنا ز گل کوزه گران میداری "

۱۱ - قوهٔ جاذبهٔ شخصی

ه دست از مس وجود چو مردان ره شوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی "

این قوه که آن را مغناطیس شخصی نیز میگویند قوه ایست که بقول علماء فن شبیه بقوهٔ الکتریك که از بدن ما تصاعد نموده اطراف بدن ما را احاطه میکند ولی نامرئی است و نامحسوس فقط گاهی اشخاصیکه چشمهای بسیار حساس دارند و از راه خیلی دور می بینند در تاریکی این قوهٔ جاذبه را هم در اطراف اشخاصیکه ازین قوه زیاد دارند می بینند و حتی بعضی از پرفسورها کتاب های مفصل درین باب نوشته اند و به برداشتن عکس این قوه که مانند نور باریکی از بدن انسان سایه وار و یا بخار مانند متصاعد میشود موفق شده اند

این قوه بیشتر از سر انگشتان دستها و از موهای سر و از چشمها و دماغ و دهن بیرون میزند یعنی دیده میشود مثل اینکه بدن انسانی مانند توری است شعله ور که از سوراخ های دماغ و چشم و بینی و گوش و سر انگشتان شعله های آتش بیرون میزند .

اینکه گفتم از سر انگشتان بیرون میریزد حکمتش این است که در بدن پارهٔ مراکز دست که اینها با قوای عالم علوی مربوط هستند و همیشه در تماس و جذب و انجذاب میباشند دستهای انسان هم یکی ازین مراکز است و برای اینکه این مراکز بهتر قوای عالم علوی را جذب کنند شرطها و ورزشهای مخصوصی دست که فقط واقفان علوم اسرار وما یخ و عرفا میدانند و بجا میآورند همهٔ اینها ازین قوهٔ جاذبهٔ دستها بهرهٔ کافی داشته اند ولی حضرت موسی بیشتر از دیگران دارای این قوه و بآن مناسبت صاحب ید بیضا بود یعنی دستی که از آن نور سفیدی درخشان و ریزان بود و بقدرت آن نور بر فرعون ساحرین غلبه مینمود .

حضرت موسی در معابد زیر زمینی که بعقیدهٔ بعض محققین در زیر همین اهرامها بوده در دست رجال الغیب تربیت یافته و بعلوم خفیهٔ الهی آشنا شده بود

امروز هم در هند مرتاضین حقیقی هستند که دارای این قدرت بوده بمحض بلند کردن دستهای خود بطرف جانوران درنده اینها روبگریز می نهند و حتی بنا بشهادت بعض محققین و سیاحان اروپائی در پارهٔ از جنگلها که حیوانات وحشی زیاد است این

مرتاضین شبها در کنار جنگل میخوابند که آن جانوران بدهات نزدیك جنگل وارد نشوند و از جائیکه این مرتاضین خوابیده‌اند بر میگردند .

این قوهٔ جاذبهٔ دستها یکی از چندین انوار نبوت است که بهر یك از پیغمبران داده میشود و این همان قوه است که در دین زردشت بنام قوهٔ ایزدی نامیده شده است و چون در روزگاران پیشین سلطنت روحانی و جسمانی عالم در حکمداران جمع بود این است که پادشاهان قدیم ایران نیز مانند فراعنهٔ مصر من عند الله دارای این قوه و فره ایزدی بودند ولیکن هر کدام که بر خلاف مشیت الهی رفتار میکرد و زبان به اانست بر بکم میگشود این قدرت آسمانی از آنها سلب میشد چنانکه از جمشید و فرعون عهد موسی سلب شده بود . هم چنین حضرت یوسف وقتیکه با پدر حضرت یعقوب با خانواده وارد مصر میشد به استقبال شتافت ولی بمحض دیدن پدر از اسب پیاده نشد برای مجازات این تکبر و غرور آن فره ایزدی یا قدرت ملکوتی مانند نوری از دستهایش پرید و نور نبوت از و زایل گردید اینهم باز اشاره بهمان قوهٔ جاذبهٔ دستهاست .

بلند کردن دستها در اذان و در دعا و نماز یك حکمت مخصوص دارد که عبارت از جذب کردن همان قوهٔ جاذبهٔ علوی و ملکوتی است بطرف بدن . زیرا همانطور که دستها قوهٔ جاذبهٔ بدن را بیرون میدهند بهمان ترتیب هم قوهٔ جاذبهٔ محیط خارجی

را جذب و بلع مینماید و بهترین واسطه برای این کار بلند کردن آنهاست بطرف آسمان با یك نیت خالص و ایمان کامل در موقع دعا و مناجات و ذکر .

مشایخ صوفیه این حکمت و حقیقت را بمریدان و سالکان خود باین طرز می فهماندند که میگفتند : ای سالك در حین دعا دستهایت را بسوی آسمان بلند کن زیرا که خداوند کریم علی الاطلاق دستی را که بسوی او درازشده باشد نومید وخالی برنمیگرداند .

ثواب داشتن مصافحه نیز در اسلام باز مبنی بهمین حکمت است که در آنصورت این قوهٔ جاذبه از دست یکنفر بدست و بدن دیگری میگذرد و برای او قوهٔ صحت می بخشد . درین مصافحه البته دستی که قوهٔ جاذبه اش بیشتر است ناچار ازقوهٔ خود خواهد داد ولی هرگز قوهٔ خودش کاسته نمی شود زیرا موبوط بمنبع آن قوه است .

بهمین مناسبت سخت فشردن دستهای یکدیگر چنانکه در اروپا معمول است چندان مفید نیست زیرا که مانع از انتقال قوهٔ جاذبه میشود . گرچه در فشردن سخت ، اعصاب طرف مقابل تکانی میخورد و دل هم بیدار گشته بگردش سریع خون بعمل میآید که نشانهٔ محبت و گرمی و صمیمیت طرفین می باشد لیکن این نتیجه موقتی مانع از دخول جریان قوهٔ جاذبهٔ دستها میشود . اگر اروپائیان پی باین حقایق میبردند در فشردن سخت اینقدر ها مبالغه نمیکردند .

این حقایق و اسرار در همه ادیان بوده و به حواریون و

خلفای انبیا تعلیم داده میشد چنانکه عیسی هم به حواریون خود
آنرا یاد داده بود و ایشان این قوه را در دستهای خود
جمع میکردند و نا خوش ها را با آن شفا میدادند و بلند کردن
دستهای کشیش ها در آخر دعا ها و در تعمید ها وغیره آثار
بآن است لیکن ایشان آنقوه را ندارند .

اسرار و حقایق دیگر راجع باین موضوع بسیار است لیکن
باین مختصر اکتفا باید کرد .

این قوه در بدن هر انسانی اساساً موجود است ولی بدرجات
مختلف چنانکه حواس وقوای دیگر مردم بمراتب مختلف است
این قوه نیز درآنها تفاوت دارد ولی هیچ کس محروم از آن
نیست وحتی بعقیدهٔ بعضیها آن چیزیکه ما روح مینامیم همین قوه
است که مانند یك پرده تمام بدن ما را چه در داخل و چه در
خارج احاطه میکند و هر وقت این پرده بطوری دریده و پاره
شد که دیگر نتوانست اجزای آن بهم پیوند دو متصل بشود آن
وقت حیات از ما وداع میکند لیکن این عقیده برخطا ست زیرا
که آن پردهٔ هاله مانند که جسم ما را احاطه میکند جسم قالبی
و یا مثالی است نه خود روح . این قوه چنانکه می بینیم در نفس
انبیا و اولیا وعرفا و بزرگان دین ومتصوفه و اهل ریاضت وغیره
بدرجهٔ بالاتر است و بدان وسیله است که مانند آهنربا چشمهای
ایشان مردم و نفوس دیگر را جذب میکند و مجاوب میسازد
و تا یکدرجه اسیر خود مینماید . . . نفوذ و عظمت کلمات و
افکار رؤسای دین و مؤسسان مذاهب از این قوهٔ جاذبه

است و حتی مرتاضین هند و « جوکی» ها و غیره که به تسخیر ارواح حیوانات موفق و برام کردن جانوران وحشی و درنده دسترس میشوند بوسیله همین قوه است و با همین وسیله است که اغلب شعبده باز ها و غیره کارهای عجیب و غریب نشان میدهند و هنوز انسان بهزار یك نفوذ و تأثیرات این قوهٔ قاهره فایض نشده است . حالا باید دید که منبع این قوه چیست و آنرا چگونه میتوان تحصیل کرد و در راه تداوی روحی چگونه از آن استفاده میتوان نمود

۱ – منبع قوه جاذبه

چنانکه گفتم بعضی را عقیده این است که این قوهٔ جاذبه همان روح است و چیز دیگر نیست لیکن این عقیده پایهٔ علمی ندارد زیرا که این جاذبه خود روح نمیتواند بشود بلکه یکی از قوای اوست . ولی منبع این چیست در آن خصوص عقیده ها مختلف است بعضی ها بر آنند که هوای لایتناهی که ما در آن غوطه ور هستیم و مانند دایره ما را درمیان خود گرفته است منبع این قوه است یعنی هوا و بعبارت دیگر اثیر مرکز این قوه است چنانکه قوهٔ الکتریك هم در هوا موجود است و این قوهٔ جاذبه نیز نوعی از الکتریك میباشد . و بدین جهت میگویند هر قدر از هوای صاف بیشتر تنفس کنیم همان قدر قوهٔ جاذبه و قوهٔ حیات یعنی روح ما قوی تر و زنده تر و جاذب تر می شود . این عقیدهٔ فلاسفهٔ هند است که حالا علمای اروپاهم قبول میکنند و بتنفس هوای صاف با ترتیبات مخصوص بسیار اهمیت میدهند و بسیاری از امراض

را فقط بدین وسیله تداوی مینمایند و الحق نتایج خوب و مؤثر حاصل می کنند و حتی اطبائیکه فقط بوسیلهٔ قوهٔ جاذبه تداوی مینمایند و آنها را « ماتیتیز ور » یعنی مغناطیس کننده مینامند و روز بروز نفوذ آنها بیشتر می شود تنها بدین واسطه یعنی بوسیلهٔ قوهٔ جاذبه تداوی میکنند و اول قوهٔ جاذبه را در بدن خودشان تربیت میکنند وشرایط آن را تحصیل و تتبع مینمایند و سپس بکار می اندازند و اینها مخصوصاً بتنفس هوای جدید وصاف بسیار اهمیت میدهند ومشق زیاد میکنند بطوریکه بقدر امکان بیشتر هوای تازه وصاف در بدن خود داخل مینمایند و بدان وسیله نفس ایشان دارای یك نوع جوهر حیات و یا قوهٔ جاذبه میشود و با نفس خودشان بسیار امراض را تداوی میکنند ومثلا کسی را که دلش درد میکند با نفس خودشان موضع را از خارج گرم میکنند یعنی هو (دم دادن ـ دمیدن) مینمایند وبدین طریق بدان قسمت از بدن یعنی دل که قوهٔ حیاتی آن کمتر شده قوهٔ تازه میدهند وآن را بحال اولی و اصلی خود میآورند

با وجود این نمیتوان گفت که تنفس هوا یگانه وسیلهٔ تحصیل این قوهٔ جاذبه است بلکه باید گفت که کمك زیاد بکسب این قوه میکند لیکن اسباب و شرایط دیگر دارد که بعضی از آنها اشاره میکنیم.

چون مرکز اصلی این قوه دماغ است و بواسطهٔ اعصاب در بدن منتشر میشود از آن جهت برخی از ارباب فن این قوه را سیالهٔ عصبی نامیده اند و بی مناسب هم نیست ومخصوصاً

در مباحث طبی و در هر جا که صحبت از تداوی میشود همین نام را استعمال کردن بهتر است .

هوای محیط و یا اثیر نه تنها دارای این قوهٔ جاذبه و مغناطیس و الکتریك است بلکه همهٔ قوائیکه تا کنون کشف شده و آنهائیکه بعد ها کشف خواهند شد همه در سینهٔ همین محیط محفوظ و مکنوزند و این سینهٔ محیط و یا اثیر خود همیشه با کل کاینات و عوالم علوی در تماس و ارتباط است و اساساً ذرات عالم وموجودات ارضی وسماوی همه در آغوش یك قوهٔ واحد و یك محیط کل آرمیده اند وتفریق اینها فقط بجهت کوتاهی ونارسائی ادراك بشر است . پس همهٔ این قوه ها در دسترس استفادهٔ هر موجودی گذاشته شده است و تنها هر کس بر حسب استعداد فطری ومساعی کسبی خودش ازین خوان بیدریغ نعمت و قدرت نواله چین میتواند شود .

باری این موضوع بسیار وسیع است و کتاب ها لازم دارد و این همان مسئله است که (دم عیسی) را که در کتب ما مسطور است بخاطر ها میآورد و البته عیسی بن مریم و انبیاء دیگر همه ازین قوه بهرهٔ کافی داشته اند و اغلب معجزات آنها مبنی بدین قوهٔ سیالهٔ جاذبه بوده است که امروز درمحل استفادهٔ عموم گذاشته شده است

این اطبای ماینتیزور (مغناطیسنده) چنانکه گفتم اول قوهٔ جاذبه را بوسیلهٔ تنفس هوا و رعایت شرایط حفظ صحت و بخصوص استراحت و تقویت اعصاب وقوهٔ ایمان ومحبت در بدن خود جمع

ذخیره میکنند و بدنرا می افزایند که در بدن آنها سرمایه
میشود و مانند یک لوله پر از بخار میگردد که محتاج یک کبریت
است تا مشتعل شود آنوقت این قوه را بوسیله چشمها و
نفس بدن اشخاص مریض وضعیف القوی میرسانند و در آنها مریض
شدهٔ بدن قوهٔ تازه و جوهر حیات را میدهند و تلقیح میکنند و
بدین وسیله شفای عاجل را حاصل می نمایند و حتی با این قوه
گاهها را هم پرورش داده نمو آنرا تسریع میتوان کرد

گروهی را هم عقیده این است که منبع این قوه هوا نیست
بلکه قوهٔ ایمان و محبت است زیرا در نفس انبیا و اولیا و صاحبان
کشف و کرامات فقط قوهٔ مخابرهٔ محبت و ایمان است که مصدر معجزه ها
میشود ودر حقیقت هم قوهٔ محبت یک جاذبهٔ غریب و بزرگی دارد
که حتی سخت ترین دشمنان ما را مجذوب میسازد آیا یک نگاه
محبت آمیز بقدر یک قوهٔ الکتریک قدرت و نور نمی باشد

هر کس بوئی از عشق حقیقی ویا مجازی برده باشد این حقیقت
را تصدیق میکند

این عقیده و عقیدهٔ سابق با هم منافات نیست و هر دو را باید
توحید کرد تا نتیجهٔ خوب حاصل نمود

در انبیای سلف از یکطرف بهجت پاکی قلب و خاموش شدن
آتش هواجس نفسانی و طبایع خسسهٔ شیطانی و جود آنان
بیش از آنچه ما تصور میتوانیم حساس برای قبول امواج قوای
عالم محیط وعلوی حاضر بوده و بعبارت دیگر رشته های
اعصاب دماغ و قلب آنان آنقدر پاک و لطیف و حساس بوده

است که با مختصر تموج قوای محیط باهتزاز در میآمد وآن امواجرا اخذ وهضم مینمود برخلاف مردمان دیگر که دود هوا وهوس وآمال پست و خبائث نفسانی دماغ آنانرا آنقدر تیره و تار نساخته است که انوار معرفت و امواج قدرت بآسانی بتوانند نفوذ کنند .

و ازطرف دیگر اوراد و اذکار و دعا و مناجات ونماز و امثال اینها خود بهترین وسیله ایست برای جذب قوای عالم ملکوتی وجای تنفس مصنوعیرا میتواند بگیرد . پس ریاضیات شاقه وتنفس و امثال اینها مخصوص افراد عادی بشر است که مجبورند با این وسایل کسبی وجود خودرا قابل فیض ومحیط انوارعلوی بسازند

و این‌هم بسیار طبیعی است که شخصی که میخواهد قوهٔ حیات بدن دیگران بدهد باید نسبت بآن اشخاص یك محبت فوق العاده داشته باشد و الا با بغض وعداوت وخون‌سردی ویا فقط بملاحظهٔ نفع مادی چنانکه اغلب اطبای امروزی دارند هرگز موفق بتلقیح جوهر حیات و قوه جاذبه نخواهد شد و اگر مباحث ومطالبی را که در فصلهای راجع بقوهٔ ایمان ومحبت بسط دادم بنظر بیاورید میفهمید که در واقع این دو قوه شرط اعظم موفقیت در تداوی روحی است وچنانکه گفتم قوه های همجنس یکدیگر را جذب میکنند وباآنها همدم وممتزج میشوند وقوت میگیرند همینطور حس محبت وخیرخواهی وشفا بخشی ومرحمت که از یك قلب سر میزند و صعود میکند در فضای عالم ما هر حسی را که از این جنس است بخود جلب و جذب می نماید

و اطراف خود را از این جنس بر و محاط میکند مانند گودی
که آبهای اطراف بدانجا میریزد و آنوقت شخصی که صاحب
این قلب است هرچه ازهوا ومحیط خود تنفس میکند امواج همان
جنس محبت و خیر خواهی و مرحمت و شفا بخشی خواهد بود
که خودش بیرون داده است که باز بسینه سیاه ولی با یك شکل
بزرگتر وقویتر بخودش بر میگردد وقلب و دماغ او را پر از
جوهر حیات و با قوه جاذبه میسازد و باز فرصت میدهد تا آن
قوه وجوهر را هر جا و بهر کس میخواهد انتقال دهد و نوابد
شفا و صحت نماید

۲ – طریق تحصیل و استعمال قوه جاذبه

پس از شرح فوق تا یك درجه معلوم شده است که هر کس
میتواند این قوهٔ خارقه را که درنفس او ودیعه گذاشته شده
است تربیت وتقویت کند و یك چنین قدرت خدائی را در
نفس خود حاضر وآماده بحرکت و استعمال بیاورد

طریق تربیت وتقویت این قوه همان است که ذکر شد یعنی
از یکطرف با رعایت قطعی شرایط حفظ صحت قوی نگاهداشتن
اعصاب وتمام اعضای بدن و مخصوصاً تنفس عمیق و بطئی و
منهای هوای صاف وتازه و از طرف دیگر تصفیهٔ قلب از تمام
هوس وهوس جسمانی و اغراض نفسانی و نداشتن یك محبت
بیکران نسبت بعموم کاینات درقلب خود و داشتن یك ایمان
کامل بقدرت خداوندی و به قوت قوای خالقهٔ روح انسانی
که نیست مگر شرارهٔ از همان نایرهٔ قدرت

چون این دو مطلب را در مباحث گذشته نوشته ام وخودتان بخوبی چگونگی و اهمیت آن ها را درك میتوانید کنید درین جا دو باره تکرار نمیکنم . همین که بوسیلهٔ مشق و ممارسه جسمانی وروحانی یعنی بوسیلهٔ عادت کردن به تنفس صحیح وبه تصفیه قلب بدین مقام رسیدید که در ریه های شما جز هوای پاك وصاف چیزی دیگر جا نگرفت و در قلب شما جز معشوقهٔ مهر و محبت هیچ شاهد دیگر مسکن نگزید و در صفحهٔ دماغ شما غیر از افکار قوی و مثبت وخیر خواه و نور پیش هیچ اشکال دیگر منعکس ومصور نشد آنوقت بدن شما منبع ومخزن یك مقدار کلی از قوهٔ جاذبه و یا جوهر حیات خواهد شد و این قوه وجوهر همیشه از دماغ (مغز) و چشمها و نفس و انگشتان شما سرشار و متصاعد خواهد گشت و آنوقت این قوه را در هرجا ودر تقویت هر یك از اعضا مانند قوهٔ الکتریك بکار میتوانید ببرید

لیکن خود بهتر میدانید که تنها خدمت کردن بنفس خود و بنجات نفس خویش کوشیدن هنری نیست بلکه باید همت را عالیتر قرار داد و کمر خدمت بنجات دادن دیگران بر بست . در اینصورت باید اولا یك قانون ازلی و ابدی را گوشوارهٔ گوش هوش خود قرار دهید و آن قانون درکلمات " لیس للانسان الا ما سعی " مندرج است و فحوای آن اینست که تا رنج نبری گنج بر نداری !

با یك ایمان قلبی قبول باید کنید که درین جهان گذران

هیچ چیز بی زحمت و ریاضت حاصل نمیگردد و هیچ مزدی بدون کار گرفته نمیشود حتی فیض خداوندی نیز در نتیجه سعی وعمل شامل حال بشر میگردد . آیا نور آفتاب وهوای محیط را که فیض بی دریغ وحیات بخش خداوندی است میتوان بدون باز کردن چشمها وحرکت دادن اعضای تنفس مالك شد ؟

« دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی
چوشمع خنده زنان تاج سر توانی کرد »

قانون دیگری که باید پیوسته در نظر دارید اینست که هرقدر یك آرزو و یا یك ایده آل بلند تر باشد زحماتیکه در راه آن باید کشید نیز بزرگتر خواهد شد لیکن مرد صاحب عزم و با اراده هرگز از سختی راه نمیترسد و از فداکاری پس نمی نشیند تا شاهد مراد را بدست میآورد . و در هر جامعه که شمارهٔ این قبیل رجال رو بفزونی گذاشت ورق سرنوشت او هم بر میگردد ومعشوقه عزت وسر افراری پرده از رخسار دلربای خویش بر میدارد و جهان آن جامعه را غرق انوار روح افزای جلال خود میسازد .

اینك برای رسیدن بکعبهٔ مقصود یعنی به تسخیر قوای خلاقهٔ روح که بوسیلهٔ آنها نه تنها مقدرات خودتان را بلکه سرنوشت جمعی و ملتی و حتی نوع بشر را میتوانید تغییر و نجات دهید یك چراغ و یك شمشیر بدست شما می سپارم تا یکی راه شما را روشن کند و دیگری شما را از راهزنان حفظ نماید .

کامیابی شما بسته بحسن استعمال آنهاست .

آن چراغ پر نور همانا قوهٔ عشق ومحبت معنوی است که اگر او را همیشه روشن نگاهدارید از پرتگاههای هولناك رهائی می یابید . و آن شمشیر برّان عبارت از ضبط نفس در مواقع شهوت و غضب است که این دو دیو بتیاره دشمن بی امان قوای روحی و مخصوصاً قوهٔ جاذبه و اراده میباشند . یکساعت غضب و شهوت رانی خرمن زحمات چند سالهٔ شما را میتواند بباد دهد و این مسئله عقلاً و حساً و فناً ثابت است و احتیاج دلیل و اثبات ندارد .

این حقیقت باهره را بگوش جان بشنوید و با حرفهای آتشین آنها را در صفحهٔ دلتان حك کنید که قوای خلاقهٔ روح در نفس خودتان موجود است که در تاریخ و پیدا کردن و بکار انداختن آنها نیز در دست خود شماست .

" بدلی در همه احوال خدا با وی بود
او نمیدیدش و از دور خدا یا میکرد "

اگر در این میدان جانبازی دیو ترس و شبهه حمله بقلعهٔ ایمان شما بیاورد و شما بدون مقاومت و ندای نفس بگریزید و یا تسلیم شوید دیگر نابودگاین امید را در زمین دلتان ازریشه بر کنید . اگر گوش شنوا داشته باشید این ندای آسمانی را از درون خودتان هر روز و هر ساعت میتوانید بشنوید :

" بمقصد کی رسی جانا بجهد خشك حیرانم
نمی یابد گهر غواص تا باشد بساحلها "

☆ ☆ ☆

۱۲ ـ خلاصه و خاتمه

ز دفتر خرقه چو آتش زدی ای سالک عارف
جهان شکن و سر حلقهٔ رندان جهان باش

اینك با کمی فرصت وتراکم افکار و اشتغالات گوناگون آنچه را که توانستم در خصوص قوای روحی از نقطه نظر فردی واجتماعی برای شما نوشتم وچنانکه خودتان ملتفت هستید این مطالب اختصاصی بمسائل تداوی ندارد وبلکه از حیث فلسفهٔ الهی و ایمان دینی و أخلاق وتعلیم وتربیت اجتماعی وفردی نیز قیمت و اهمیت را دارا میباشد

با این چند مبحث اطلاعات مختصری در بارهٔ مهمترین قوای خالقهٔ روح انسانی برای شما نوشتم وتا آن درجه که ممکن بود پرده از روی بعضی مطالب و حقایق که در نظر کوته بینان اسرار شمرده میشود برداشتم وشما را بمنابع بیکران قوای خدائی آشنا ساختم و امید آن را دارم که خود را از این زلال قدرت و حقیقت بقدر تشنگی واژوم سیراب سازید

درینجا باپند کلیه خلاصهٔ مطالب گذشته را دوباره یاد آوری میکنم

۱ ـ قیود فیصلی : دروازهٔ رحمت الهی کلید گنجینه قوای روحی . آئینهٔ جلوه نمای روح . پرده دار حرمسرای حقیقت . سر آغاز کتاب قدرت است

طریقهٔ کسب و تقویت آن : نظر کردن بایجاد کائنات . نظر بکواکب و سیارات و تمام مخلوقات . کشودن دیدهٔ بصیرت بکتب عالم و تاریخ امم و بخصوص مطالعه و تفکر در حقایق

شر ادیان وتقوی قوهٔ ایمان در ایجاد حادثات وغرایب مهم جهان

۲ – **قوهٔ فکر و خیال** : سررشتهٔ قوای روحی . چرخ مقدرات بشر . قدرت نا محدود و سیال . محور سعادت و اعتلاء . شهاب ثاقب قوای آسمانی . شهبال قدرت وعرش عظمت وعلویت است

طریقهٔ تقویت آن : تصفیهٔ قلب ودماغ از خیالات و هوسهای زشت و منفی . نشاندن محبت بی حدود در قلب ونقش تصویرات زندگی بخش ومثبت و محبت آمیز در دماغ کاشتن تخم افکار نیکی و مرحمت . تصویر آمال پاك و معصومانه در پیش چشم خیال و بکار بردن قانون طبیعی جذب و انجذاب در میان افکار و تمایلات متجانس

۳ – **قوهٔ شعور باطنی** : مخزن محفوظات نژادی وانفرادی بشر . اوقیانوس مقدرات . درج جواهر قدرت . نقطهٔ تمرکز قوای جسمانی و روحانی . خادم باوفای روح . محرك « موتور» قوای مخفی روحی ، کفهٔ ترازوی ماضی و استقبال و عروس پرده نشین حجله گاه اسرار میباشد

طریقهٔ تقویت آن . با تقویت قوای دیگر این یکی نیز قوت میگیرد چون که این آئینه و مخزن آن قوای خالقه است . علاوه بر این با تکرار و ذکر او راد ودعا های مخصوص و احتراز از هوا وهوس بترتیبی که شرح داده ام قوت مییابد

۴ – **قوه جاذبه** : خلعت زیبای خلقت ، نور تجلی الوهیت نشانهٔ روحانیت و فطرت ، کیمیای سعادت و محبت ، جاوهٔ انوار صفوت و صمیمیت و شرارهٔ آتش حقیقت است

طریقهٔ تقویت آن : ریاضات شرعیه مثل صیام و صلوات یعنی تصفیهٔ بدن و قلب و دماغ از حرکات زشت و از حسیات زشت و از افکار زشت و نشاندن حرکات زیبا و حسیات زیبا و افکار زیبا بجای آنها

۵ ـ قوهٔ اراده ـ اکسیر اعظم ، خیط اعظم و اسم اعظم ، تاج سر قوای روحی سرکن فیکون ، طومار حقیقت ، تا زیانهٔ قدرت ، خاتم قوای روحانی و مدارهٔ جهان و کمال یزدانی است

طریقهٔ تقویت آن : اجرای هر یك از افکار و اعمال خود تان پس از گذراندن آنها از جادهٔ تدقیق عقل ، خیط کنترل و حکمرانی بر تمام حرکات و حسیات و افکار خود ، یا فشاری در اجرای تمام مقاصد مشروعهٔ خود در کلی و جزئی بدون استثناء ، مشق متانت وثبات در هر امری از امور و لو منجر بمادی سر در سر آن امر شود ، حاضر کردن نفس بفدا شدن در راه حق و حقیقت ، شکستن زنجیر خوف و یأس و شبهه و تزلزل و تردید ، آزاد کردن نفس از دست حرص و غضب و شهوت و گرفتن عنان اختیار تمام قوای بدنی و دماغی و قلبی بدست خود و خلاصه نشان دادن جوهر استقامت و باز هم استقامت .

* * *

ایکه اندر حسرت دیدار یار دادهٔ از دست آرام و قرار
هان مشو نومید از توفیق حق گشت اینك از افق پیدا شفق
اینك آن راهی که بنمودم ترا اینك آن پرده که بگشودم ترا
اینك اینك جلوهٔ مقصود تو اینك اینك معبد و معبود تو

تا شوی رهبر بسی گمراه را ین ره بیما باسرور این راه را
با هزاران دیو باید کرد جنگ گرچه این راهیست پر از خار و سنگ
کرده خود را در کمین دل نهان نفس ما خود دیو باشد بیگمان
قدرتی کاورا ارادت نام داد لیك یزدان در نهاد تو نهاد
رخش قدرت باشد و تیغ نجاح این ارادت چون چراغست و سلاح
مرد ندارد دیو یارای ستیز پیش این رخش وچنین شمشیر تیز
قطب ومحور دایره پرگار شد با ارادت میتوان دوار شد
هم بسیج این سفر را ساز کن خیز و در آرج ظفر پرواز کن
شو سوی دیر تجلی رهنمون از کمند ضعف و سستی چه برون
دل شکفته گردد از دیدار یار راه چون روشن شد و بیرنج خار

ح . ك . ا

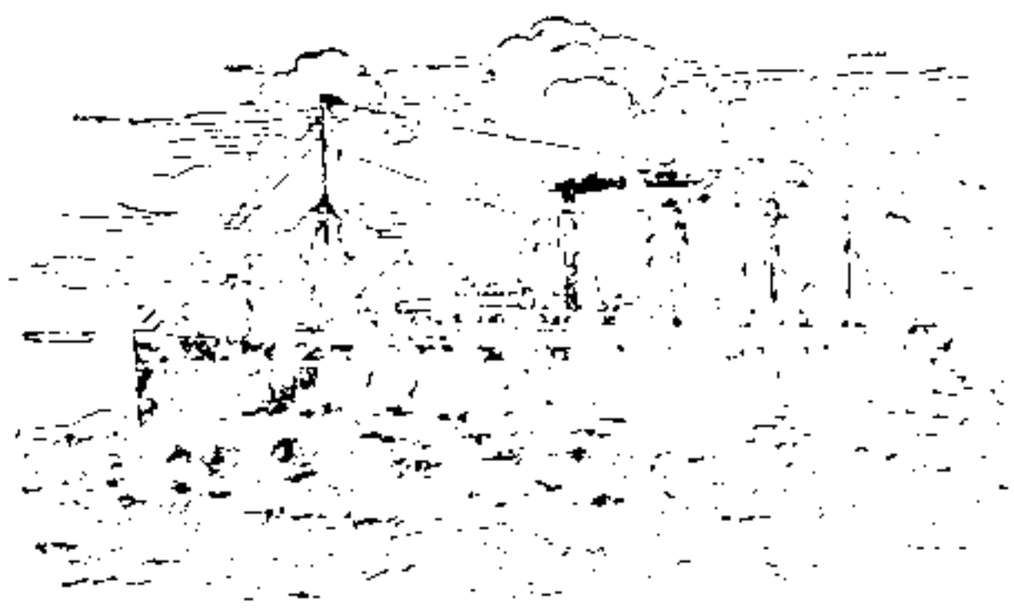

غلطنامه

از خوانندگان محترم تقاضا میشود قبلا اغلاط ذیلرا در متن کتاب تصحیح و بعداً قرائت فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۱۰	ا قسا م	ا قسام
۱۶	۱	جن	جن
»	۱۶	منشاء	منشاء
»	۱۷	آذیه	تغذیه
۲۶	۶	د ر د	دارد
۲۸	۳	خا ر قه	خارقه ها
۲۹	۲۲	قوة ایمان	قوهٔ ایمان
۳۰	۱	اول یك یك	اول بابد یك یك
۳۰	۱۵	با و نسبت	نسبت با ر
۴۰	۲	ر سد	ر سیده
۴۹	۶	نا ص	نا قص
۵۴	۲۱	محصول فکر	محصول قوهٔ فکر
۶۰	۱۰	میکند	میکنند
»	۲۲	ا عـا ب	اعصا ب
۶۳	۲۰	میا شند	میا شد
۶۴	۱۵	نا فز	نا فذ
۷۷	۱۰	که	زا ید ا ست
۷۷	۱۱	کرد ة	گر د ة
۸۰	سر صفحه	۰۸	۸۰
۸۱	۴	د ار	د ا را
۸۲	۱۴	معیند ا ر	معتبد ا ر
۸۳	۶	ا ر	ا ز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۵	»	مصنو می	مصو عی
۸۶	۲۲	قو :	قو ة
۸۸	۷	د ا خلا	د ا خل
۹۰	٦	بگو نیم	بگو نیم
۹۱	۳	فیصر ا لیوم	فیصرك ا لیوم
۹۵	٥	میکنند	میکنند
۱۰۰	۱۸	مطع »	مطیع
۱۰۱	۱٤	د ا ز یم	دا ر یم
۱۱۷	۹	چند ا نکه	چند انکه
۱۲۱	۳	خوا بید ن خود	خوا بیدن ددمرتبه خود
۱۳٤	۲۲	پر رش	پرورش
۱۳٦	۱٥	هوا حس	هوا جس
»	۲۰	بی مغلو بیت	ومغلو بیت
۱٤۰	۳	تو ر ی	تنوری
۱٤۱	۷	د ز	د ر
۱٤۳	٤	تعمید	تعو یل
۱٤۷	٤	مید هند	مید هند

(حقیقت عالم بتصور بشر)

تصنیف علیرضا خان شمشیر وزیری

صاحب منصب قشون

وعضو انجمن ادبی

ایران

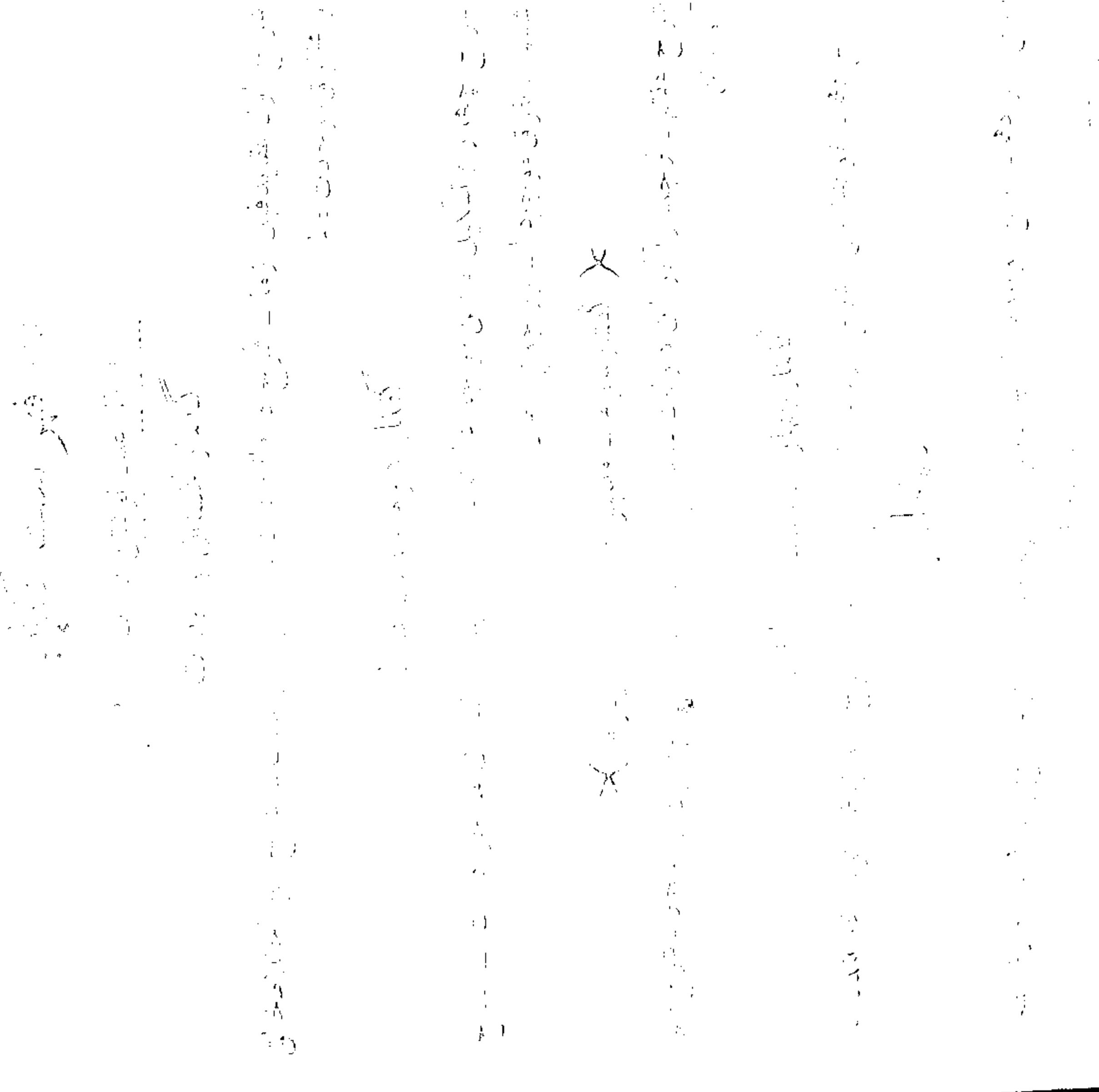

✕ حقیقت عالم ✕

گفتار تحسین و تعلیمات

موجودات دانند؛

﴿ قدماء ﴾ قسمی متکلمین بنای [illegible] چندین قدماء

پنج قدیم گفته‌اند [illegible]

خلاء گوید می از فلاسفه خلا را جسمی از جواهر دانسته و [illegible]

و صور شریک دانند و به هیولی در خلقت عالم [illegible]

خوانند؛

(ابعاد ثلاثه) در اصطلاح هندسی عرض و طول عمق را ابعاد ثلاثه [illegible]

﴿ مکان ﴾ مکان را جزئی و کلی دانسته‌اند و مکان جزئی را اعلم هیولی [illegible]

و اجسام محتوی او گفته‌اند؛

﴿ زمان ﴾ زمان را کلی و جزئی دانسته‌اند کلی زمانی [illegible]

زمان آینده محال و از حال بگذشته میرود و اکنون واقعی و جزئی [illegible]

﴿ هیولی ﴾ بطور کلی هیولی را اجزاء لایتجزی دانند [illegible]

و متألهین حادث به ابداع باری تعالی گفته‌اند؛

﴿ عقل ﴾ - عقل را چون نفس دو قسم کل و جزو دانند و عقل

جزو حاکم بر نفس جزو و منقول و نفوس ناطقه و عقل کل [illegible]

• موجودات بسیط ═ را اجزای کونیه [illegible]

﴿ نفس ﴾ نفس را بدن نفس کل ملکی نفوس جزو دانند و [illegible]

هر جزئی را فاعلان منفعلان مسمی جسم ═ داده [illegible]

[illegible] ابداع یا عملی [illegible]

چیزی [illegible] بدون [illegible]

[illegible]

پیشگی است

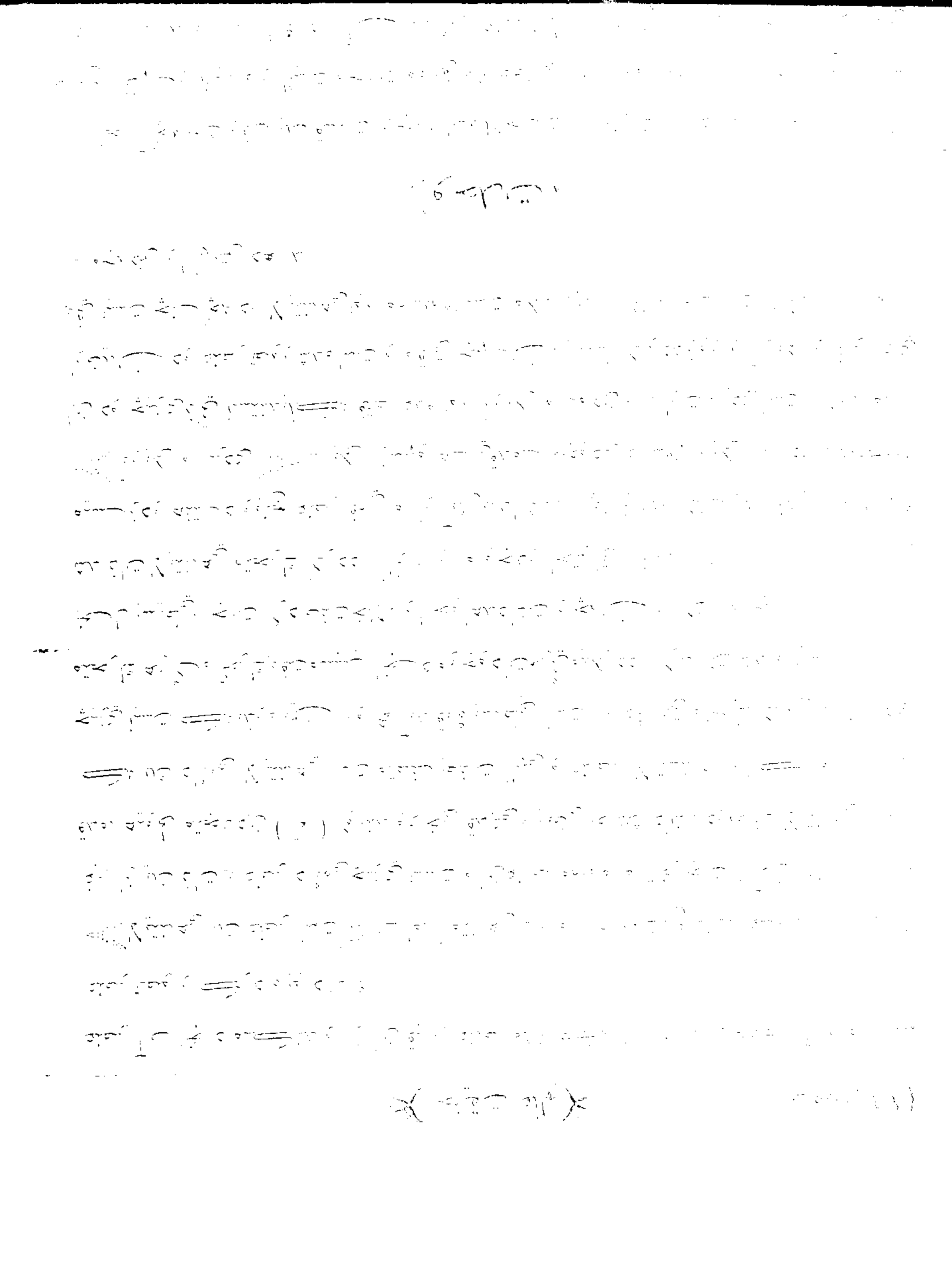

عنصر آب [illegible] ... [illegible]
عنصر تصور [illegible] ...

... لايتناهي [illegible] عنصر [illegible] ...
غير [illegible] ذات [illegible] عنصر [illegible] چيزي نيست [illegible] ...
قدماء هيولى متجددين ([illegible]) [illegible] قدمای [illegible] ...
[illegible] لايتناهي [illegible] ...
چيزي نيست [illegible] ...
متحرك [illegible] ...
[illegible] ...
شد ذات لايتناهي متحرك [illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
آن دو چيز [illegible] ...
[illegible] عنصر تصور شده است [illegible] ...
[illegible] نيست [illegible] لايتناهي [illegible] ...
[illegible] ...

[illegible]

[illegible]

حقیقت عالم

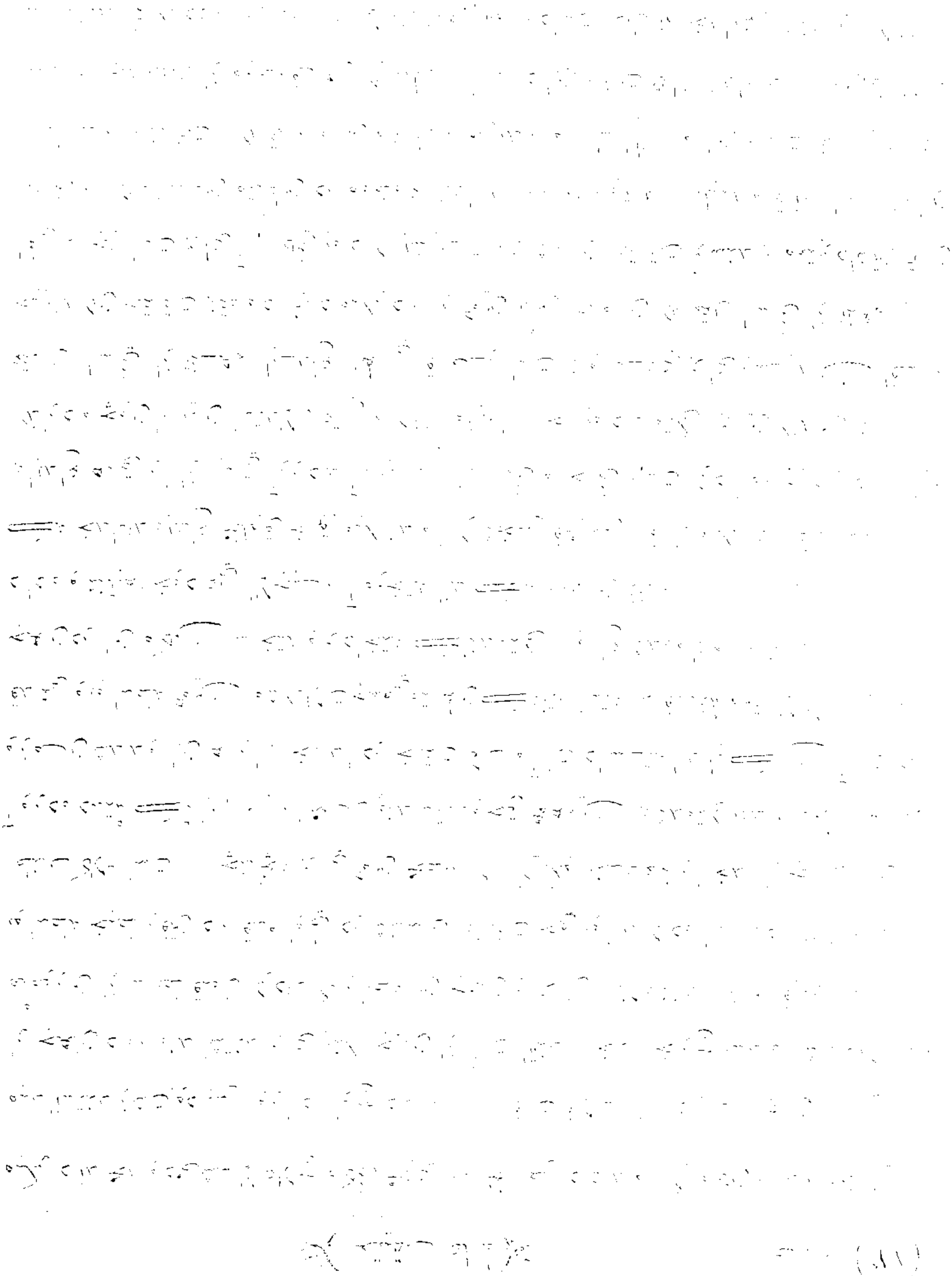

﴿ حقیقت عالم ﴾

درجات نفوس بسته به درجه دانش آن‌ها در حقیقت عالم و فیلسوف در دیدش

از حیث شرافت تامی که دارد و آن چیزی است که

و اطاعت علی‌رغم آن

بخداوند از دیگران نزدیکتر است که

و مخلوق اصلا یکی است

جز وحدت مطلق چیزی قابل شد

ما نیز از دیدار او

[illegible] تاریخ [illegible] کردیم برای [illegible] موجودات [illegible] بود [illegible] خلقت شده [illegible] خود [illegible] در ضمن آن [illegible] صورت [illegible] [illegible] دو نوع [illegible] شده [illegible] هستند که [illegible] داشته [illegible] خود [illegible] کنند و نوع دیگر ثوابت [illegible] هستند [illegible] در [illegible] آسمان [illegible] جاذب [illegible] دافعی دارند و چون [illegible] [illegible] که اول دفعه نظر آسمان آن خط سفید بزرگ را ([illegible]) [illegible] کواکب [illegible] بطور [illegible] ثوابت هستند [illegible] بواسطه [illegible] فوق [illegible] کوچک [illegible] که [illegible] دارند [illegible] خود دارند [illegible] [illegible] اجرام [illegible] [illegible] جرمی [illegible] هستند که [illegible] در فضا [illegible] [illegible] چون [illegible] که [illegible] چون [illegible] خود [illegible] که [illegible] شود [illegible]

نور حقیقت عالم

مهمی را که باید شرح دهیم پیدایش نوع انسان میباشد از نقطه‌نظر نوع انسان
که یک قسمت از فلاسفه متعقد بر آن هستند که خلقت انسان
و در روی این عقیدت نگ رشات و استدلالاتی آورده و
جمعیت دیگری از بزرگ ن بر تعقیبت همین رویه
از جنس دیگری فرض کرده دسته اولی قدمه را فراتر
وزغ داشته بعلت توافق تشریح بدنی از حیث دارا بودن قلب
آن که میگویند تدریجی آب را ترک و بمرور زمان
حرارت تغییر
خشک شده و شدید بواسطهٔ حرارت زیاد آب
منشعب از نژاد بوزینه حتم کرده
نزدیک و شبیه‌تر نسبت باشق ثانی و قابل قبول تر است
کانونی بود که در اطراف همین نظریه جدا گانه
و مرا عقیدتی برخلاف هردو تصور است که
لوح دماغ منتظرین نتیجه تقدیماتی کرده
استدلالاتی که برای دور کردن در عقیده قبل
اولا اینکه اصولا ممکن است نوع مخصوصی استخراج
دارد که یک جنس ثالثی از دو جنس متقدم ایجاد شود
مشابه دو نوع اصلی خود نشود لااقل جواس آنها
امتزاج ما دین والاغ قاطر دقت میکرد
که دقت و چابکی والدین
طریق انواع نباتات و حیوانات
که دو نوع ثالث موفق

آن مکون قاعده
شواهدي براي اين
موجود نميشد
يا علت ديگري
همين را در
لطفه مرد
است — يعني
وتناسل
ميباشد و
پس چنين
است صحيح
بطني از طرف
در اول خلقت
آدم را داشته
عقيدت
چيزي را
مطلوب
در آن شرق
را هم ميخواند
کرده چون
اجتماعي

(سورة ص)

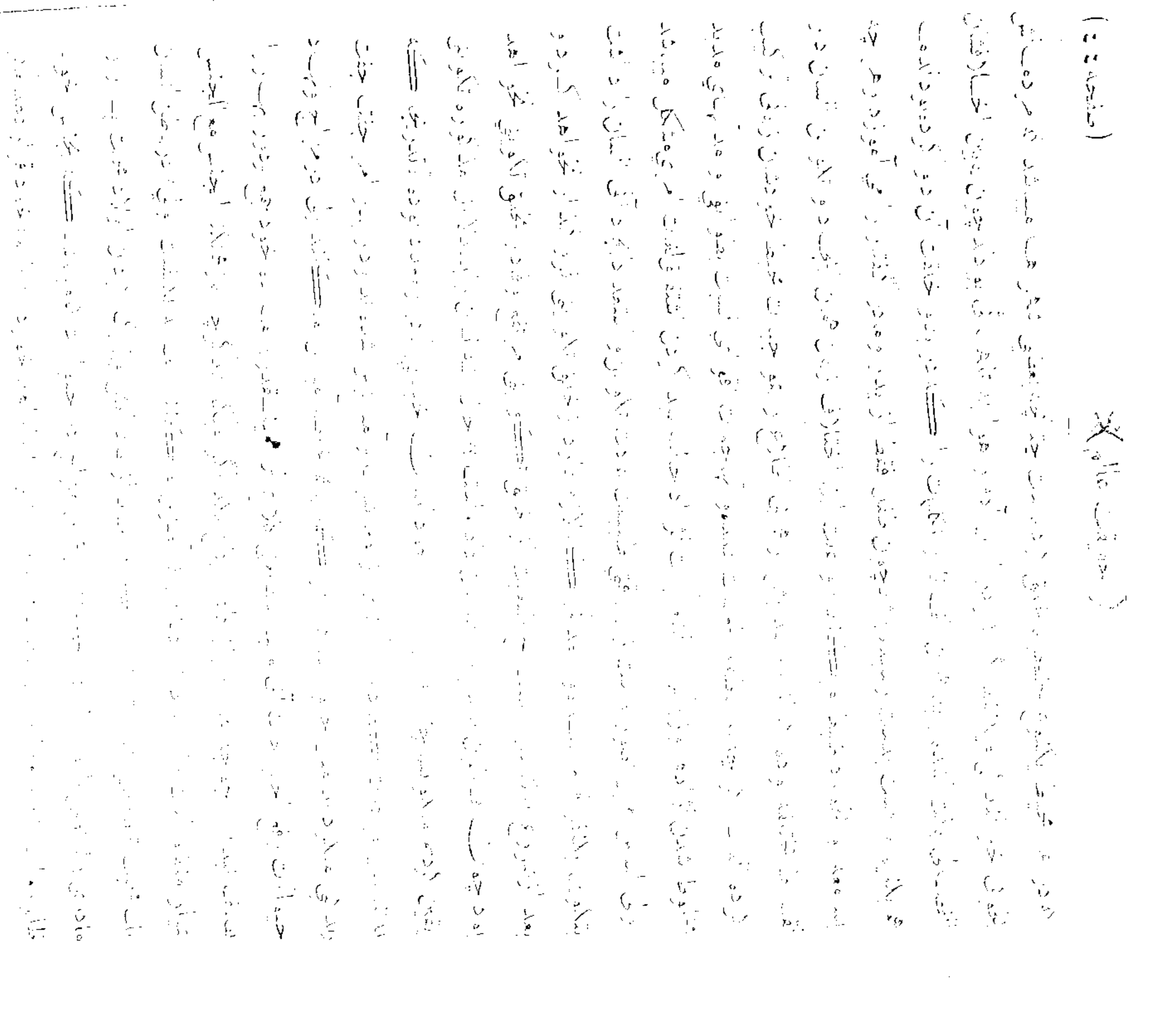

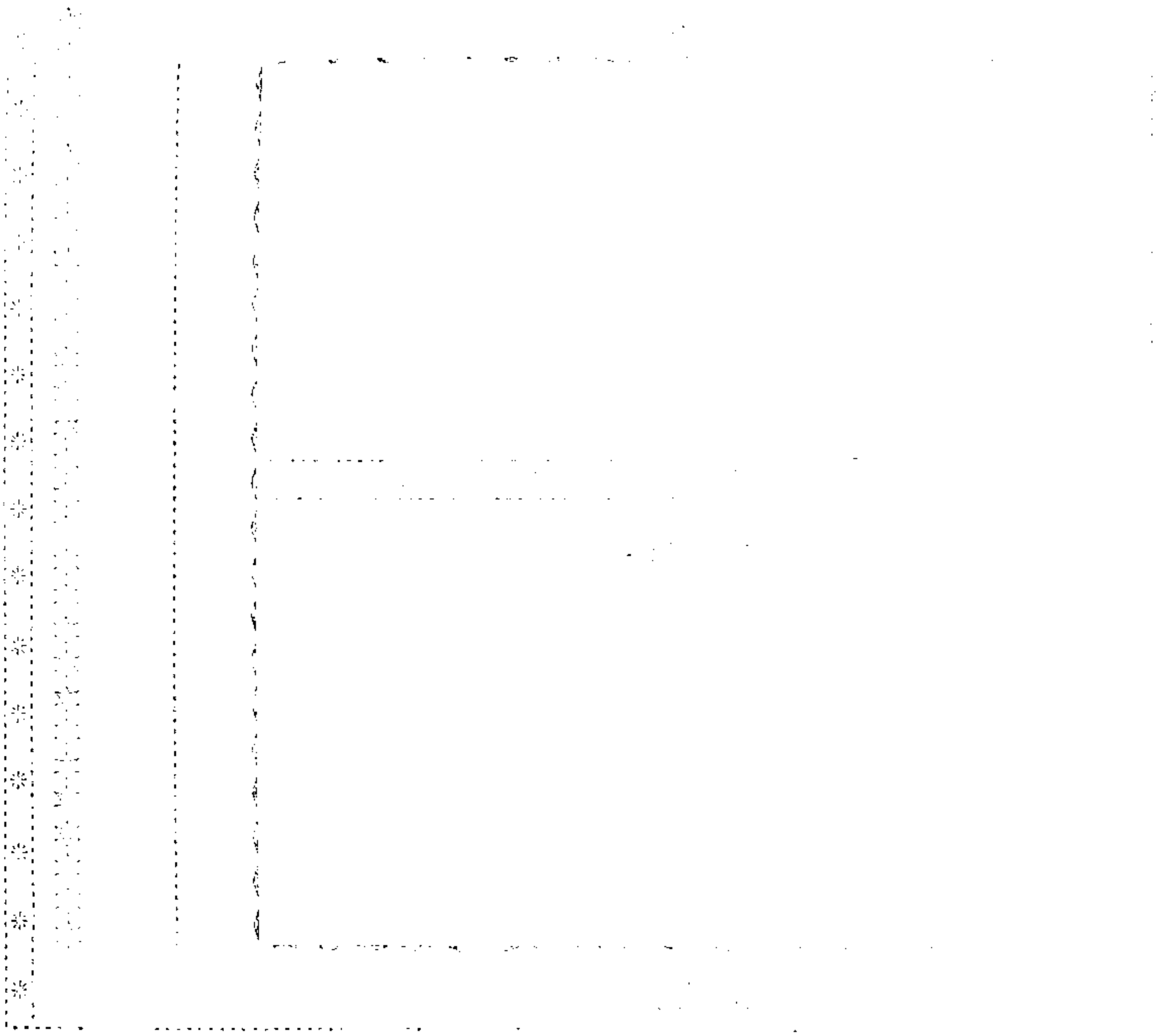

[illegible]

[illegible]

[illegible] شرح [illegible]

كتاب [illegible] شرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

☆ تعریف عالم ☆

❀ شرح ششم ❀

تعریف موجودات ورجوع بعالم

✻ - قیامت عالم

وعدت به بست و پیدایش بشریت را شکست داین نیلوفر گوش فلک را بلا بشنو از لب لولوی زهره
و باصرا عمی معاندین را بسورمهٔ تحقیق روشن نمود ساخت و لهذا من آنچه را که روحم بواسطه
الهام و یا ادراکی که مخصوص اوست چون آینه بی زنگ مشاهده و میکند بیان کرده و در
سطور این شرح مضبوط داشته تعبیر و تفسیرش را مانوط بدرجات فهم قارئین محترم میگذارم
ادراکات روح من از زمان حاضره بیعد بیک قسمت واقعات مستخرجه عجیبه و از قبیل
کسوفات وخسوفات و زلزله های غیر معمولی و بروز کواکب و خشکی های مختلفه قابل دقتی
مشاهده میکند لیکن در حدود آنها بیش نمیرود و دست بدامن الهام ربانی حقیقی دارد
وراء این واقعات میزنیم بانیانش روحم در دقیقه است که توانائی صحبت از روی نسبت به آنها
ملل ساکنه زمین تا انتهای قرن کنونی برقرار و سیادت بر دیگران میمانند مخصوصاً ملت انگلیس
در اقیانوس که اهالیش زمام امور اغلب سطح زمین را بدست خود در دست خواهند داشت
افسوس که بیش از یک قرن امتداد نمانده در ملوک قرن بیست ویکم تفوق دول امریکا
بدانزدیک گذارده در ثلث اخیر همین قرن کره سبقت را بکره خاکی
و در همین عصر است لنین جنین خطه استوا تلاشی خواهد و انتقام
میدارند لذت صلح کشیدن سلسله اسارت و رقیت ملت هند و نژاد آمریکا تشعشع
استخلاص اینان باعث ضعف اروپ شد و شاهی بوحدت بشر قرن بی نبرد و در این لشکر
با اینکه تلالو و ترقی دول امریکا برتری دارد ولی فاتحی چون اروپای لاتین نسبت بملل
دیگر وارد نیاورده زیرا فقط حب تسلط و بدبختی خواهد بود و ادبیات قتال را که مراستعمار
ملل و کسرت قدرت قارهٔ اروپ موجد حیات قاره آسیا و افریقا میگردد بهمین جهته
تمدن اروپ تدریجا از آخر قرن ۲۳ بمناطق معتدله منتقل میشود و مضمون این واقعات در
منطقه بارد شمالی بانواع مرض غریب از نتیجه سرما تولید میشود [illegible]
[illegible] و در حدود ۱۸ نفر نفس با اسف خواهد [illegible]

ومرتفع میگردد در طول این دو قرن اخیر الذکر چهار مرتبه دو مرتبه دو مرتبه
گردد و در دو نقطه سرحدی چین و منتهی علیه جنوبی ایران
بیش از دو قرن ایرانی وضعیات عادی بوده تا در اثنای
روز دچار آفات دائمی و بدرالدکی مهیب شده که جمعیت کشوری را در
کرده و راحت ابدی را بر زحمت زندگی رجحان داده آسوده خاطر از
و انهدام چندین شهر مهم صورت میگیرد بعد از ۱۵ الی ۲۰ مرتبه گردش زمین بدور
آفتاب خشکی مدحشی در فصل مربوطه در زمستان در اقلیم کره شمالی و معاوضه حرارت
شدیدی در فصل مخالف در نیمه کره جنوبی عرض الداه میکند که تقابل قابل ملاحظه
موجودات ذی حیات وارد میآورد لیکن انسان بواسطه تکامل روحی خود
دچار سیل طبیعی مرگ میشود ولی حیوانات وحشی نهایت مضرره
مشاهده این واقعات نبوده ولی برای دیدن نجوم امور دینی و اطلاع از
مشاهده واقعات میبود لیکن بهمان اس وهیبت بعضی ارواح نسبت
ملاحظات این تغییرات مهم خیلی قبل بود و تا زمان بود بعد از آن دوره
سکونت در احوالات عمومی رفت میشد مگر کلی بت شود
وهوا و امراض وبائی تلفات کلی کلا ان سختی و تغییرات
دیده میشد و از قرن ۳۰ الی ۳۵ شخص ترکی و از خشکی
که خروج کرده وحشی بهت قوای لطیفه و احساسات نسبت
قوی تر است و عادات مخصوص در آسیای داخلی شروع و قوای
دعوی بزرگی میکند و عبا بقیه عالم شرقی فیزیکی بوده و
یافته بود از اروپا قال بتفاوق معتقد او داده و این شیئی نسبت
آسیا و افریقای اندازه خیلی متعجبی مشهور میکنند و قبل

کبیسه را مرتفع کنند و راست ما چون تاریخ شمسی از ایرانیان بود و سبب بقا اجداد
عاشیس را مقدس داشته و حق پرستش میکردند بیشتر کنجکاوی کرده و دیگر
آنها از ایرانیان این عبده و تقسیمات را گرفته و اقتباس کرده اند و بعبده تاریخهای
خود مخلوط نموده و ابتدا اهالی تأسیس کرده چنانچه اروپائیان از تولد مسیح
همین تاریخ را منظور داشته اند و در تاریخ بدو می قدیم همه برج را سی روز گرفته
و در آخر آن را پنج و پنجروز افزایند و این پنجروز را باصطلاح هیشیون
خمسه مسترقه گویند و الف پس پنجاه و زیاده و مبدء تاریخ جلوس نزدجرد
بوده و این ماه تا الف می داشته و الف می خمسه مسترقه چنین بوده -
آمده و آنرا اندازه من دقیقه هشتاد و دو ثانیه خطا کرده سلطان جلال الدین
ملکشاه سلجوقی پنجروز را از آخر برداشته در آخر اسفندار مز افزوده و هر چهار سال یکروز کبیسه
را در آخر پنجاه و یکم ماه قرار داده تا قریب روز تودیسیری از هیپتون و منجمین تعمق و تعقل
کرده اند لیکن تفاوت بین خلاف را احساس کرده اند ولی درک نکرده و بحث زیادی روی این خیال
شده و بعضی از منجمین که دسترسی زیادی در عمل آن میکنند ولی هنوز قابل قبول عموم
منجمین نشده است و عمده این اختلاف بر این است که مدار زمین بدور آفتاب منتهی
میشود بنقطه معین و زمانیکه سیارات منطبق حقیقی مدار خود را دو مرتبه تکرار
نکرده و ما آنرا سال مدار مینامند و چون یک نقطه و مبدء حقیقی لا تغییر در دست نیست
لهذا مدار زمین [illegible] آن نقطه غیر متحرک گذشته در مرتبه بعد تلاقی
نکند و قهراً اختلافی بوجود آید لهذا بعضی هم تصور کرده اند که اگر مدار زمین منتهی
شود لازم آید فصول تغییر پیدا چنین جواب داده خواهد شد که فصول زمین از اثر گردش
وضعی زمین بدور خود تولید شود و لکن زمین قانونی دارد که در اسود و یکروز و دقیقه
ساعت ۲۱ ثانیه سیت لا افزایش نموده و دوران خود را بر شمس عقب مانده از این تقریب دچار

حقیقت عالم

چندان لزوم نداشت اگر در موضوع قوت و شجاعت او مبالغه میکرده میتوان قبول نمود که
فرضاً بگویند گرز رستم هزار من بوده و دراین هم باز میتوان مدتی بسبب زمانی و یا اسلوب
خاصتی و اوزان آنعهد را دلیل وسیعی دانست ولی در موضوع عمر اجباری نداشتند مگر
اینکه حقیقت چنین بوده و باز دراین مبحث ثواهد معتبرتری در دست است که هیچ نمیتوان
تکذیب کرد زیرا تمام انبیاء و مورخین عمر نوح پیغمبر صاحب فلک را هزار سال
دانسته اند و از این قبیل زیاد است که شاهد کوچک بودن فصول و سال اعصار قدیم بوده چنان
مطابق تشریحات طبیعی و تعقلات حاضری کثر میشود بدور اردیاد انسان هزار سال امروزی
عمر کنند پس علتی نبوده مگر تفاوت سالهای قدیم و حال و میتوان یقین کرد که سالهای
قدیم بتدریج بزرگ شده و هر چه بگذرد افزون تر میشود وقتی که زمین در آخرین حرکات
علت مزاج و پیری برسد یعنی از مدار نیتون حالیه هم عبور کنند بواسطه کثرت دوری شمس را
خیلی کوچک و بطور زهره حالیه خواهند دید و حرارت شمس در او اثر نداشته و حرکت او
سریع شده و کمتر قطبین خود را بخط رأس میبرده و باین ترتیب همیشه آفتاب را عمود
کم میل مشاهده میکنند و اگر در این مبحث حوادث ارضی در صفحه زمین شد
و تواریخ قرون گذشته دست بدست منتظم می ماند و معلومات آنعهد شاید باندازه بود که در
این گونه اندازات غور کنند میزان اخراجه ده هزار سال قبل بحال میتوانست گواه عقاید
ما باشد باندازه رؤیت قرص خورشید آنوقتی و اکنون بد گفتار ما تصدیق میداد که آیا
زمان قدیم حرارت بیشتر و گردش زمین آهسته تر و نزدیکتر بشمس بوده و خیر؟ آری این
تغییرات را بواسطه دو علت احساس نمیکنیم لکن اینکه خیلی تدریجی و دهور صورت میگیرند و
تاریخ اینگونه عمر کوتاه ما کفاف امتحان این مسائل مهم را نکرده فقط معدودی از انبیاء
قدما میتوانند مختصری از آنرا در نظر بیاورند و اکثر هم اشتباهی کرده و احساساتی نسبت بد
و تعصبات ظاهری ثبت و منتشر کرده اند در مقابل هزار گونه دلایل مختلفه که برخلاف

حرارت بتخیر میشوند در فصل زمستانی ۹ عشر آب بیشتر رجعت نمیکنند و یک عشر در ۰
۰/۰ میماند وعلت قحطی و خشک سالی همین جهة میباشد در سالهائی که گرمی تابستانش کا
زمستان برندگی کم میشود و اغذیه نایاب شده قحطی بروز میکند وهرگاه تابستان
میشود زمستان آن سال تا سال دیگر برندگی کافی میشود چنانچه گفتیم زمین — از حر
دور میشود ودر هر سال یک عشر از تبخیرات او در فضا باقی می ماند کثرت انجماد زیاد تر
همین قسمی که در صدر خلقت زمین برندگی زیاد بوده در اواخر محو زمین هم برندگی ز
میباشد ولی نه بطور مانع بلکه جامد و برفهای عظیم نزول میکنند وچون حرارت آفتاب هم ک
شده ثانیا تبخیر نمیشود یعنی اگر درزمان حاضر یک عشر از تبخیرات در فضا بماند وقتی
رو بانحطاط میرود آنچه بریده میشود یک عشرش بطور انجماد در سطح زمین باقی میماند
بهمین ترتیب تدریجا برف روی زمین را بتمرور می پوشاند اگر اقشار برفها را بشکافتیم بر
چندهزار سال — درطبقه زیری برفها که روی سطح زمین باشد مثل سنگ منجمد شده است
روح متالم من روح افسرده من هر قدر بیشتر این مشاهدات را مینمود افزون تر مکدر میشد
وبسوی زمین با یک تردیدی رجعت میکرد که آیا این عمل زده مألوف من است یا من با اسباب
تغییر اوضاع فلکی در لایتناهی اشتباه کرده ویکره دیگری میرود ولی همان روابط معنوی هر قدر
قصد فسخ عزلت می کرد اورا بسوی زمین می کشید ودر این لحظات ماه زمین یعنی قمر مانوس
وهمدم شبهای ما بین زمین وروح بطور خسوف واقع شد وروح در این موقع بطور خوف زمین
را تمدید کرد اگرچه فاصله بین زمین وروح خیلی زیاد بود که ماه بقدر گردو نمی دیده میشد و نمی
توانست در مقابل زمین چندان هلال واقع شود ولی معذالک یک قسمت کوچکی از زمین
را پوشانده بود: دیدن ماه برای روح من یقین ایجاد کرد که این عمل زمین عادتی او نیست
ولی یک مسئله دیگر ذیا مورد تردید روح شد وآن تغییر وضع ماه بود زیرا ماه هم بواسطه گردش
بعد از خورشید بموافقت زمین در یک فتن بعد بعید ثم نور شده بود وآن اشعهٔ سفید قشنگش میرفت

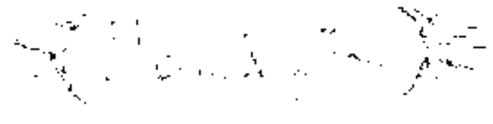

بیك نور ضعیف من ندزی رنگ
قاعده اتساع عدد زمین
ولی از هر حیث چون زمین
ارضی میشود و در انتهای
نه چون سیماب از زنده و جان
زندگانی خود را تمام و قصد
فرمانده محبوب من
آری مرگ مختص
وپنجه قدار عزرائیل
هستی من
؟ حالات اختناق
سینهٔ پر آرزوی
تسلیم شیرین
تکانی داد و هم
وسیله ابراز درد عشاق
بعد از جدائی قر
چه چیزی
تسلیت دهند آری این
زمین میت شد این
بیك عاده را
هوای دختر

(جدول ٢٤)

پرده ظلمت تلدمروی
که پلاس سیاه را
خیلی رقت آوری
زمین را دیدو بعد
سرعت رجعت بسوی
بشد نیاده بود
ثوابت نزدیک شده
منجمد از برف
که نورش
زیرا در اعماق
بگوی سفیدی بود
ضربت چوگان قدرت
فرفرهٔ که
های غیر منتظر
معدوم میشود
روزی را بشب آورده
من ازهر لذتی
میخواهد معدوم
تقدیر لشکر عالم
نشناخت جهان
من الذی او الذاهب

✻ عجایب عالم ✻

گفتار سوم طبیعیات و فیزیک و منیترم

شرح [illegible]

آب و هوا وعلیت تولد شده و از ۲ ماهگی که سامعه الف ظرا کم کم شروع بحس و دیدگان نگاهش برای تشخیص مشاهدات خود میکند کرد. و تباوی دماغ که برای منقوش داشتن اصوات وضبط معانیش حاضر شده آن زبان را آموزد! و وز باین ترتیب هم یک حقیقت دیگر یا یک سیر به طی او را خارج از آن قوه نشان میدهد! و موسیقی در این باب شاهد گفتار ما میباشد چنانچه ما ایرانیان از نغمهای فرنگی چندان محظوظ و مسرور شده و همچنین اروپائیان از آوازهای سوزناک و دل خراش ما ملایف نمی گردند و اصوات و الفاظ هم چون موسیقی غیر مانوس میباشد لیکن این تفاوتها اکثر فرط عادت سامعه میباشد بتذکرات فوق ترجمه ـ مانیاتیزم وهیپنوتیزم را که جزلغات آمی زبان من نیست بدولغت عربی (جذابیت) و (تسخیر) ترجمه کرده و همیشه در بیانات خود (مانیاتیزم) را جذابیت که یونانی (مقناطیسم) وعربی جاذبه و فارسی کشش گویند و هیپنوتیزم را تسخیر که رسوخ اراده درغیر یا توجه روحی باشد میگویم! این دو قوه کلیاً اصلی و دیگری تقریباً فرعی میباشد از قوای قدیمی خلقت بوده و جاذبه دائمی و رسوخ اراده در غیر عرضی میباشد گرچه اراده هم چون بروز و گرعناصر بدایت ازلی میباشد و زنده السنن ذوقی میباشد که در تحت تشکیل جسم حیات دارد حتی روح انسانی هم حادث و مدرک است چون از قوه ازلی خداوند میباشد بجای خود! لیکن تا انسان حیاتی دارد اراده میماند و حقیقتاً راجع بروح را در موقع خود تشریح میکنیم فعلاً این اراده و تسخیری را که مبحث قرار میدهیم اراده انسانی است و آنکه اراده را فرعی گفتم مقصود اراده انسانی است و الا کلیهٔ موجودات عالم در حیطهٔ زندگانی خود یک نوع اراده ذهنی دارند! و اراده از قوای مصدری خلقت منقسم میگردد و چون خداوندی اراده میباشد ـ و گفتم موجودات عالم همه از خدا است همه اراده میباشند! حتی جمادات و این کلمه خیلی قرائن معزا متعجب خواهد ساخت ـ آری جمادات هم اراده ئی دارند ـ ولی نه حتماً آن قسمی که انسان اراده دارد بلکه باب قسم اراده جمادی دارند چنانچه جمادات عمر زندگانی دارند و آنهم

ـ باعث تعجب خواهد بود که جماد چگونه عمر و زندگی ندارد ـ اگر یک موضوع را هم
در تمیز و تشخیص مسائل علم کنار بگذاریم خیلی اشکالات را مرتفع مینمائیم ـ و آن مقایسه
بنفس میباشد یعنی بشر تمام مسائل علم را میخواهد که بنفس خود نزع و مصاحبه
کند در صورتیکه خیال بشر برای صعود از ذرات بدن تفهم علم عنصر و همه چیز را برای ادراک
حقیقتش باخود بشتن مقایسه میکند ، مثلا قرن میلیونم سوزنی که بدست و اعضای دیگرم
فرو میرود متألم شده و فریاد زده و درد دلک میشویم و خیال میکنیم چون میخی را در جمادی
فرو کنیم فریاد زده و تحرکی از اثر تألم پیدا کرده معلوم است مثل ما نیست و حیات و زندگانی
ندارد ؛ در صورتی که این مقایسه در مسائل علم بطلان است لذا محتاج امتحان و تشخیص
تمام حقایق عالم نمیتواند باشد ـ که بنفس خویش مطلب بفهمد و در موافقت بدهد و که بفهمد
هر چیزرا در جهان بخود مقایسه کند و چون بخصوصیت و کیفیت خودش تطبیق نمیکند
پست تر از خود خیال کرده و بیک مشت قوای علم را که جزو لایتغیری موجودات
در آن موجودات دیگر معدوم و تصور کنند ، آری تن و تار و پود کلیه بدن موجودات در
عدم مطلق نیست و در خاک و سنگ که امهات جمادات محسوب میشوند دوره تمام تطاول و تلاشی
یعنی مرگ وجود دارد و زایش و تجمع و برخاستن ـ منتهی در طول زمان زیاد و خیلی
خفی و پنهانی ـ که عمر ما لسنگ برای فهم آن نمیدهد تا تخته سنگ شاید ده هزار سال عمر
داشته باشد که مر و زمان تغیراتی را در او میدهد و عمر کوتاه انسان کی کشف امتحان
این مطلب را دارد و کدام انسانی است که عمر خود را در پهلوی تخته سنگی مصروف و تغیرات
پیدا نداشته باشد ـ با اینکه عمر هزار انسان هم برای دیدن یک تغیر او چقدر دراو کشف
نمیدهد ـ و برای همین نقیصه ثبت میکنیم که جمادات هم یک زندگانی
مخصوص بخود یک عالم معنی نسبت بکیفیت طبیعی خود دارند و جماد است که خیال و خوابش است
که مثل انسان دستگاه است که حواسیات و معلومات مختلفه دارد و بدن

[illegible]

[illegible] جذبیت محبوب سبب تخلف شیئی حاضر و تسخیر
[illegible] شیئی غائب را کسر نمائیم ؟

[illegible] دلدار مرا عریان بی خود برد ببازار مرا
[illegible] آنچه تسخیر شود اما صنم دگر مخسوا خوار مرا

(شرح دهشتم)

کم وکیف و اثر جذابیت و تسخیر

کم وکیف جذابیت و تسخیر یك حق یقینی و بدیهی مشابه حقایق [illegible]
است وآشکار دارا میباشد و در شرح قبل گفته شد از قوهٔ دانایست پس وقتی [illegible]
اطاش جاذبه باشد ازلی شد بید در کل موجودات وجود داشته باشد و همین [illegible]
که جاذبه در کل موجودات وجود دارد وقتی این قوه را [illegible]
ماجذابیت میگوئیم پس جاذبه قوهٔ اصلی عالم شد وجذابیت قوه جاذبه [illegible]
موجوداست و اورا میتواند بکار اندازد و الا اگر یك [illegible] نتواند جاذبه [illegible]
جذابیت ندارد ولی جاذبه طبیعی دارد وگفته دیگر این [illegible]
دو قسم بکار می اندازد یکی طبیعی دیگری تعلیمی و گفته [illegible]
هست در انسان هم موجوداست [illegible] و در شرح اول مصور شد [illegible]
متفاوت اند میگوئیم که در انسان نهاد هم [illegible]
است که این جاذبه از او خاصیت آنرا در نهاد شان [illegible]
طبیعی زیاد است نسبت بآن اشیاء بانسانی که [illegible]
که از او قوهٔ جاذبه کمتر دارند مقهور و [illegible]
احدیت بر تمام موجودات عالم قوی تر است [illegible]
و همه در مقابل او مجذوب میباشند و این [illegible]
زیاد تر و آنهارا مجذوب خود میکند بدون فهم علت و [illegible]
دیگران از او اطاعت میکنند چنانچه مقناطیس [illegible]
میکند و بهر دو هم همین قسم این عمل را [illegible]

چرا برای اینکه در مقابل [illegible] کشتن حسین را برای اثبات [illegible] اسلام چگونه اجرا کردیم دست [illegible] انسانها لازم دارد که بتوانند [illegible] شخصی — یا مذهبی را بجمعه و ملت [illegible] کشتن و کشته شدن کرده قسمت [illegible] نه چنان بود حسین از کشته شدن [illegible] دگر آن یعنی انسانهای نظیر ما [illegible] حقیقت در وادی مه‌آگین [illegible] جان بازی کنند و برای این امر [illegible] جمعیت زیادی که هیچیک [illegible] چرا برای اینکه بر خلاف [illegible] بقی میماند — حال از شق [illegible] شرح کنفرانس چهارده [illegible] هر دو لازم و ملزوم [illegible] بآن احوالند تجاوز کرد یا [illegible] میباشند چون بر خلاف [illegible]

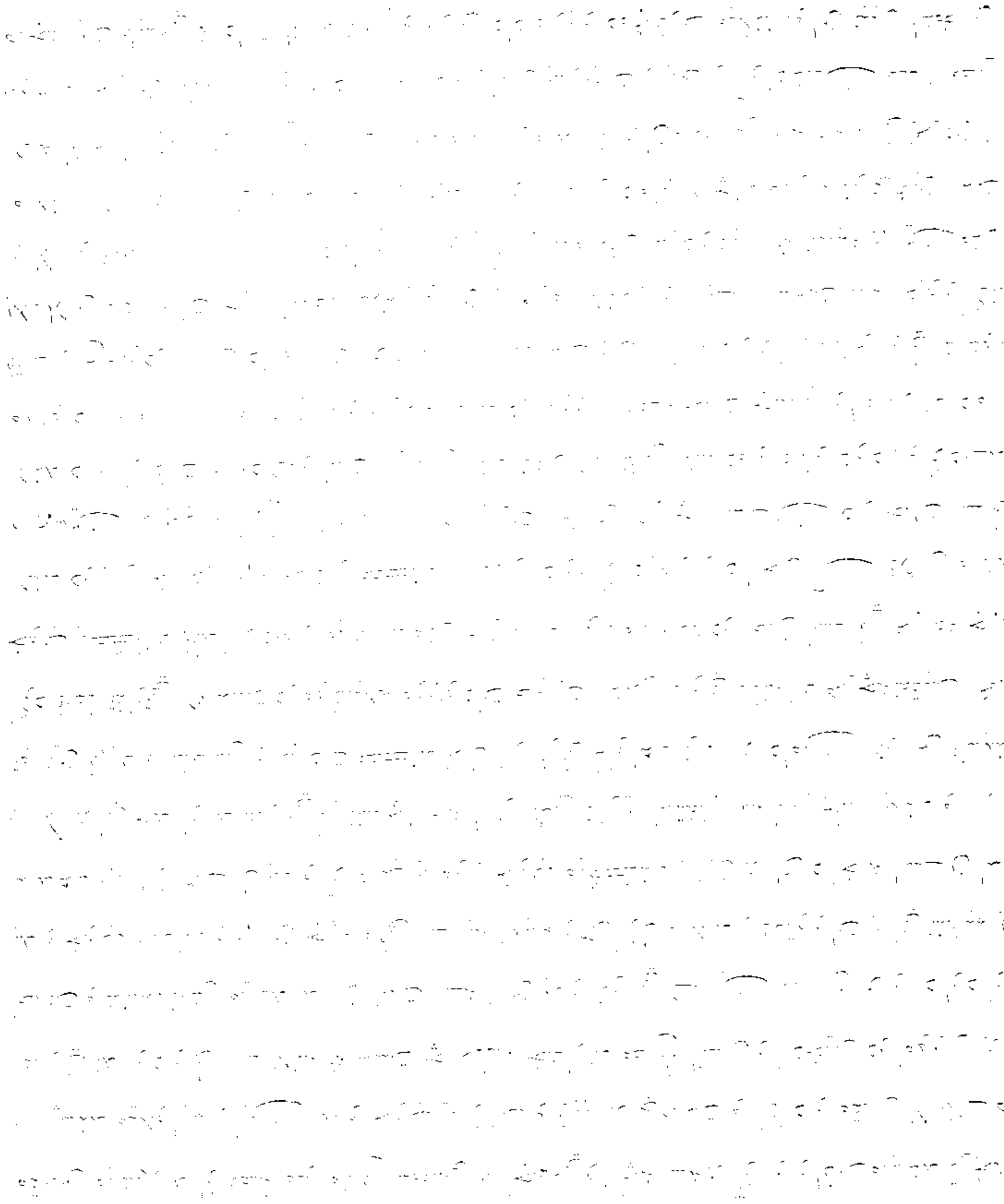

([illegible])

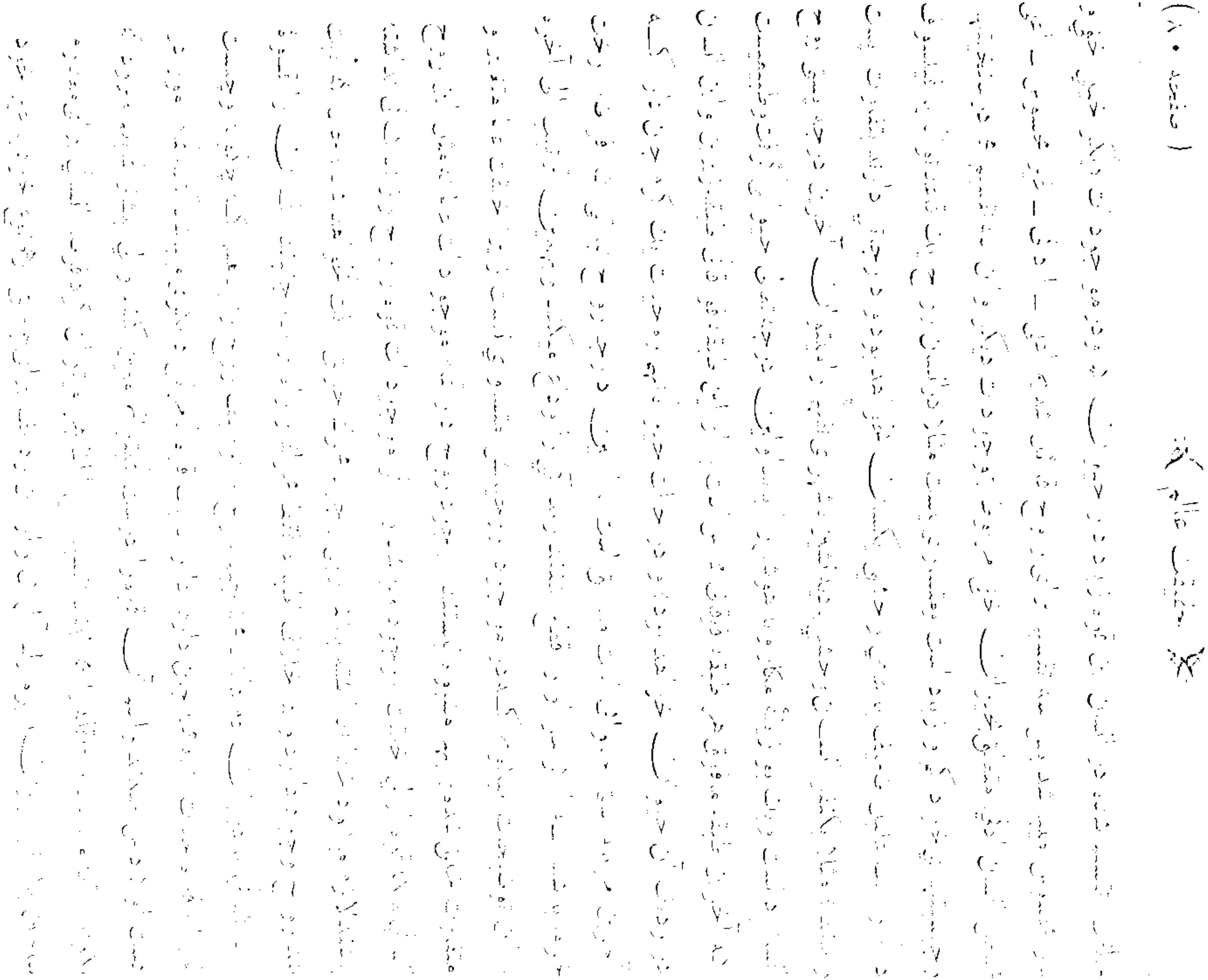

برای نقص حال میخواهیم بدانیم این روحی را که ما در کلیه ذرات کلیه بدن انسان مشاهده
و در تمام اعضاء انسانی موجود و قابل رؤیت نیست چگونه میشود برای نشان دادن و شناسائی
روح اول این نکته را تذکر میدهم که ارواح بیات قسمت عمده‌ئی را در بدن اجسام و طرز اعمال
و حفظ الصحه و تربیت جسم میبرد و بدو یک قسمت کلیه شیلده ۳ باشد در بدن آن این حقیقی
و آن ماهیت ازلی خود را صحت خلقت و طرز تربیت ارواح بستی قبل وقت است شباهتی که
از بچه‌گی عقاید باطله ـ بود ئی را در مقابل او در بدو و مبدء با اقرار و خویشش تلقین کرده اند
خوبی این عقیده عادت بدوی او میشود و این تخیلات را وقتی هم بخواهد زشت بداند و شود رسمی
لندیشتر جنبد حقیقت را بهمان عقیده پدر و مادری خود میدهد و چنور تلخیص نادره نزدیکی
پیدا بشوند که بعد از تکلیف شدن مهر تمیز ات خود را بدست گرفته وقت تمیز خوب زیاد
و بدهند و این شخص که میتواند هیت خود را بکار داده در بدن عدد بری دانوی که
بواسطه طرز ترتیب به روحیات دنیا و غیره رفته اند نیرو مقوده روح زائل و حقیقتش قوی تر
است و بالاخره خود را بسوی مقصود حقیقی عملکشاند و با لوشن روح ، نشان نتیجه
میرسد : در هر صورت روح قوه‌ئی که انسان عبیه شده و تا نظر میشود روحیات چنان قسمت
حال باید بدانیم چگونه مدد شد ؛ وقتیکه سلول غذا میخورد و جوهر و قوت آن تغذیه در بدن
تجزیه میشود و با زهر خون میکردد و بواسطه [illegible] در تمام موجودات حرارت موجود است
منتهی در بعضی خلق در برخی کمتر آن حرارت هائی که در تغذیه کرفته میشود در بدن
انسانی بصورت خون در کردش و از خون یک حرارتی همیشه مانده و وقتی جدا شدن از بدن
انسان و بعد عملیات جلدی با خارج مصنوعی بدن مدد خارج میشود اگر دست بزنند
بدن یک انسان زنده یا حیوان یکمرتبه احساس حرارتی را میکنیم که از تجزیه تغذیه در بدن
استثناء خارج میشود و از هوای مجاور بدن خیلی سرد میشد بخاریکه از بدن خارج میشود
با چشم محسوس است این بخار و حرارتی که از بدن خارج میشود نتیجه همان زندگانی انسانی است

اختیار مطیع آن میشوند این پرتو را حمل گویند و معتقدند که این سیاله بصاحب بدن بکلی
خیلی بمورد است این سیاله بدن ها در انسان تجمع و بامداد منتشر میشود ولی انقطاع بدن
نمیشود و بزرگی این سیاله مربوط بحالات و اوضاع و خیالات صاحب آن است و هیچوقت این
این پرتو نیشوند این سیاله بدن پرتو بعضی از اجزاء بدن جدا شده و ولی جدا شده
باصطلاح خدا داده و این جدا شدن اجزاء بدن تا سه روز طول میکشد و بعد از سه روز همیشه
بهمین جهت بوده که دوستی (ع) صاحبان را مغلوب میکرده و عقد (ع) و عباسی و دیگران
بهمین نحو و آن دیگران که صاحبان آنها میشدند چند چند قبلا ذکری سلطان قسمت نبات
شیمیائی و علم جذابیت تعلیمی داشتند که بنوبه خود عمل مؤثر القوی میکرده اند و جذابیت
آن صاحبان جذابیت ضمیمی این شخص و غیر آنها مغلوب شده و عقب رفته از میدان
مبارزه مردمان حق فرار میکرده اند و چون جذابیت و عادی تضمینی شخص آنها
انجام مأموریت الهی بوده لذا میدان و بقاء آنها شده و موفق و دیگران عقب این سیاله
بدن مثل قوه (الکتریسیته) دارای دو خاصیت مثبت و منفی است که بواسطه خودرا روی این
دو خاصیت محفوظ میدارد و همانطور که این سیاله بدن انسان در زمینه شرح داده شد این دو خاصیت
را در بر داشته و انسانی را که این سیاله بدن قوی تر و مثبت تر در عمل عملیات

از پرتو الطاف حق و انوار کرامات ... تا مختصری گرفت و هم عبور گرفت
من حور و ... ... تا مختصری ... گرفت

و مناسبت بیشتر داشته باشند با جذب و تسخیر [illegible] میلیون [illegible]
[illegible] مثلا برای انسان تسخیر آهن [illegible] چیزی آسان [illegible] و تسخیر طلا چون [illegible] دارد
مشکل است [illegible] موجودی [illegible] تسخیر [illegible]
[illegible] آن [illegible] مشکل است [illegible] بنظر می
آید چنانچه [illegible] برای [illegible] انسان [illegible] متوسط
آن هفت سال [illegible] آن دو [illegible] سال است [illegible] تسخیر طلا [illegible] آن [illegible]
[illegible] موافق
به تسخیر ذرات طلا [illegible] موجود [illegible]
ذرات [illegible] تسخیر [illegible] گفت که
مسخر [illegible] ذرات [illegible] خیلی
قوی دارند [illegible] چه
[illegible]
تسخیر [illegible] تسخیر
[illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible]

[illegible] از قبیل سلامت نفس و روح در او وجود داشت آنوقت [illegible] و الا اگر نواقصی در خلقت و روحیاتش باشد برفرض اینکه تحصیل [illegible] حاصل نخواهد برداشت این وسیله متجددین امروزه بود و طریق [illegible] استعداد یك مستعدی بوده و اگر پنجاه شاگرد پیش یك معلم [illegible] استعداد آنهارا احساس کرده هر کدام [illegible] دوره معلوم از تعقیب این علم کرده و آن کسی که باید بدین علم برسد [illegible] حقیقت چیده و باید بدیش میکشد چون روحیاتش حاضر و مشوق این علم است آنوقت [illegible] استعداد و هدایش میکنند و چون عزم راسخ دارد آنقدر تعقیب میکند تا

حاصل بنفس گر کوبی دری — عاقبت زان در برون آید سری

از آن جا سال قبل حسب الامر مطاع مرشد کامل معمول نیست اسمش گفته شود مگر اجازه [illegible] دستور داده شده که دوره آن در یکصد و سی روز سپری میشد یعنی ۱۲۰ [illegible] از شانزده روز روزه و چهل روز ریاضت کامل یك هفته قبل هفته آخر بیش از ۱۰ سیر [illegible] درجه حرارت میکرده و هفته اخیر که باید بدن مقدود و بدون اثر شود بکلی غذا و آب [illegible] سیر نشده هفته که چهل روز ادامه میخورند و لب سخن نگویند آنچه در این [illegible] از چهل سال قبل بطریق تاریخ معمول بوده این است که چون قضاوت و محاکمات [illegible] بالاخص در روسی مخوف بوده آنان ناچار از فهمیدن راست از دروغ و صبح [illegible] بوده تا بتوانند دروغ را از راست تشخیص دهند طریقه برای اکتشاف اتخاذ شده بود بدین کیفیت که راسق را [illegible] دروغ را از زبان گناهکار گرفته و مرده بدن متهمت گرد دروغ گوئی میکردند [illegible] چنین بوده که سلاطین و رؤسای طوائف فرزندان خود را که باید جانشین آنها [illegible] تحت تعلیم

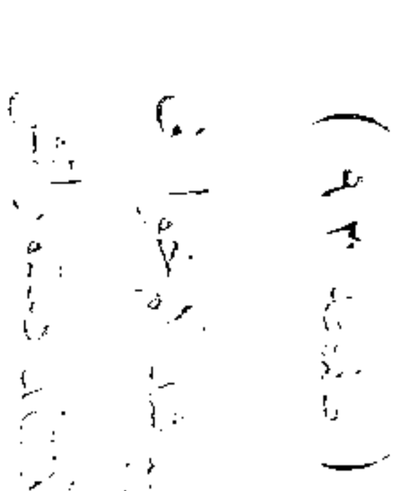

[illegible] خواهند زد پس واجب است بر هر کس در مدرسه حقیقت تحصیل چندی کرده تا بتواند
تحمل رنج و ریاضت نماید بشوق خرد خود و سیاهت تکند در [illegible] تا بتواند
بزمین فرود آمده با رفیق خرد دوستانه [illegible] و همدوز [illegible]
نشده است :

علم است نتیجه چون ز حرکات [illegible]
کوه بتوقف است لب حیات ابدی [illegible]

(بقیه دارد)

(گفتار چهارم : قیامت و عاقبت)

شرح دهم

(خودشناسی)

این دهمین شرح مثنوی و داخل در موضوع لطیف و مبحث بسیط خودشناسی میشویم تا بحال هنوز دست بشر بهیچ کدام این پرده نرسیده و روح خودشناسی را پیدا نکرده است ما آنچه را که میتوانیم و بلدیم توصیف میکنیم : خودشناسی به دو قسم و هر قسمی به دو طریق تقسیم میگردد : اول شناسائی شخصی دوم نوعی است : اولی کیفیتش این است که من خود را بشناسم نسب و حسب مال داشته و کجائی میباشم ـ و احوالات و معلومات شخصیم چیست : نوعی بطور است که بر احوالات عمومآ گاهی دهم ـ قسمت اول که خود را بهر مسلمان از آن است که من حسب و نسب و تاریخ طفلی خود را بدانم دوم شناسائی احوالات و عیار بشر بشخص خود میباشد ـ و در این شرح شرح بسرح این سوق تسلیم بر موضوع دوم ـ انسان شناسی نوعی آن است که آنچه را عموم انسان دارند بدانم در واقع بیت اصلاح به کیفیات متشابه و متغیره نوع بشر باشد : چند فیصد من دماغ دارم نوع انسانهم دارد و از این قبیل که خصوصیت داشته باشد و این نوع خودشناسی را چنانچه خوانده در عموم باشد در موضوع مقاله دارد :

عمده ـ و خصوصی ـ عمده من باز عمده مثال دماغ که در فوق گفته میشود که در تمام

[illegible]

(شرح یازدهم)

(اثبات بقای روح)

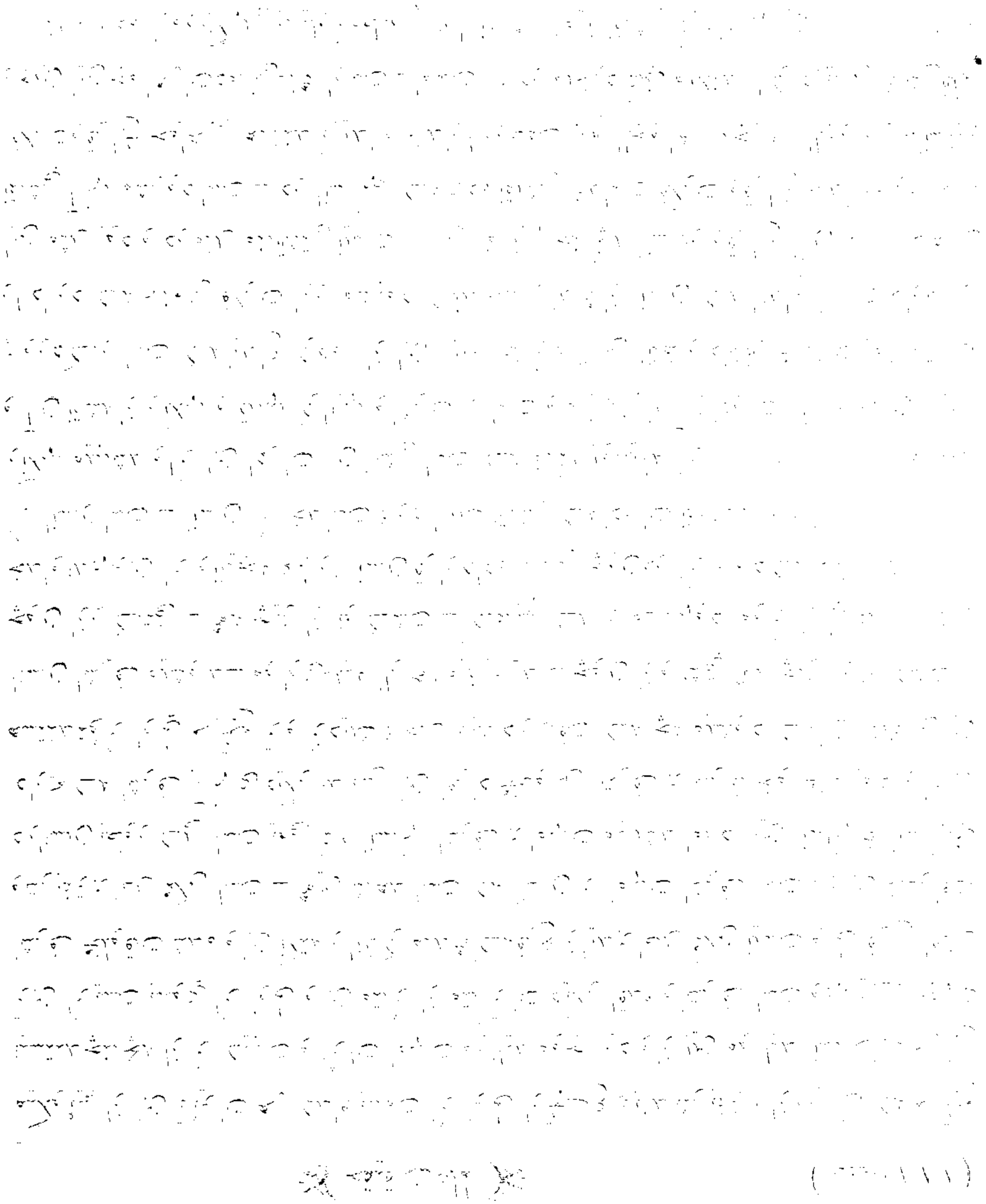

در هزار هفته که هفت هزار روز باشد تمام بدن انسان عوض شده و بدن قدیم مبدل بدن نوی تدریجاً از (اتم) های ارضی تشکیل شده و هفت هزار روز ۱۹ سال و هفتاد و پنج روز میباشد پس در ۱۹ سال و ۷۵ روز یک ذره از بدن انسان ۱۹ سال پیش باقی نمانده ولی عرضی که صورت بندی انسانی باشد ابدا تغییر صورت نخواهد داد؛ باین توضیح ثابت شد جسم هم همیشه در عوض و نه میباشد و چند بره معلومات روح افزوده و روح شریف میگردد (اتم ها) هم تدریجی الحصول بآن ملکات جدیده خو گرفته و شریف میشوند ـ لذا ابدان مقدسین را مورد زیارت و احترام قرار داده و بقعه و بارگاه در روی مقابر آنها بنا میکنند همین نکته است ؛ وجسمی که بروح شریف مأنوس باشد شریف است و مرتاضین برای عوض کردن جسم مشقت را متحمل میشوند که تدریجاً جسم نو شده و نزهت یابد ارواح طفلان چون ارواح حیوانات اند بعد از بلوغ عالم دیگری یافته قابل بعقل و ایمان میشوند و داخل درسن چهل که شدند روح عالم عالی تری دارا میشوند و دلیل هم این میوه ها است که هیچ پیغمبری در جوانی مبعوث نگشته زیرا ارواحشان قابل تقاضا نیست و اگر کسی درسایه رنج و درك معلومات روح خود را عوض نماید بعالم بهائی باقی خواهد ماند و ارتقاء بدرجات عالی تر نمی یابند مگر اجسام با سرور طبیعی که مرا ران مرتبه در اتشان در اجساد دیگران مستعد وارد شده و بواسطه مجالست آنها تعالی یابد ولی روح پست در پستی و ذلت باقی میماند تا آن روز خیلی که عالم فنا و روز قیامش گوئیه حال باید تعقل کرد که یك روح بدان چندین ملیون سال باید در پستی و عذاب بماند و نیز باید کسی تصور کند که چون مزاج من مستعد طبیعی نبود و ملکات شریفه در من نباشد لذا در دنیا پس من قابل کسب شرافتمندی نیستم و بلکه بقین دانسته باشد که از اول لم یزل تا ابد مقامات عالی روحانی و زندگانی جاودانی خواهد رسید ؛ لهذا میگویم چنانچه سابق دلائل کافیست صورتها اعراض و دوران دم قوه زندگانی و روان بدن است و روح روان است که

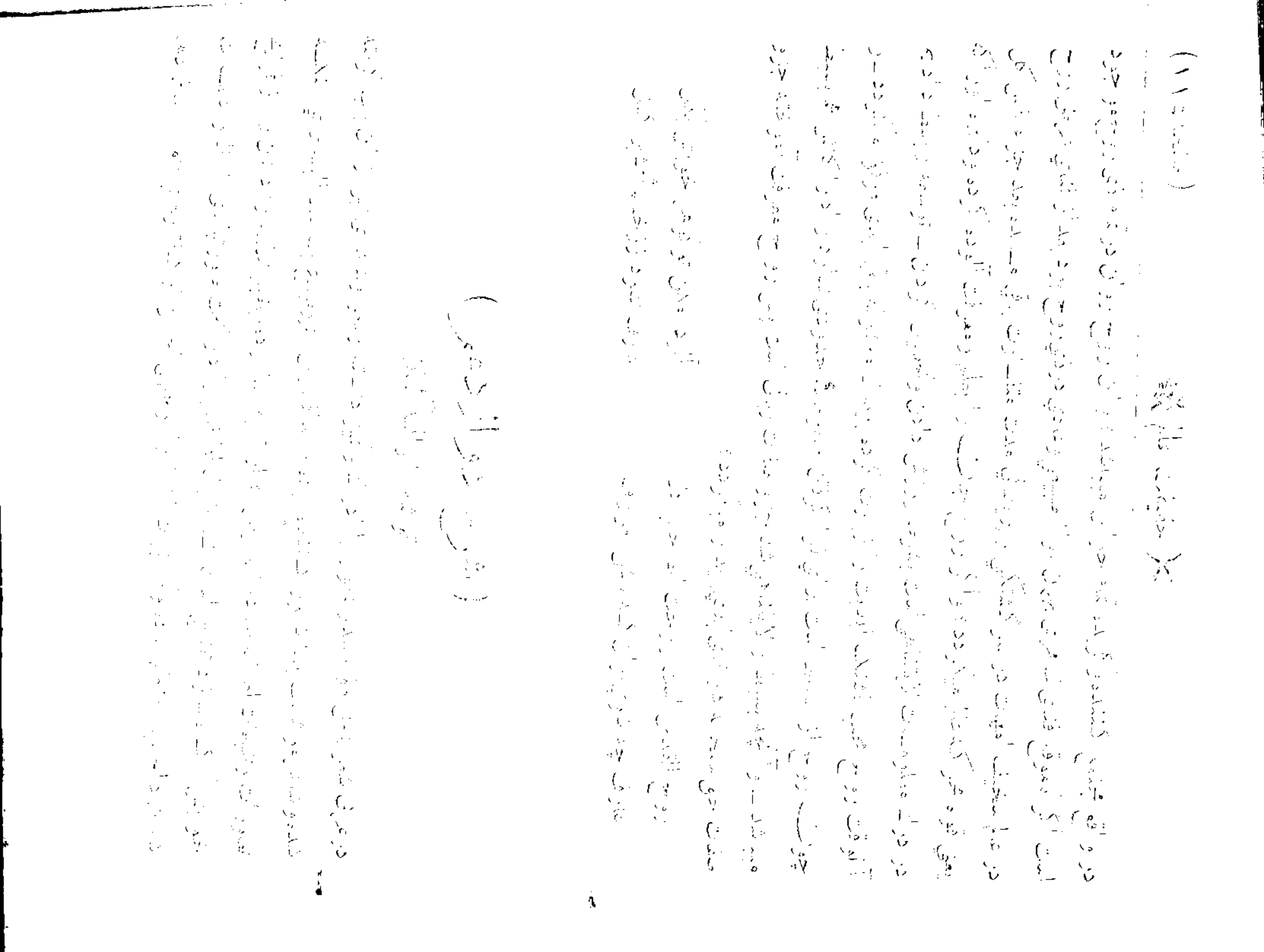

مانع رسیدن بمقصد اصلی که اصل تمام مرئیات و مخفیات میباشد باز داشتن و سیله کوتاهی در رسیده و خود را از درك نعمت ابدی محروم گذاریم ؟ و گفتیم که محال است کسی کوشش کند و بمقصود نرسد تو کوشش نما و اگر بمنظور نرسیدی مرا در قیامت مسئول گیر که عمر لایزال جسمیت را فدایم کرده و در عقب خیالی بخیال تو موهوم فرستاده ام تا ری قیامت و عاقبت آن منظور یکه تمام موجودات را برای آن موجود کرده اند دراثبات این موضوع اگر بخواهیم دلایل و براهین آوریم باید بس امثاله گوئیم که جز پر کردن صفحات زحمتی نخواهد داشت فقط یك دلیل عقلی و منطقی ایراد کنیم که آن برهان مدعا بشود و اگر قاری را مختصر تر شحنات دماغی و تعقلی بشد همین یك کافی است و اگر جهال در سرای مغزش مانواگرفته و خانه فهمش را تاریك داشته که هزاران شاهد و مثال سیاهی جهلش را پاك نمیکند ؛ اثراتی که از مخلوقات مشهود است تمام مقصودی دارند و برای اخذ نتیجه متحرك میباشد چنانچه حیوانات برای دریافت اغذیه در تکاپو افتاده و انسانهم در قسمت اول برای رفع هوائج اولیه بهمین قسم و در قسمت دوم پس از مرتفع ساختن احتیاج بمعقولات تتبعات پرداخته خداوند هم تمام را برای مقصودش خلق کرده است و چون باری تعالی از رفع احتیاجات مستغنی است و خود بذات فیاض میباشد در قسمت اولی مشابهتی بموجودات ندارد ولی در قسمت دومی که ابداع و تصنع باشد مطابقت دارد و تصنعات بشری مشابهت و نمونه‌ئی از تتبعات الهی است و هیچ انسانی دیده نشده بدون مقصود اقدامی کرده باشد لهذا چون انسان را نمونه خداوند در قسمت دوم و قصد دانستم حضرت احدیت نیز قصد است و قصد ایست که در تمام عالم مقاصدرا ایجاد کرده است ؛ حال که ثابت شد خالق عالم قاصد بوده باید دانست مقصود از این قصد ایجاد عالم چه بوده و پس از دانستن مقصود بآن مقصود عمل کرده خود را هم قاصد طریق قصد قاصد کنم ؛ و میل اورا انجام دهم که او محرم و بعد از محرمیت چون او وجزء او شویم ـ روحاً چنانچه نوکری صادق

و درستکار بسرع اوقات خود را محرم راز و طرف وثوق او کرده و گفته او گفته و کرده او کرده آقا است ؟ و این مثال را برای آن آوردیم که بدانید بندگی خدا را اگر از صدق و صفا گردن نهادیم بی شبهه محرم اسرارش میشویم و یقین داریم بنده عالم محرمیتش افزون تر میگردد زیرا اگر جاهل باشد رموز اربابت خویش را بواسطه جهات و نادانی فاش کرده بخیطه ندانستا مبادرت خواهد کرد ـ و این دلیل است بر اینکه مقام و منزلت بندگان عالم بر بندگان جاهل فوق العاده صادق هم نسبت بخدا شریفتر و نزدیکتر است ؟ و تشریح میکنیم که قصد خدا از بهم پیوستن این اعراض در عالم الابتلاهی این بوده که از استحاله شدنها و انتقالات و تغییر صورها صوری را بصورت و ترکیب انسان ابداع کند که او را بر کلیه موجودات دیگر برتری داده مستعد تر باشد قوه و درجه تو باو بیشتر میرساند و اگر کم استعداد باشد کمتر و اگر خود انسان جوینده حق باشد و عاشقی را پیشه خود سازد او هم امداد بیشتر میکند و اگر باو قوه بی طلبی نرسد لیکن خودش در تعالی خود اهمال کند آن قوه خداداد هم از او فواهد بود آنچه در عالم موجودات خلق شده در عالم وجود شده بعلاوه [illegible] ئی که بموجودات داده شده حق ابداع را هم اضافه بر همه خواص [illegible] خلقت ما را در درك و تمیز و ابداع بسیط کرده که هر چه را چون [illegible] مادی جمع میکند ما خدا را بوحی الهام خته کنیم انبازی در خیلقه ما در وجود ارت که پرشدنی نیست و این از بسیط بودن ماهیتی است که توشه خود علم را در او ذخیره کرده برای آن روزیکه از این وادی مادی مسافرت میکنیم در بیابان لایتناهی سر کشند و حیران از بی توشه کی فرو نمانیم و لایتناهی ماموریتی دارد که هر کس از این عالم بآن عالم وارد میشود او را تفتیش کرده اگر توشهٔ سیاحت در آن عالم را داشته باشد او را اجازه دخول در آن صحنه صفا یعنی آن بهشت ابدی آن مرز لذت دایمی میدهند و الا اگر توشه برای سیاحت این ارض و خلد برین نداشته باشد در بدن این باغ از ورود او جلوگیری خواهند کرد

جسمي در بابد چون احساسانش لطیفند ومدرك بهتر از بزرگي در لوح دماغ ضبط میکنند
من در پنج سالگي که میخواستم وارد شش شوم خوب نظر دارم یکشبی که ماه بدر بود
در ماهتابی خانه محلهٔ قاپوق طهران در پشه بندی که مادر هم بهاوي من رختخوابی گسترانیده
بود استراحت کرده چون روزش زیاد خوابیده بوده خوابم نمیبرد ودر این تاریخ پدرم برا
ست آورد وی فراق در استراباد مقیم بود من اکثر ازمادر مهربانم که راحتي خود در بی مضایقه
براي بزرگ کردن طفلان خصوصا دکور صرف میکند سؤال میکردم خانم آقا جانم
کجاست درجواب نه نمیتوانست بگوید در سفر جنگي وخطرناك است میگفت آقا جان آقا
جانت رفته است حضرت عبدالعظیم زیارت امشب و فردا مراجعت میکنند وبراي توسوقات
از حضرت عبدالعظیم مي آورد ؛ میگفتم چه میآوري میگفت فیل آهني شیرو
مي آورد جغجغه مي آورد برای من هم هست می آورد میگفتم شما من نمیدهید میگفتند
چرا من میدهیم هست براي شما اهل خانه است بشما هم میدهم اما شیپور
و اسباب بازی برای شما مخصوصا می آورند من میگفتم اگر شما هست بمن ندهید من شیپور
براي شما نمیزنم میگفتند بهتر که نزنی که باعث سر درد همگي میشود بالاخره ساعتي را
چنانچه طبیعت طفلان است از هر مقوله وحرفهٔ سئوالاتي مختلفه از درودیوار وآسمان
وزمین میکنند میگردم وتمام را مادر مهربان بزبانی شیرین وبچه گون رنگ جوابهای
ساخته وپرداخته دروغ وراست میداد که شاید رب النوع راحتي طفل یعني خواب زودتر
لحاف سکوت برسرو کشد ؛ ولی چون هواي لطیف جوزا در شب ماهتاب بنهایت روح بخشی
بشاشی را در من تولید کرده بودند ابدا میل بخواب نبودم و هر لحظه از رختخواب
بر خواسته ودر داخاه پشه بند شیطنت را شروع میکردم تا بالاخره مادر را به تنگ آورده
که سیلی بگوشم زد که پدر پدر سوخته بخواب ومرا خوابانند لحاف بروبم گسترانید چند
ثانیه سکوت حکم فرما شد بي مقدمه پرسیدم خانم پدر پدرم کی بود مادرم را خنده از

شیرین زبانی طفلش دست داده و گفت اگر دیگر از بچگیت بلند
که پدر پدرت که بود و او چنین داستان را شروع کرد فرزندم پدر پدرت
لشگر نویس بشی مهاجرین قفقازیه بود و پشتیبان پسر دلشاد خانم
تو موسی خان مرتیب قزاقخانه باشد گفت خیلا رفته سفرین
است گفت قفقازیه یکی از ایالات ایران بوده شده در زمان فتحعلی
وپدران پدرت قربانی بوده و بفتحعلیشاه (اوزبک اف) معروف بودند وقتی
مجزی شده و جزء روسیه گردید آنها در آنجا مسکن نموده و آنچه
وبایران مهاجرت کردند و از این جهت در بچگی قفقازیه
دیگر ناصرالدین شاه قاجار بدارد قزاقخانه که تشکیل میشود
قزاقخانه بریست گارد مستحفظ سلطنتی انتخاب شده و چند وقت
اسکرت شخصی بود در همین وقت هم مادر و مادر
ومنهم از طفولیت در آنجا بزرگ شده بودم و پدرم را در آنجا
گردیم و مدرسه رفت در غضبات عالیان توپخانه آنجا بود و در آنجا
بنابین حرم مطهر است گفتم خانم شما مادر و آقا جانم از قفقازیه
بنظرم خیال خوابیدن نداشتی و میخواهی بقیه بلاد
بخدا اگر این بلی راجواب گفتید میخواهم
ما اصلا ایرانی هستیم و پدرت
خیلی فاصله زیاد است که باید در آنجا زندگی
ایران هنوز کشتی
آمده گفتم
ملانی تو اچه بان حرفها ایران کوفی

توقرار بوده فقط یك سؤالی كه كرده بودی اضافه نكنی حسب الوسط هر مجلدی هرجا در تفسیر و تاریخ میخوانی بگذارم تا خانم هرجا را بگوئید؛ گفتند در اثنای تاگذاشتم ماخیلی ملك داشتیم تقریبا (۵۸) پرچه املاك معمور وحاصل خیز متعلق بما بود در زمانی كه كریم خان زند قوت شد و آقا محمدخان از شیراز فرار كرد آمد به استراباد و بتصرف درآمده ترا كمه اتحاد زده خواستند علم سلطنت خوابیده را در تاهیل خود بلند كنند و بعد از اتحاد استراباد را فتح كردند از جمله من حزه سلطان كه آنوقت دو هزار سوار تفنگچی از املاكش بیرون می آمد و همیشه ریاست آنجمعرا داشت استمداد خواستند ـ و چون حمزه سلطان موافقتی نداشت بتاخت آقا محمدخان باو بدبود موقتی كه رفت شیراز و كرمان را گرفت و بسلطنت رسید و حمزه سلطان در آن موقع حكومت مازندران را داشت ولی آقا محمدخان از او زیاد اندیشه داشت ـ لیكن ظاهرا هردو بهم مودت داشتند حتی چندین جنگهای بزرگ حمزه سلطان در خدمت آقا محمدخان زد تا سلطنت او را تحكیم كرد و وقتی آقا محمدخان از خراسان مراجعت كرد حمزه سلطان را با خلاص كرد بلاخره كه مخالفتی از او از طرف بعضی اشخاص شروع شد حمزه سلطان بالسان قوت سلطنت و حمزه سلطنت محمدباقر و كاظم از پسران آقا محمدخان فرار كردند بكرمانشاهان معلی رفته بعد با استمداد نصیر خان والی بغداد آنوقت والی بود بخدمت آقا محمدخان از طفولیت داشت عمده باقر خان و اخوانش خود را تحت حمایت حمزه سلطان و بعد وقت [illegible] مراجعت كرد و بعد وقت حمزه سلطان وزارت خود [illegible]

[illegible]

شرح تشریف فرمائی پدرانه ما بنا بقرار داد خود استراحت کن دل من در همین عوالم کنکاو بود گوش بفرمایشات مادر داده بودم میخواستم از مادرم سئوال کنم که تا جاریه یعنی چه [illegible] چون فردا صبح شد مادرم گفت قصهٔ کسه دیشب برایت گفتم [illegible] آخر [illegible] آورد که من و سه برادر و دو خواهر دیگر [illegible] دو سالی هم بین منزل معلم سرخانه داشتیم و بعد بمدرسه [illegible] مشغول تحصیل بودم و پدرم وقتی از سفر آمد مرا به برادرانم که علینقیخان [illegible] و حسنعلی خان و من ترتیب بود به مدرسه قزاقخانه گذارد و چهار [illegible] اوقات بگذرانند بعد بواسطه طلوع مشروطیت و آزادی طای پدرم و ما از [illegible] گذارده گرفتی کردم و بعد دو برادر بزرگتر ما علینقیخان [illegible] وزارت جنگ مشغول و من بی مشغول [illegible] متوسطه داشت و اشعاری قابل پسند میگفت و تخلص خود را [illegible] داشت و همیشه میگفت اگر مادرها بسواد [illegible] تربیت میکردند و بالاخره بواسطه کوششهای زیاد در [illegible] مدرسه بود که [illegible] و خیلی طولانی شد که عصر شد و من بی مشغول [illegible] از ترقی نسوان بود مخالفت کردند [illegible] مدرسه دیگر بمدیریت دو دخترش [illegible] ۱۳۳۲) شاگردان مدارس هفت ج بهم کردن مدرسه را آموخته [illegible] و از این موضوع وزارت معارف بایجاد مدارس نسوان [illegible] مدارس کل نسوان متاخر نمود در (۱۳۳۶) عجیبه

متوفی شد پدر من موسی خان غیر از پنج که معاودت فارس بعد از [illegible] دو سال
فاصله اشتیاق مفرط داشت و در بین صاحبمنصبان بصحت عمل معروف بوده و سالیانه خدمات
بمملکت و ملت خود میکرده است بالاخره دارای اولاد ذکور اناث و پنج ذکور
چون روحیات اخوان نظامی بود همه در نظر نظامی را عالی و برای [illegible]
داشته علیقلیخان و حسنعلیخان از نظام مأیوس آمده خدمات دولتی [illegible]
اولی بفرنگ برای تکمیل موسیقی دومی بمدرسه نقشه کشی کمال المالک رفتند و امروز [illegible]
تاریخ تحریر میشود اولی رئیس مدرسه عالی موسیقی دومی رئیس صنایع مستظرفه ایران است
و فتحعلیخان اخوی او رتبه سرهنگی بخدمت نظامی در شیراز مأمور و بالاخره تا [illegible]
علی اصغرخان او سمت وزیری در طهران مشغول خدمت نظامی است [illegible]
فاضل سه جلد کتاب سیاست جنوب معاهده ۱۹۰۷ ـ انقلاب ایران تألیف ولی چون [illegible]
هنوز انتشار آنها را جایز نمیدانند در ایران مختلف مختوم است امیدوارم [illegible]
که نشر عقاید آزاد تر شده اگر چه من انقلابی و بجز مسلک خود [illegible]
عقیدهٔ دیگر ندارم و چهار جلد کتاب دیگر بنام نالهٔ عجوز خانم [illegible]
مرگ انساع مدار سیارات روزی که در بدو آفرینش [illegible]
۲۰ آبان ۱۳۰۴ شمسی هجری خاتمه یافت

بی علم و هنر اگر نشد دست رسی — نتوان پدر آن نشد نمیشود خبر کسی
از بوته عمل نیاید انسان به یقین — دارو [illegible]

(شرح چهارم)

(در توحید)

شیر و غزال و پشه و مگس و مگا
شاهین و صعوه و کرکس و زرد و غاز و چرخ
گرگ و پلنگ و کرگ و نهنگ و گرگ و گور
سنبل و صاتر و سمن و بنفشه و سپهلک
شمشاد و سرو و جزر و بلند کاج و نارون
کاهو و کاسنی و کلم کنگر و کرفس
زرنیقو کات و جعده و شطرنج و تلیق و تلیر
الماس و لعل و لؤلؤ و آهن و زر و تور
سنگ سماق و مس و مرجان و سرخ گل
سوزانی و فلخ و مخرقه و حصیه و جزیر
پیش و جزاده و آبادان و سوده و حاضره
(۱) سال و آیین و سیاست و تاریخ و اخبار
جبر و حساب و هندسه و منطق و فیزیک
فقه و اصول و معرفت الارض و میکانیک
جغر و بلاغ و معرفت الروح و هیئت
داس و شید و نشتر و بیل و کلنگ و تبر
لنگر و لنگر و سکان و بادبان و دکل
سود و زیان و مزد و آلت و کار و حاصل
سیم و زر و آهن و کان و کارخانه و ضرب
مهر و لاک و موم و کاغذ و خامه و حبر

حقیقت عالم

سالک غمخواری گفته

اندوه بیچاره گان خوردن نشد زرگان مست
کی بجوری عم عالم غمخوار گی افتخار ما ست

از ظلم ظالمان بر دوش مظلومان بدست
در ره غمخوار گی این بار ها سهل ما ست

تکیه گاه ظالمان خاتم است و مظلوم فقیر
تکیه گاهش الله حق دین و قرآن ما ست

هر کسی در فکر کار خویش و در فکر خاک
خاق الله خلق و فکر کار ما ست

مرده دل را داد ان صدمه و درد و رنج بوالد
عاجز و هاتوانو مضطر دل بر و دار ما ست

ایالله غمخوار چاره ساز فقیران چو نگاهت
آه کی از جور و ظلم تو بسوزد دیده بیدار ما ست

پول زرد و خون مرخ عاجزان بستان تست
خسته خلق و دردی و رنج فقیر کار ما ست

هند هزاران رنج بر باشد اسیر ظالمان
رآه الله صبر و تقوی و شکر دار ما ست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لب ریحانی تو مرجان بلب آورده گه جان
[illegible]

چه دیده آن رخ چون آفتاب و آن خط و خال
بدان گلشن که وصل چنین میسر شود

خیال میکنم ای مه خیال تو بکنم
ولی خیال تو صد را فزون کند غم

نه قوت است که این دیده را ندیده کنم
نه طاقتی که در نظر روشنش نهان دارم

ز دل چگونه توان مهر تو برون کردن
نه حق نمود که تو را خلق نخواهند

برای عشق تو جان را نثار خواهم کرد
ز بهر وصل تو صد گلشن از سر سازند

دهند امید مرا عشق و میزند هی عقل
خیال این که ندیدی چنین گزیده خصال

میان این دو قوا مانده عاجز و حیران
بماند اندر تردد در این میان چو دلا

چه خواست عشق شود در هیچ مقربت دوست
در آن مکان مقدس نباشد

گرفت عقل ز عشقم عنان گله هست بزن
ز حزم این ره خطرناک

طریق عشق مپیمایید که مهلکست و مخوف
که دیده بگشاید در آن ز حال همه زبان

هزار عاشق چه عاشقان فنی عشق
نه این زمان که بدان سنگدل دلا بندند

برون ز حد حسابند عاشقان که شمارند
بدان آتش سوزان اندر شدند دلا

دلالتم بپذیرند مرد در همه عشق
که شیر بیشهٔ عشق است آهنین چنگال

مباش عاشق و هرگز مپوی بیشهٔ عشق
نه چون تو وحشت مرگم بود ز دلبر و یار

جواب عقل چنین داد عشق سرشته
نه همچو من دل از تیر دلبران فگار

تو گر نه طرف سلامت بگیری از سر ترس
چه اثر نیست با نه [illegible]

[illegible] عشق

از عرصهٔ خوف قدم ... پیش | جهان عشق به بینی بدون ... دست ...
... وجود جهان ... عشق | خدا نشانده بگیتی ...
... | چندچه درستی آب ز آتش ... است
... عقل و عشق ... | ... عشق ... چو ...
... ساقهٔ عشق جسم و جان ما | چو او ...
... اکشیده اولدی مقصود | ... شده زغم ...
... و قید نقل ... | اندشت عشق چریدم چو آرمیده ...
... عبادت ... | بجز وجود صنم ... نرفت ...
... رفت بخته های خیال | ... پات ازل من ...
... ملو است زعشق | ... عشق ...

... وپنجهٔ ضرغام ...
... عشق ... اگردن در حال ...

... سعادت | سعادتها ... در ... سعادت
... خلق خواهی | ... سیادت
... معبادتی | ... زیادت
... شیدی ... شهادت | خرد ... دادن ... حق ... شهادت
... | ... عبادت
... داد ... | ... عبادت

... آن ... خو ...
... جلادت

﴿حقیقت عالم﴾

﴿در نصیحت گوید﴾

جهان را نیست گردش ثابتی [illegible] — [illegible] و بد نوای [illegible]
قضا را زه و زه آن کس به بیند — [illegible] رحمت را براحت [illegible]
بلانج [illegible] گر عمری اشینی — [illegible] چرخ گردون [illegible]
به [illegible] اگر افتاده باشی — [illegible] در جهان [illegible]
افتاده آب ار در جوی دوران — [illegible]
خطر اندر سفر بس بیشمار است — [illegible]
زیان کمتر ز سود اندر میان است — [illegible] سود و خطر عین [illegible]
نباید دل به ماندن بند کردن — [illegible] خود بود بندی [illegible]
جدای موطن ار بسیار سخت است — [illegible] مسافر [illegible]
بلاد من نیارد جز [illegible] — [illegible]
تو ای گردون پناه من بگردان — [illegible] چون [illegible]

[illegible] است
با خطر ماند اگر [illegible] است

معذرت

از آقایان مطالعه کنندگان طلب عفو در کثرت اغلاط این کتاب میکنم که بواسطه خدمت نظامی ناچیز برای تصحیح نسخ نمیتوانستم بموقع برسیدگی نمایم وغالب غلطهای مهمی از زیر طبع عبور کرده که نقش غلط آن در این کتاب باقی و چون در اواخر ختم کتاب هم غفلتاً حسب الامر ریاست محترم کل ایالت زکرمانشاه تغییر ماموریت یافتم غلط نامه و مقدار زیادی از اشعار معینه نشده بطبع رسیده است که در کتب دیگری که در پیش است در ختم این قسمه اصلاحات شده

این کتاب در موقع ریاست معارف آقای میرزا سیدکاظم خان
مجاز بطبع و نشر شد و ما ازاین شخص فعال معارف پرور نهایت

شمشیر وزیری

کرمانشاه مطبعه شرافت احمدی